



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



تالیف: شہید ڈاکٹر سید رضا پاکیزاد

جلد سی و چہارم
اولین دانشگاہ

و آخرین پیامبر

از دواج و مکتب انسان سازی (۱)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

نویسنده:

رضا پاک نژاد

ناشر چاپی:

اسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جلد ۳۴
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۶	بلوغ جنسی و بلوغ دینی
۱۹	غریزه
۲۲	آغاز و انجام نسل
۴۹	تعدد زوجات و ازواج
۶۲	پلی آندری
۸۷	قرآن و اشاره به پلی گامی و پلی آندری
۸۸	سن ازدواج
۱۱۰	سن و بیماری
۱۲۰	ازدواج با غیر مسلمان
۱۲۷	ازدواج با سادات
۱۳۷	اجازه زن اول و تعدد زوجات
۱۴۰	با زنانی که نمیتوان ازدواج کرد
۱۴۳	خواستگاری
۱۴۶	نامزد دلخواه و کفو یکدیگر بودن و چرا ولی باید دختر باکرده را مراقبت نماید؟
۱۸۳	شرحی از مراحل سه گانه مورد بحث
۱۸۵	احترام متقابل و سابقه خانوادگی
۱۹۷	پیدایش نسل
۲۰۱	مهر
۲۱۳	اثاث و لوازم عروسی
۲۲۷	ساعت عروسی و آمیزش

۲۳۹	درمان استمناء
۲۳۹	سور عروسی
۲۵۵	لباس عروسی
۲۵۹	به خانه آوردن عروس
۲۶۵	ازدواج در عرش
۲۷۱	قبل از حجله رفتن
۲۷۳	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: پاک نژاد، رضا، ۱۳۰۳ - ۱۳۶۰.

عنوان و نام پدیدآور: اولین دانشگاه و آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم / از رضا پاک نژاد.

وضعیت ویراست: ویراست ۲.

مشخصات نشر: تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۰ -

مشخصات ظاهری: ۴۰ ج.

شابک: ۲۲۰ ریال (ج. ۲)؛ ۱۸۰ ریال (ج. ۱۹)؛ ۱۸۰ ریال (ج. ۲۰)؛ ۸۰ ریال (ج. ۷، چاپ ۱)؛ ۸۰ ریال (ج. ۱، چاپ سوم)

وضعیت فهرست نویسی: برون سپاری

یادداشت: فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۶۳.

یادداشت: چاپ سوم: ج. ۱: ۱۳۸۸ (فیا)

یادداشت: چاپ چهارم.

یادداشت: ج. ۷ (چاپ ۱): ۱۳۵۴.

یادداشت: ج. ۱ (چاپ سوم): ۱۳۴۹.

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: اسلام و علوم

موضوع: اسلام و بهداشت

موضوع: اسلام و مسائل اجتماعی

رده بندی کنگره: BP۲۳۲/پ۲ الف ۸ ۱۳۶۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۵

شماره کتابشناسی ملی : م ۶۳-۲۸۴۰

مبسوطی از رساله دکترا که با درجه ممتاز گذشته و اینک به نام

اولین دانشگاه و آخرین پیامبر

از دکتر سید رضا پاک نژاد

جلد سی و پنج : ازدواج مکتب انسان سازی (۱)

(بحثی از بلوغ جنسی و بلوغ دینی - تعدد زوجات و ازواج - ازدواج با غیر مسلمان)

تقدیم میگردد.

ص: ۱

اشاره

شہید سعید دکتہ سید رضا پاک نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیم بکسانیکه نه از دانشمندان لادینند و نه از دینداران جاهل

دانشمندان لادین که رابطه انسان و طبیعت را غرور آمیز کرده اما رابطه انسان و انسان را تیره ساخته اند و دینداران جاهل که از آن غرور بی بهره اند و در این تیرگی سهیم و در اسلام که هم به دانشمندان بی دین حمار گفته شده است و هم به دینداران جاهل (۱)

و ستمکارتر از همه مشرک، که معبود خود را آنقدر پائین می آورد تا حد انسانی با یکی از ساخته های دست انسانی در صورتیکه خدا می خواهد انسان آنقدر بالا برود تا مثل ذات مقدسش گردد (مشرک خدای را پائین میکشد و خدای انسان را بالا میبرد) به بیان دیگر انسان در سه جنگی که دارد (جنگ انسان با طبیعت - جنگ انسان با انسان - جنگ انسان با خویشتن) در اولی نسبتاً فائق آمده در دومی مشغول و در سومی شکست خورده است (۲)

- ۱- در سوره جمعه دانشمند بی دین را خری بحساب آورده که کتابهای منسوب به خود را حمل مینماید و علی علیه السلام متعبد بلاعلم را حمار طاحونه معرفی می فرماید که همی چرخیده و سرانجام به همانجا رسیده که شروع کرده است.
- ۲- تنها کسانی که جنگ چهارم (جنگ انسان با خدا) هم دارند: آنها که با بیگانگان دوستی و برای آنها جاسوسی میکنند و دوستی اشان به مسلمانان زیان می رساند و ربا خواران از اینقرار عمال بیگانه در جنگ با خدا جبهه گیری کرده اند و رباخواران در مبارزه اند (شرح در آغاز جلد ۲۲)

توحید خالصی که اندیشه های عالمانه روز آنرا میطلبد و در انحصار مسلمانان است (۱) مسلمانانی که هم در مرحله عقیده ایمان بخدا دارند و هم در مرحله عمل خدا را عبادت میکنند (۲)

درود

درود بر دوازده جانشین ایشان بویژه بر تشکیل دهنده حکومت و احد جهانی پیشوای وقت و امام زمان حضرت حجه بن الحسن العسکری - محمد مهدی - ارواحنا فداه (۳)

۱- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم بیعد که خلاصه آن چنین است: از هر کس سؤال شود ترا که خلق کرد میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان بعیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

۲- شرح مبسوط در جلد اول چاپ چهارم بیعد که خلاصه آن چنین است: از هر کس سؤال شود ترا که خلق کرد میگوید خدا اما در مرحله عمل محسوسات را عبادت کرده و احترام میگذارد از قبیل بت، آتش، گاو و ... یعنی همه در مرحله اعتقاد میگویند خدا و چون به عمل رسید به غیر خدا متوجهند جز مسلمانان که اعتقادشان بعیب است و نماز و هر عبادتشان نیز متوجه به غیب (خدا)

۳- شرح در ابتدای جلد هشتم.

چون خبر در گذشت مالک اشتر به حضرت علی رسید بمنبر رفت گریه کرد، درباره اش طلب مغفرت نمود و سخنانی فرمود تا آنجا که:

مگر این اجتماع می تواند مالکی بپرورد و ...

قبل از انعقاد نطفه، پدر و مادر خوب و از انعقاد نطفه تا تولد، مادر و پدر خوب و از تولد تا مرگ معلم و والدین خوب لازم است تا نسل مورد پسند حضرت علی صلوات الله و سلامه علیه را آنچنانکه فرمود بتوان داشت و از این قرار:

بزرگترین خدمتی که میتوان بفرزند خود نمود انتخاب همسری شایسته و معلمی صالح است.

کنار حجله وصلت و گوشه زایشگاه یگانگی و مصالح ساختمان روح انسانیت بر حیوانات توسط پدر و مادر و مخصوصا مادر تهیه و بوسیله معلم تکمیل می گردد.

گذشتگان گرفتار عملهای خودند و آیندگان (نسل) گرفتار عملهای ما لذا مسئولیت هر کسی در برابر نسل روشن.

علم بزبان مردم سخنان انبیاء را بازگو می کند.

لطفاً قبل از شروع به مطالعه این کتاب به تذکری که مؤلف شهید در جلد ۳ داده توجه نموده و شروع به مطالعه کتاب نمائید.

آنچه که مورد نظر مؤلف شهید می باشد، ایجاد نسلی سالم مذهبی است.

تذکر از صلحه ۴۳ کتاب

«علاوه بر اینکه هر کس در انجام کارهای خداپسندانه یا فسق و فجور دیگری را راهنمایی کند یا یاری دهد در آن ثواب و عقابها شریک خواهد بود یک اصل کلی در اسلام برای استمرار اعمال صالحه و کارهای آلوده و زشت اینست که اگر کسی وضعی بوجود آورد که پس از مرگش عمل صالحی ادامه یافت یا فسق و فجوری استمرار پیدا کرد همان متوفی در آن شریک و سهیم خواهد بود مثلاً عمارتی ساخت که در آن روان یا جسم مردم به حیات بخشی و ارتقاء نائل آمد و ثوابی برسد و صوابی عمل شود یا برعکس در آن رنج و شکنجه ببیند و عذابی برسد و آلودگی پدید آید برای آن مدت که آن عمارت برپاست عاقبت و عقوبت آن به او خواهد رسید و هم اکنون باید بگویم آنچه مطلب در جلدهای قبل و بعد و جلد حاضر آورده و خواهم آورد چنانچه در راه انجام کارهای غیرمشروع مورد استفاده قرار گیرد و در نتیجه در زمان حاضر و بعدها سهمی و بهره ای از گناهِش داشته باشد هم اکنون تنفر و انزجار خود را اعلام می دارم و عدم رضایت از آنچه آورده ام اظهار می نمایم».

بلوغ جنسی و بلوغ دینی

در این جلد خواهید خواند که چند نوع بلوغ داریم (و بنابر عقیده ای ده نوع) و از جمله بلوغ جنسی و بلوغ دینی.

بلوغ جنسی مرحله ای از نمو بدن است که در آن تمام صفات جنسی فرعی (تناسلی - بدنی - روحی) رشد کامل نموده و پسر یا دختر از این بعد مرد و زن (از نظر خواص جنسی) نامیده می شوند.

برای شناخت رسیدن به بلوغ جنسی دخالت مغز قطعی است زیرا سبب براه افتادن هورمونهای غدد تناسلی (تستوسترون و استروژن) شده که این غدد نیز تحت تأثیر هورمونهای مترشح از غدد آندوکرین میباشند (بیضه تحت تأثیر گونادواستیمولین های هیپوفیز، تیروکن تیروئید، آنسولین لوزالمعده، تیموس و اپی فیز) تخمدان تحت تأثیر گونادواستیمولین هیپوفیز - تیروئید، کورتیکو سورنال، تیموس و اپی فیز) و در نتیجه مرحله بلوغ همراه با رسیدن میل و اشتیاق به جنس مخالف کاملاً بیدار میشود و لذت جنسی بتوسط تحریک مناطق شهری (که در جلد بعد شرح خواهیم داد) بدست میاید.

بلوغ دینی نیز با علامت اصلی بلوغ که پیدایش منی در مرد و قاعدگی در زن است فرا می رسد و همزمان فرا رسیدن بلوغ دینی با بلوغ جنسی قطعی است و اخیراً برای بلوغ دینی نیز دخالت مغز را قطعی دانسته و مرکزی نیز برای آن قائلند که همزمان با شروع

فعالیت مغز برای حصول به بلوغ جنسی کار خود را آغاز مینماید و در جلدهای قبل شرح آنرا دادم.

در قرآن نیز درباره آدم همینگونه آورده شده است و مرحله رسیدن به بلوغ دینی را متصل به بلوغ جنسی ذکر میفرماید آنگاه که آیه شریفه دارد به آدم و حوا گفته شد به درخت نزدیک نشوید و شدند (بلوغ دینی اینجاست یعنی این موجود که فرشتگان درباره اش مطالبی داشتند تنها موجودی است که میتواند از خودکاری و بر فطرت بودن در آمده نسبت به خدا عصیان کرده با خدا مخالفت کند و اگر میفرماید از درخت مخورید بخورند و برخلاف تمام مقررات آفرینش که بر خودکاری و اطاعت است عمل نمایند و بلوغ دینی یعنی زمانی که بتوان از خدا اطاعت یا معصیت کرد و آدم اگر برخلاف اوامر الهی عمل نمود گناه کرده و کیفر خواهد دید) آیه دیگر میفرماید پس از خوردن از آن درخت عورتشان بر آنها ظاهر شد و آنرا از برگ درختان بهشتی پوشاندند (توجه فرمائید که آنجا میفرماید نزدیک درخت نشوید و آنجا از برگ درخت بهشتی سخن است یعنی بر آن درختی که نباید بخورند و خوردند (درخت منهی) نام بهشت گذاشته نشده اما از آن درختی که با برگهایش عورت پوشانده میشود نام بهشت می نهند آری حتی استفاده از وسائل موجود در محیط نیز اگر برای گناه باشد آن وسیله بهشتی نیست دوزخی است استفاده از اعضاء خود اگر برای گناه باشد همینطور (آلت بکار بردن برای همسر بهشتی است و جهت زنا جهنمی است).

البته بلوغ دینی یا بلوغ جنسی متمایز از یکدیگرند هر چند

هر دو با هم فرا میرسند و قرآن را هم دیدید آنگاه که بلوغ دینی را معرفی میفرماید و با امر و نهی به آدم آنرا اعلام میدارد با فاصله بسیار کوتاه که آن فاصله را فقط زمینه حیوانی (خوردن از درخت) پر میکند به بلوغ دینی متصل میسازد یعنی بلوغ دین از آشپزخانه برنمیخیزد بلکه ازو علم آدم الاسماء که مقدم به آن است و با توجه به سرپرستان دین و اولیاء خدا قوت میگیرد اما بلوغ جنسی از آشپزخانه و درخت ریشه میگیرد ما نیز در تمام قسمت ها بلوغ دینی و بلوغ جنسی را از این لحاظ جدا میکنیم و به لحاظ فرعی که میدانیم چه بسا دیوانگان یا سیفهان که هرگز به بلوغ دینی نرسند اما زودتر از دیگران به بلوغ جنسی رسیده باشند و مقصود از اینهمه نوشتن توجه دادن به خوانندگان است که بعلت مقدم و مؤخر بودن علائم بلوغ دینی و بلوغ جنسی و بدون فاصله بودن آنها در نزد اشخاص سالم باید علائم بلوغ حیوانی جنسی را برای رسیدن به مرز سنی انسانی بلوغ دینی پذیرفت.

بدون شک حدیث نبوی را که معروف است بیاد دارید که زبان و عورت و شکم سه عضو جهنمی درست کن بوده و اکثر اهل دوزخ از این سه عضو یا یکی از آنها کارت عضویت جهنم را دریافت میدارند و لذا این از تفضلات الهی است که همزمان با فعال شدن عضوهای مذکور بلکه مقدم بر آنها مرکز پرستش دینی شعله ور میگردد یعنی پروردگار رحمن و رحیم قبل از آنکه آدمی را برای بکار بردن اعضاء تناسلی و زبان و تکلم و خورد و خوراک مردانه و مردانگی بدهد مهار تقوا و شناخت دین را بدست انسان ضعیف میدهد و بدینطریق

غریزه

هنوز شروع نکرده از برنامه خارج میشوم

از روزیکه جلد اولم منتشر شد چون قبل از همه میکروب شناسی و بیولوژی حیوانی را داشت و از نظر اسلام از تکامل تدریجی انواع و خلقت انسان و جنین شناسی بحث کرده بودم و همه تازگی داشت و یادم نیست جلد اول از یازده سال نو شتم و سیزده مرتبه پاکنویس کردم یا سیزده سال نو شتم و یازده بار پاکنویس شد بهر صورت سال ۱۳۴۳ شمسی بود که جلد اول منتشر شد و بلافاصله نامه ها بطرفم سرازیر شد و در کتابها نیز بعلت آنکه مطلبی تازه دیده بودند تشویق و توبیخ ها در قبول یا رد مطالب بیچشم میخورد ولی آنچه مرا مجبور کرد این این مطالب را بنویسم مربوط به بعضی کتابهاست که در این مدت چهارده سال مطالب کتاب مرا نقل کرده اند بدون آنکه نامی از مأخذ برده باشند و کتابی الان هست که حتی جملات کتاب مرا بدون تغییر نوشته و باز آنرا بخود نسبت داده است اما از آنچه که خدا میداند هدف اینست که چهار کلمه ای را که میدانم بوسیله این نسل به نسل بعد برسانم تا کنون هیچ نگفتم و باز هم نخواهم گفت تا امروز که دیدم برخی مطالب را من نقل کرده ام و دیگران از من نقل کرده اند و نگفته اند که از چه کتابی گرفته اند و متاسفانه علم روز همان مطلب را رد کرده و باطل اعلام داشته است لذا از خوانندگان خواهش مینمایم

هرگونه مطلبی از هر کتابی خواندند و نظرشان را جلب کرد تاریخ انتشار آنها را ملاحظه نمایند تا صحیح و سقیم اعلام شدن بعدی آنها برای خودش باشد یعنی اگر مطلبی است که من نوشته ام و باطل شده است یا صحیح است باشد برای خودم.

غریزه یک حالت نه تنها جسمی است نه تنها روحی بلکه حالت روحی جسمی است.

غریزه یک حالت نه تنها اکتسابی است نه تنها موروثی بلکه حالت موروثی تنها نزد حیوانات است که میتواند در انسان بعللی پس از به ارث رسیدن کمیت آن تغییر پذیرد.

غریزه یک حالت نه تنها همراه با شعور است نه تنها موجب احساس رضایت خاطر میباشد بلکه از هر کدام اندکی را دارد.

غریزه یک حالتی است که هر کاری نتیجه آن باشد قبلا بین آن حالت و نتیجه را اتصالی نمیدهند و از آن بحث نمیکنند.

من نمیخواهم از فروید یا برتر اندراسل و نظراتشان درباره غرائز بحث کنم بلکه مقصودم تعریف غریزه جنسی است و قبل از ورود به آن مطلبی را تکرار کنم که اشعار و ادبیات تمام زبانها پر از آن کلمات است کلمات عشق و غریزه اما این دو کلمه را در قرآن نمیتوان یافت همچنانکه در کتابهای علمی عصر نیز دیده نمیشوند و قرآن کلمه سائق را بجای غریزه آورده است که تمام معانی حقیقی معرفی این نیرو در آن وجود دارد.

زمانی که غریزه با احساسات و هیجانات همراه بود یعنی غریزه یا جنبه حسی توأم گردید میتواند تظاهراتی داشته باشد که یا مربوط

به خود شخص است یا مربوط به تطبیق وی با محیط حاضر یا مربوط به تطبیق یا محیط آینده و به تعبیر دیگر یا غرائزی است که بخودش برمیگردد یا به محیطش یا به نسلش که قسمت اول همان غرائز خود دوستی و حب اینکه تکریم و تقدیس شود نه توهین و تحقیر و فرار و غضب و خشنودی و نفرت و کنجکاوی و ... که دارد و قسمت آخر همان غریزه جنسی است که کتاب حاضر به قلمرو آن منتهی میشود.

غریزه جنسی همیشه همراه انسان است و از تولد تا مرگ وجود دارد در نوزادی که بر فطرت است (کُل مولود یولد علی الفطره - از نبی خاتم) است وجود دارد و بعد که دوران شخصیت سازی در کودک شروع میشود یعنی دورانی که غریزه قسم اول و دوم در تنازعند تا راه مشخص شود غریزه نوع سوم تظاهراتی نداشته و به اصطلاح در خواب است تا آنکه مجدداً غریزه جنسی بیدار شده و بولد علی الفطره که از اول با غرائز جنسی بود مجدداً باید بر فطرت باشد یعنی نوزادی که هماهنگی مقررات و سازمان بخشی شده های آفرینش خود کاری داشت و این عمل بطور غیر ارادی انجام میگرفت اینک نیز باید با رسیدن به بلوغ جنسی که همزمان با بیدار شدن مرکز پرستش است یعنی همزمان با بلوغ دینی باز هماهنگی مقررات و سازمان بخشی شده های آفرینش ایمان و عمل داشته باشد با این فرق که اینک شخص بالغ لازم است خود را با اراده ای که در او رشد یافته و میتواند هماهنگی و یا ناسازگاری نیز داشته باشد بر فطرت باشد تا ادامه حیات موافق و شیرین برای ابد مسیرش گردد و در غیر اینصورت ناهماهنگی و برخلاف مسیر آب حرکت کردن او را به نابودی و

سوختن خواهد کشاند.

از جمله چیزهایی که انسان دارد و حیوان ندارد انتخاب همسر است و چون برای بر فطرت بودن باید فقط از فاطر السموات و الارض و اوامرش پیروی کرد و این گوشه از زندگی یعنی انتخاب همسر و چگونگی رفتار با وی نیز باید درست انجام گیرد این کتاب تقدیم می‌گردد و چند کتاب بعد

آغاز و انجام نسل

نسل را آغاز و انجامی است و بهداشتش نیز تابع این مسیر و من آغازش را قصد خواستگاری و اجرایش را لحظه بلوغ میدانم آن هم در بین ده نوع بلوغ و تا را انتخاب و مرحله انجام میدانم:

بلوغ جنسی که نگهدارنده نسل است و بلوغ دینی که راهنماینده نسل و آن مغز و بشر میسازد و این دل و آدم، آن موجودی را به کره خاک تحویل می‌دهد و این به بینهایت، آن به نبرد با میکروبها و شیاطین انس و جن در میدان سلامتی و بیماری می‌پردازد و این به نبرد با پلیدها و کفر در میدان حق و باطل یعنی هر دو بلوغ سازنده اند.

(البته بیاد دارید که گفته ام بشر و انسان و آدم به ترتیب نزد قرآن مخصوص نوع مورد بحث می‌باشد که زندگی کرده و در گذشته اند بشر موجودی است که به بشره ختم میشود و سایر حیوانات به پشم و مو و یال و بال و کوپال - همینکه غریزه های حیوانی انسان که در قرآن سائق و کشش بجای غریزه آمده است آری همینکه کشش های

حیوانی بشر به خود آگاهی و اراده وی واگذار شد سرآغاز ایدئولوژی یافتن و داشتن اوست و دیگر نام وی بشر نیست انسان است و بمحض آنکه همین ایدئولوژی از اراده خود به اراده الهی گرائید و پیامبری را پذیرفت منسوب به حضرت آدم است و نامش آدم می گردد و بین که هر جا قرآن نام انسان را می آورد نوعی سرزنش با اوست و آدم را بزرگداشتی مینماید).

فاصله بین قصد و اجرا را دگرذیسی های سریع فیزیولوژیکی پر کرده و هر لحظه بعد را با اعضائی کاملتر از قبلی جلوه می دهد و از همان آغاز بر تارک این مسیر فرموده نبی گرامی به خط تکوین نوشته مشاهده می شود که کل مولود یولد علی الفطره. (و همه باید در این راه همیشه بر فطرت و سلامتی باشند چنانچه از قول یحیی و مسیح قرآن و سَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یَبْعَثُ حَیًّا وَ السَّلَامُ عَلَی یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یَبْعَثُ حَیًّا) و پس از اجرا دگرذیسی های مبدل به خلقتی دیگر میشو که باز هم دگرذیسی است اما متأثر از روابطی که با پوسته مغز و هورمونهای جدیدی ارتباط دارد و با کیفیت های تازه روبروست (و باید یَوْمَ یَمُوتُ وَ اَمُوتُ وَ یَوْمَ اَبْعَثُ وَ یَبْعَثُ نیز بر سلامتی بود).

(خارج از موضوع شما را به یک معجزه دیگر قرآن نزدیک می کنم: ملاحظه فرمائید که برای تولد و زنده شدن فعل مجهول آورده شده و برای مردن فعل معلوم یعنی تولد و حشر با سلطه و سیطره کامل جبری صورت می گیرد و بر بشر مجهول است اما برای مردن علم و معلوم و دانستنی های بشر دخالت میتواند کرد و مختصری به

بشر اختیار داده است چنانچه میتواند به بهداشت توجه کند و دیرتر بمیرد و یا انتحار کند و زودتر اما بهر صورت باید همیشه سلامت بود ویژه هنگام جهش های بزرگ زندگی (ولادت - مرگ - حشر) که چه بخواهد چه نخواهد متولد میشود و محشور میگردد اما مردنش تا حدودی دست خودش است).

هر چند هنوز اول کار است و نسلی بوجود نیامده تا درباره اش مطالبی نوشته شود اما ملاحظه فرمودید که چرا بهداشت و تنظیم خانواده و سقط جنین را جلو انداختیم؟ بهمان دلیل که بحث کوتاهی در مسئله مورد بحث نیز هم اکنون با آنکه نسلی بوجود نیامده ذکر مینمایم:

از ده نوع بلوغی که اشاره کردم و هر کدام در فواصل معین ظاهر می شوند مثلاً بلوغ جنسی زودتر از بلوغ اقتصادی میرسد اما دو بلوغی را که آوردیم (بلوغ دینی - بلوغ جنسی) از آن رسید نهائی است که سرنوشت همه جانبه هر فرد را در دست قدرت خود دارند و عجیب است که بلوغهای دوگانه نامبرده در حوالی زمانی یکدیگر شکوفا شده براه افتاده و کار خود شروع میکنند.

بلوغ جنسی با قاعده شدن دختر اعلام و احتلام پسر علامت بلوغش است و احساس علاقه دو جنس به یکدیگر قبل از آن در آن عوالم نبوه و سکس و جنس و نر و ماده حالتی مخصوص برا طرفین نداشته است پیش میاید و همیشه در دختر قاعدگی زودتر از احتلام پسر و نزدیک به ۱۲ سالگی یا بیشتر و کمتر - و نزد پسر قریب ۱۴ سالگی با کمتر یا بیشتر است.

بلوغ دینی نزد دختر نه سالگی و پیش پسر پانزده سالگی است و همانگونه که در بلوغ جنسی، پسر و دختر جنس شناس میشوند در این بلوغ نیز وظیفه شناس شده مرکز پرستش آنها شعله ور و شکوفا گردیده کار دینی خود را آغاز میکند و بهمین دلیل برای هر دو بلوغ مقرراتی و تکلیفی برای به نظم در آوردن آنها وضع کرده اند و کسیکه به بلوغ دینی رسیده مکلف است و کار بر او کلفت و سخت و دیگر باید با توجه و دانائی انجام گیرد نه بطرز خودکار و بچه گانه و اینکه از ابتدا پسر بچه ها بیشتر دمر میخوانند و دختر بچه ها به پشت وضعیتنی تابع سائق و کشش آنها بوده و یا خود آگاهی انجام نگرفته و پشتوانه ای برای کُل مُولود یُولد علی الفطره است حتی بر فطرت چگونه خوابیدن که هنگام بلوغ باید مهار آن در دست صاحبش باشد.

در حین رشد جنین و پیدایش اعضا و احشاء و حواس مربوطه آنها مراکز فرماندهی هر کدام نیز در مغز رشد می یابد با این تفاوت که هر کدام پس از تولد به نوبت و تدریج به کار می افتند مثلا مرکز تنظیم حرارت تا شش ماهگی کوچک مانده و لازمست نوزاد را در این مدت اگر در محیط سردی است گرم گرفت و اگر گرم است خنکش کرد و تشخیص بینائی کودک قبل از تشخیص شنوائی میتواند درک کننده ها را متمایز کند چنانچه اگر به کودک ناسزا گفته شود و در حین گفتن، تبسم و خوشروئی نشان داده شود کودک خوشحال می شود و در صورتیکه نازش را بکشند و تعارفش کنند و قیافه کریه و اخم نشان دهند به گریه میافتد و مرکز بلوغ دینی است که در نه سالگی نزد

دختر و پانزده از پسر کار امتیازی خود را شروع مینماید.

اصولا کودک از ابتدا برای شناخت، ذائقه را بکار میبرد و هر چه بدستش بدهی بزبان می گذارد و هر چه سنش بالا رود و وسائل شناخت دیگری بکمکش بیاید از چشم و گوش و دل تا بالاخره با خود آگاهی از هر جانب به پیامبر دوم، پیامبر درونی یعنی عقل نزدیک میشود و به بین که قرآن الباب را همیشه جمع و عقل را یکی آورده است همانگونه که نور را همیشه یکی و ظلمات را همیشه جمع ذکر مینماید و فرق لب با عقل سن است که عقل راهیابی میدهد بطرف سعادت (الْعَقْلُ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ) و لب شناخت جوانب موضوع و مرکز است و اگر در برابر، عاقل هم جاهل و هم مجنون و هم کلمات دیگر آورده میشود بخاطر همین است که راه یکی و منحصر بصراط مستقیم و تشخیص با عقل الهی است.)

کسیکه با یک دستش کار کند آنرا ورزش دهد دستش قوی میشود و بهمان تناسب مرکز فرماندهی حرکتی همان دست وی رشد خود را می یابد و برعکس کسیکه سالهای متمادی دستش را به بندد و با آن کار نکند لاغر می شود و مرکزش نیز در مغز توقف و یا صفر می یابد و کوچک میشود و آنکه چندین سال چشمش را به بندد که نبیند مرکز بینائی اش نیز همانطور سیر می یابد. (نوع مشابهش مادری که شیر ندهد و شیرش خشک می شود).

از لحظه انعقاد نطفه و رسیدن اسپرماتوزئید مرد به اوول زن که تکثیر سلولها شروع می شود مأموریت هر سلولی مشخص میگردد

یکی که باید بعدها مرکز بینائی شود در مغز می شود و دیگری آلت بینائی شود یعنی چشم میشود.

همانگونه که مرکزی در مغز برای دیدن است و چشم آلت دیدن است و مغز مرکز دیدن و چشم و مرکزش هر دو وسیله بصیرت یعنی عین و مرکز آن رویهم می شود بصر و آدمی بر فطرت بصیرت آفریده شده است یعنی چشمش همانند حیوانات عین است ولی چون متصل به مغز است عین میشود بصر و همینطور اذن می شود سمع و حتی عقل می شود الباب و بعد خواهید دید که چرا عقل وسیله و راه لب است.

همانگونه که مرکزی در مغز برای شنیدن است و گوش آلت شنیدن است و مغز مرکز شنیدن و گوش و مرکزش هر دو وسیله شنوائی یعنی اذن و مرکز آن رویهم می شود سمع و آدمی بر فطرت شنوائی آفریده شده است بینائی و شنوائی و آگاهی (چشم بینا - گوش شنوا - دل آگاه) هم رویهم گیرنده بدیها و خوبیهاست (فَاللَّهُمَّ فَجُورَهَا وَتَقْوِيهَا) به نیروئی که بکار میافتد تا فجور و تقوا را از یکدیگر جدا کند و تقوایش را بتواند برگزیند و آدمی را به مرتبت عظیم فاروقی نائل گرداند قرآن اشاره فرماید ان تَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا که هر کس تقوا کند قدرتی در او بوجود میاید که میتواند بد و خوب را از یکدیگر تشخیص دهد و تا کسی بد را از خوب باز نشناسد نمیتواند از آن بدهاش پرهیز و تقوی کند لذا هر چند تقوا و فجور به اختیار آدمی است اما باید زمینه تکوینی هم در آدمی وجود داشته باشد و بهمین جهت فالهمها و مسئله الهام و زمینه دادن به آدمی نیز مطرح است

و به تعبیر دیگر:

آدمی همینکه به سن کودکی رسید ولو آنکه برای حتی یکنوبت ندیده باشد یکی مال دسترنجی دیگری را برده باشد به محض برخورد به دزدی آنرا بد میدانند یعنی فجور و تقوای الهامی و تکوینی در آدمی زمینه دارد و باید سعی کرد هر چه را خدا بد دانسته از آن دوری جست و هر چه را خوب معرفی کرده به آن گرائید و این سبب میشود قدرت فاروق بودن تقویت شود و با افزایش این قدرت تمیز بین خوب و بد آسانتر گردد یعنی تقوا و فرق گذاری بین خوب و بد یکدیگر را تقویت مینمایند.

تشخیص بد مهمتر از شناخت خوب است و گناه نکردن مقدم بر ثواب کردن است چنانچه اگر شمشیر بر سر کسی بگذارند که یا نماز نخواند یا یک جرعه شراب بخورد پا کشته شود باید شراب نخورد و قرآن هم فالهمها فجورها را مقدم بر تقویها آورده است.

هر چه آفریده شده است امری با اوست و قرآن خلقت شیء و امر را مرتب تذکر میدهد و همه جا امر هر چیزی را مهمتر از آن چیز معرفی میفرماید از جمله و الأرض و ما طحیهاست؛ قسم به زمین و مقرراتی که او را موظف میدارد به چرخیدن، و نفس و ما سویها سوگند به نفس و قوانینی که او را اینچنین پا برجا در نفسانیت داشته است.

(البته اگر گفته بود و الارض و من طحیها و نفس و من سویها و بجای ما - من - آورده بود مقصود از ذات مقدس خودش بود)

آفرینش آدمی نیز ترکیبی از امر و شیء است و هر کس غرق در

بحبوحه ای از جهان شیء و امر میباشد و برای شناخت، راههایی از او به جانب آفرینش کشیده شده است و این از نعمت های بزرگ و فیض بخشی های خداست که راهها را در آدمی چون طومار بهم پیچیده قرار داده که میتواند به میل خودش آنها را باز کند و برای شناخت ها بطرف هدف گسیل دارد (با یک مثل نامتجانس همانگونه که بعضی حشرات شاخک های خود را بطرف منظور برای شناخت دراز میکنند) و راههای مذکور عبارتند از عقل، فکر، فهم، تدبر، تفقه، تذکر، توسم، و ... که از عضو اصلی خود قلب (فؤاد) و لب جدا می شوند یعنی عضو گیرنده همین دو تاست و راههای آن چند، لَهْم قُلُوب لَا يَعْقِلُونَ که قرآن می فرماید همین است که قلب عضو است و عقل راه ارتباط بین عضو و هستی و فکر راه است و فهم راه است و نفقه راه است و ...

آدمی که پیچیده شده است در بحبوحه ای از اشیاء و امور با دو عضو مذکور و راههای مزبور دائم در سخن گفتن با هر شیء و امری است و هر شیء و امری نیز با زبان محاسباتی و علمی که دارند مدام یا آدمی در سخن گفتن و گفتگویند.

اینکه ناگهان در یک گوشه ای از جهان شیء یا امر حالت استثنائی دیده می شود و فوق العاده ای برخلاف انتظار از خلقت تکوین صادر میشود برای این است که آفرینش دهان باز کرده میخواهد خالق خودش را معرفی نماید و بهمین دلیل پروردگار چنین حالت را آیت خود معرفی کرده است پس آیت و نشانی، از خلقت تکوین یک وضع استثنائی طبیعت است که به امر خدا در کار بشری دخالت

مینماید برای آنکه ذات مقدسش را بشناساند.

ناقه صالح از پاره سنگ بیرون می‌آید، آتش بر ابراهیم گلستان می‌شود، عصا در دست موسی اژدها می‌گردد، مرده به اذن خدا و پیشنهاد عیسی زنده می‌گردد اینها همه برخلاف انتظار و عکس آنچه در نظم کائنات دیده می‌شود میباشند و من یقین دارم همانگونه که سابق میگفتند این بی‌نظمی است که کوهها فرو میریزد خانه‌ها خراب میشود، گیاهان خشک می‌گردد حیوانات از بین می‌روند آدمها می‌میرند و بعد همه را به فرمول و حساب کشیده آنتروپی نام گذاردند روزی بیاید که بشر بپذیرد بیرون آمدن ناقه از سنگ و آتش گلستان شدن هم نوعی نظم خاص است.

بهر صورت یکمرتبه گوشه‌ای از جهان شیء و امر را می‌بینیم دهان باز کرده دخالت قادری شاعر و متعال را نشان میدهد و این را آیت بانسانی گوئیم و آیت اگر در طبیعت است خدا آن قسمت از طبیعت را که در کار بشری برای شناخت ذات مقدسش دخالت داده آیه معرفی فرموده است و عجیب آنست که چون ذات مقدس ذوالجلالش هم دهان! زبان! باز میکند بلکه منشأ صدور میشود و بهتر و درست آنکه کلام خلق میفرماید این را نیز آیت می‌گوئیم.

خارج از موضوع بگویم زیرا مطلب جالب و جدیدی است که ای انسان ای آدم اگر یک وضع استثنائی طبیعت که در کار بشری دخالت مینماید آیت خداست، اگر یک وضع استثنائی از پیامبر بنام معجزه نیز دیده شد که در کار بشری دخالت مینماید تو نیز که آیت الهی باید وضع استثنائی داشته باشی که در کار بشری دخالت کند

و بشر از آن متأثر گردد و نه تنها یک آیت الله فقیه بلکه هر کس آیات الهی را قبول دارد باید خودش نیز منشأ صدور آیات الهی باشد با این تفاوت که آنجا پیامبران و امامان ولایت تکوینی و ولایت تشریحی هر دو دارند که ولایت تشریحی آن به غیر پیامبر و امام نمیرسد و تو نیز باید به قبول این معنی تن دردهی: همانگونه که بنظر تو آیت تکوینی یک حالت استثنائی است و آیت تشریحی هم حالت استثنائی است و دستوراتی نیز که در آیات الهی دیده می شود بنظرت استثنائی و غیر منتظره میاید وقتی خدا میفرماید این یک آیت است که باید به پدر و مادر احسان کرد (... و بالوالدین احسانا...) و می بینی نفرموده و بالوالدین انصافا و نیز نفرموده و بالوالدین عدلا یعنی نفرموده در برابر پدرت که یک سیلی محکم به تو زده تو انصاف بده و آهست بزن یا عادل باش و برابر تلافی کن بلکه بطور غیرمنتظره میفرماید آنها هر چه کرده اند تو احسان کن و نه در غذا بالاتر و بهتر از غذای حسن داریم که در جلد های قبل شرح دادم و نه در رفتار و کردار و پندار و در هیچ کاری بهتر و بالاتر از حسن وجود دارد (فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ) و اگر (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ) داریم که هر کس تقوایش بیشتر باشد نزد خدا گرامی تر است (ان الله يحب المحسنين) هم داریم که حسن بودن دوست خدا بودن است و مقصود اینکه خدا آیت نشان میدهد پیامبر آیت نشان میدهد (معجزه) تو هم آیت نشان میدهی (احسان - کرامت و ...) و به بین فرق پیامبر و مؤمن را نیز همین گویند که آن معجزه نشان میدهد و این کرامت مینماید آن عصادر دستش ازدها میشود و این کفشها جلو پایش جفت میگردد تا اینجا

دو مطلب دانسته شد:

یکی از الهام بحث شد یکی از روحی اما به اختصار؛ و مفصلتر از آنرا در اول جلد پنجم که مربوط به عسل است آوردم آنجا که از چگونگی وحی به زنبور عسل شروع کردم و اینجا اضافه مینمایم:

یک وضع استثنائی طبیعت که در کار بشری دخالت مینماید تا موجب شناخت ذات مقدس الهی شود آیه است که اگر این آیه از قسمت تکوین و ماده نباشد وحی است و فرقی با الهام آنکه این در کار بشری آنچنان دخالت می نماید که نمی فهمد به تعبیر دیگر الهامی اگر به او می شود که از سطح وجود فراتر رفته است بوجود الهای آگاهی پیدا می کند و این آگاهی به وحی است که مخصوص پیامبران می باشد و بهمین لحاظ که قرآن فالحمها فجورها و تقویها دارد کسی فاروق تر از پیامبران نیست و قدرت شناخت این بزرگواران برای تشخیص خوب از بد بیش از هر کسی میباشد و باز بگویم اگر ما خود را در بحبوحه جهان امور و اشیاء غرق شده می بینیم پیامبران خود را غرق در دنیای رموز الهی و آیات مشاهده می نمایند و اینکه پروردگار میفرماید به ابراهیم آیات ملکوتی خود را نشان دادیم و به محمد آیاتنا الکبرای خود را خواهید دانست که این نامبردگان صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیهم السلام زاب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند. مطلب دوم ساده گوئی و سهلتر بیان داشتن مطلبی است که الان آوردم:

قرار شد دخالت یک وضع استثنائی طبیعت در کار بشری آیه باشد اگر آیه آیات منشأ صدور خارج از طبیعت داشته باشد و واسطه اش عالم ملکوت باشد میشود وحی.

وقتی میگوئیم وضع استثنائی طبیعت باید توجه داشت که آدمی نیز جزئی از طبیعت است و اگر از وی نیز وضع استثنائی آنچنان دیده شود که موجب شناخت خدا گردد این آدمی نیز آیت الله است پس کسی را میتوان آیت الله گفت که بوسیله وی خداشناسی مردم بسوی کمال رهبری میشود محتوائی همیشه زنده و متحرک و تکامل بخش اسلامی دارد.

از موضوع خارج شده ام ولی مطلب شیرین است اجازه فرمائید ادامه دهم.

جالب اینجاست که وجود آدمی نفسش و امرش که هر کدام خود کتاب بزرگی است بجز قسمت های کوچکی از آن مجموع هماهنگ و مشابه تمام آفرینش در خود کاری اند و همه و همه از عناصر و ذراتی ساخته شده اند که در جهاد و نبات و حیوان دیده میشود و همه را قوانین و مقرراتی پابرجا داشته که عملکردشان همانند عملکرد در آفاق است ولی راههایی (عقل، فهم، فکر و...) نیز بین قبل و لب این موجود با خودش و هر شیئی و امری که آفریده شده کشیده شده است تا هر جا آیتی از طبیعت است بشناسد و این آیات محرک و مشوق قلب ها و لب هاست تا در شناخت طبیعت بوسیله علم کوشش شود و در نتیجه بوجود حقی ذوالجلال که استثنائی در طبیعت بنام آیت بوجود آورده است پی برده شود یعنی بین انفس و آفاق راههایی (عقل، فهم و...) وجود دارد که جلوه های الهی را بیکدیگر نشان دهند.

اینکه میگویند خدای متعال از روی فضل و کرمش قرآن را محمد را اسلام را علی را به ما داد حساب دو دو تا چهار تا است زیرا

کلمه معنای مجروح ساختن می‌دهد و این برای انسان کافی نبود که آیاتی از طبیعت دخالت قدرت ذوالجلال الهی را برساند و بشر اگر بدون کلام خدا (که به آن آیات گفته میشود) میخواست حق را بشناسد خیلی خیلی دیر می شناخت و خدا مستقیماً بوسیله فردی بنام پیامبر زودتر به آدمی شناخت داد هم نشان داد هم آیات آفرینشی تشریحی را و بشر را بسرعت بسوی شناخت ها گسیل داشت.

عقل با علم زیاد میشود (وَمَا يَعْزِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ - قرآن) عقل راهی است از قلب و لب کشیده شده بطرف هر شیئی و امری که آفریده شده و در آن شیء و امر آیات الهی نهفته است که از آن شناخت ها میتوان خدا را شناخت پس اینکه امام فرموده است الْعَقْلُ مَا عَبَدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ دانسته شد مکانیسم عمل عقل چگونه است و عقل راهی است بسوی جنان و از جمله بوسیله عقل خدا بندگی میشوند.

لب زبان عقل را می فهمد اما دل زبان عقل را نمی فهمد و عاشق از عقلش فارغ است لذا ارتباط بین لب با عقل مساوی است با ارتباط دل با عقل الهی و قرآن همه را در یک جمله خلاصه مینماید وَ اَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَآِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ لب در قرآن بصورت مفرد دیده نمیشود و کلمه عقل هم در قرآن نیست ۱۶ مرتبه اولوا الالباب است و ۴۹ مرتبه در قلمرو کلمه عقل آنچه مربوط به آن است و فرق عقل که راه است با لب که عضو است اینکه هر جا کلمه ای در قرآن مربوط به عقل دیده میشود شماتت است و کلمه لب برای بزرگداشت و اگر این عقل راه درستی بین لب و قلب برقرار ساخت که بر فطرت بود و الهی بود که برخی انرا عقل الهی گفته اند

پیامبر درون و پیامبر دوم حساب و نامیده میشود.

بقراری که گفته شد همه آفرینش از طریق امور و اشیاء با آدم سخن میگوید و پروردگار نیز از روی فضل و فیض بخشی بصلاح آدمی! طریق پیامبرش با آدمی سخن میگوید همه کلام خدا و هر جمله اش را آیه گویند و آنقسمت از طبیعت نیز که دخالت قدرت ذات مقدسش را در کار بشری می رساند به آن آیت گفته شده است و هر دو برای شناخت بشر است که بوجود حق پی ببرد. با دقت و تعقل در آیات تشریحی می بینی جنبه های خاصی از آیات تکوینی نشان داده میشود یا تفکر و تدبر در آیات تکوینی میدانی از آیات تشریحی در میان معلومات کسب شده مشاهده می کنی (و خارج از برنامه بیاورم همین مطلب است که می رساند قرائت قرآن چه عظمتی و چه اثری دارد و چه کاری است).

همانگونه که عقل تا الهی نشود در مرحله سرزنش است قبل هم مکان تصدیق و تکذیب و ایمان و کفر است و عقل الهی وصل به قبل مصدق و مؤمن است و عقل غیر الهی متصل به قلب کاذب و کافر و اگر بردیف عین و اذن که مخصوص حیوان است در قرآن دیده شد در مرحله سرزنش است و در کنار بصر و سمع لب است و در بزرگداشت او هرگز اولوالالباب جز با احترام و اکرام یاد نشده است زیرا راه بین چنین خردمندانی با شناخت ها عقل الهی است نه عقلی قابل سرزنش.

تشریح و تکوین یک چیزند اما دو بار جداگانه نازل شده اند هم أَنْزَلْنَا الْقُرْآنَ دَارِيمَ هَمَّ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ هَمَّ أَنْزَلْنَا كُلَّ شَيْءٍ بِقَدْرِ

داریم هم اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ و ما نَزَّلَهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ داریم هم لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ الْفِ شَهْرِ مِنْهَا آيَاتُ الْأَشْيَاءِ و امور از راههای گفته شده (عقل - فکر - ...) شخص را عالم مینمایند و هر دو یکدیگر را تقویت مینمایند علم عقل را و عقل علم را (و ما يعقلها الا العالمون) و آیات قرآن از راههای گفته شده (عقل - فکر - و ...) شخص راهبری و هدایت مینمایند و این هم یکدیگر را تقویت مینمایند همانگونه که اول آوردم تقوا تقویت میکند قدرت فرق گذاری بین فجور و تقوا را و هر چه قدرت فاروق بودن زیاد شود تقوا نیز بیشتر میشود و لذا لازم است بکار انداختن عقل و فکر و تدبر و فهم و ... همه نیز جنبه خوبی آدمی را تقویت کند و بدیش را بکاهد انسانی و ملکوتی اش سازد و حیوانی و شیطانی هر چه دارد از بین ببرد و الا انسان در مجموع که نیمی از انسان و نیمی از حیوان است خوب است و باید سعی کند نیمه بدی اش از او دور شود یعنی باید عقلش پیروی حق کند و عقل الهی باشد.

یادتان هست که گفتم از پلانگ درباره آفرینش پرسیدند گفت کسی بهتر از هلمهولتر نگفته است که ما دانشمندان همانند کتیبه شناسانیم که کتیبه ای را از دل خاک بیرن آورده سی سال زحمت میکشند الفبایش را میشناسند و آنرا می خوانند که من فلان که چه کسانی را کشتم و چه کسانی را به آسایش رساندم اما سر آخر چه؟ آیا می دانید زمان آن پادشاه یعنی در وراء این کتیبه چه غوغا و سر و صدائیهها بوده است؟ ما هم هزاران سال زحمت میکشیم الفبای خلقت را می شناسیم کتیبه خلقت را میخوانیم اما در پشت این آفرینش چه قدرتی شاعر و لایزال مالک آنهاست؟ و چه نام خوبی است الله که یک معنایش

حیران بودن و واله بودن آفرینش است در برابرش.

عقل راه است باید راه شوسه و تمیز و آماده کرده را قدم بقدم طی کند و علائمی که تکه به تکه و سر هر پیچ زده شده بشناسد که بیراهه نرود و منحرف نشود اما همانگونه که نباید مسافر همه حواسش بوسیله علائم راهنمایی جلب شود بلکه باید این علائم فقط او را بسوی مقصدی که دارد اجازه آزادی در حرکت دهد عقل و فهم و تدبیر و تفکر و هر قدرتی که آدمی برای شناخت دارد باید برای رساندن خود به مقصد صرف وقت و انرژی و حواس کند؟ اما مقصد کجاست؟ آنجاست که آیت است نشانه است از طبیعت از امور از اشیاء از کلام از امام از پیامبر زیرا همه اینها در ماوراء طبیعت قرار دارند و در راه نیستند در طبیعت نیستند اینها راهبرند راهنمایند که علائم راهنماییها را بدهند تا انسان بمقصد برسد اینها در لب آفرینش و در قلب خلقتند و راهنمایی می نمایند به آنجا که در امور و اشیاء استثناء بوجود آورده و بدست پیامبران داده و آنها را بنام آیه در سراسر راه عقل برای هدایت نصب کرده اند (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ) و قرآن که صندوقی بر از نشانیها و آیات است هدایت میکند اما کسانی را که در پشت این آیات هدفی را و پایگاهی را ثابت پذیرفته اند و (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) و این کتاب پر از نشانیها که ذره ای شک در آن راه ندارد هادی متقیان است و متقیان همانهایند که آوردم فاروقند و فاروق کسانی میباشند که بین فجور و تقوا را فرق میگذارند و قدرت بازشناخت خوب و بد در آنها قوی است.

مجلات نویسته بودند در این او آخر مرکزی بنام مرکز پرستش

در مغز آدمی یافته اند اما مسئله به این مهمی را آنچنانکه شایسته است بروز ندادند ولی هم آفرینش تکوین وجود چنین مرکزی را تأیید مینماید و هم خلقت تشریح.

پرستش همزمان را پیدایش بشر وجود داشته است یعنی تکوین او خبر از مرکزیت و میدان چنین امری را میدهد که با خلقت بشر این پرستش نیز آفریده شده است و همزمان بوده و هرگز جدا از یکدیگر نبوده اند.

قرآن نیز میفرماید فطرت الله التي فطر الناس عليها و انسان بدون فطرت پرستش خلق نشده است یعنی در او هست مرکزی و میدانی و ...

و نیز نوشته اند که همانگونه که پوسته مغزی سبب شعله ور شدن غده های مترشح شده و دختر و پسر را در سنین معینی وارد بلوغ جنسی مینماید آن قاعده میشود و این محتمل میگردد مرکز پرستش نیز نزد دختر نه سالگی و پسر ۱۵ سالگی شعله ور میگردد من صحت و سقم آنرا یعنی تعیین سن را باعتبار اینکه در مجله ی نوشته شده است تأیید نمیکنم اما آیه شریفه ای که آوردم و انسان را بر فطرت پرستش معرفی میفرماید که خلق شده است و مکلف ساختن دختر و پسر مسلمان در سنین ۹ و ۱۵ و اینکه عملکرد هر مرکز فرماندهی در مغز همانند مرکز پرستش پاسخ خواهد داد از معجزات چهارده قرنی گفته شده از طرف اسلام است و بالاخره شریعت با پیشرفت علم حقیقت معرفی می شود.

اولا تمام مراکز مغزی روی یکدیگر اثر میگذارند که در مورد پرستش و دین نیز چنین است و هر عضوی گناه کند اثر کلی بر آن مرکز پرستش دارد. هر مرکزی فرماندهی خود را در اثر نبودن فرمانبر از

دست خواهد داد و اگر چشم سالهای متمادی نبیند مرکزش کوچک میشود خودش هم از دید می افتد همانگونه که اگر مادر شیر ندهد شیرش خشک میشود گوش هم همینطور زبان، دست و پا و ... و دین هم مشمول این حدیث نبوی میشود که اگر کسی در چهل سالگی دست از تبهکاری اش بر ندارد شیطان نزدش آمده سلام کرده دست بسر و صورتش کشیده میگوید ای پدر و مادرم بقربان این صورت که دیگر امید نجاتی برایش نیست (همانگونه که دست به گردن بسته شده خودش و مرکزش کوچک میشود و باز گرداندنش سخت است چنین شخصی هم برگشتش تصمیم بسیار قطعی میخواهد و زحمت دارد.

آقا محمد خان قاجار نامه ای به میرزای قمی مینویسد میرزا در جوابش از جمله این حدیث نبوی را مینویسد که (مَنْ جَاوَزَ الْأَرْبَعِينَ وَ لَمْ يَغْلِبْ خَيْرَهُ شَرَّهُ فَلْيَتَنَجَّزْ إِلَى النَّارِ) کسیکه چهل ساله شد و خیرش بر شرش غالب نگشت آماده باشد برای رفتن به دوزخ تمام راههایی را که بشر ممکن است با عقل و فکر و فهم و ... در آن راهروی کند قرآن نام برده است (مذهب - صراط - سیل - امت - طریق - مسلک - شریعت - و ...) و اینها همه معنای راه را میدهند عقل را هم گفتیم راهی است بین انسان و جهان بلکه شناخت جهان و فرق این دو راه اینست:

من قسمت هائی از سفیدی این کاغذ را سیاه میکنم هم سفیدیهای باقیمانده شکل دیگری یافتند هم قسمت رنگ شده شکل مخصوص خود دارد و عقل از عقال است و هر جا پای عاقل به آن مذهب یا مسلک می رسد مسیرش عقل اوست الهی باشد او را بطرف بهشت می برد و اگر هم لا یعقلون باشد باز عقال و پای بند است که نمیگذارد

که از جاده ضلالت دور شود گاه در بیابانی آنقدر قدمها بزمین کوبیده شده که جاده های پرپیچ درست کرده اند و گاه جاده ای ساخته و گویند از این راه باید رفت پس مجموعه ای از قدمهای بسته شده به راه و راهروی که شده عقل است الهی یا غیرالهی و راهی که در آن عقل قدم نهاده راه انتخاب کرده و با توجه به آیات باید به مقصد برسد مذهب، مسلک یا ... است و توجه به اینکه باید در راه رفت دین است چه راه هدایت چه راه ضلالت و وجود فریب خوردگان نیز دلیل بر وجود مرکز پرستش در آنهاست که بالاخره دنبال آب رفته اند اما به سراب رسیده اند و نمی فهمند اما در هر صورت مرکز عطش خواهان آب است.

با چنین مقدمه ای که آوردم خدای متعال از روز پیدایش آدمی و قبل از آن آیات تکوینی خود را یکی پس از دیگری فرستاد آیا آنها را در هیچ کتاب مذهبی دیده اید که جز بدست پیامبرانش و برای غیر از آنها فرستاده شده باشد ناقه صالح. برداً و سلاماً شدن آتش ابراهیم. عصا و ید و بیضای موسی، شفا و احیای عیسی، پس دو مطلب را در اینجا بدانید یکی عظمت محمد رسول الله را در برابر سایر پیامبران که شاید نشان دادن این عظمت توفیقی بوده است که نصیب من شده است و آن دادن قرآن است به ایشان ناقه صالح و عصای موسی و ... آیات تکوینی است که قرآن هم آنها را آیه نام نهاده است اما قرآن را که میفرماید یهدی للتی هی اقوم است و هدی للمتقین است و هر جمله اش آیه است به محمد داده است یعنی آیات تکوینی را یکی پس از دیگری به پیامبرانش یکی پس از دیگری داد و

همه آیات تشریحش را یکی پس از دیگری از اول تا آخر همه و همه اش را در ۲۳ سال به محمد داد و آنچه هی اقوم و آنچه هدی للمتقین و آنچه نزل من القرآن ما هو شفاه و رحمه للمؤمنین و آنچه ... است همه برای محمد و در مجموع برای محمد و دیگر اینکه لازمه پیامبر خاتم بودن همین است که ذکر آیات تکوین و جملات آیات تشریح مجموعه ای باشد در بست بوی داده شود و به محمد داده شد.

در سوره انسان (سوره الدهر) پس از ذکر اینکه آدمی از نطفه های مخلوط (زن و مرد) بوجود می آید (من نُطْفَه اَمْشَاجٍ) بلافاصله اشاره به سمیع و بصیر خلق نمون انسان شده و سپس مرحله ای را که با دادن وسائل انتخاب (سمع بصر) باید یکی از دو راه (اما شاکراً و اما کفوراً) انتخاب کند بیان میفرماید چشمی و گوشی و دلی که آیات تکوینی و تشریحی را ببیند و تحریک شود و جلوه های معشوق و معبود را از آنها صادر شده ملاحظه نماید.

قرآن نمیفرماید به انسان اُذُن و عین دادیم بلکه میفرماید سمیع و بصیرش کرده ایم و سپس برای انتخاب راه آزادش میگذاریم که یا شاکر باشد با آلات و ابزار پسندیده ای که برای انتخاب راه درست در اختیارش گذارده ایم (و باید هم شاکر باشد) و در غیر اینصورت (با داشتن وسائل نیکو انتخاب کردن) چنانچه کفور بود و بذر حق و حقیقت را پنهان کرد و پوشاند و مانع رشدش شد (مرکز حق و حقیقت خودش را که همان مرکز پرستش باشد مانع رشدش کرده است) دیگر آن سمع و بصر اذن است و عین.

آدمی که در مجموع سازمان بخشیش خوب و باعظمت خلق شده است - در مجموع یعنی با آنکه میتواند بدی و شر کند یا خیر و خوبی داشته باشد و نیمی از حیوان و نیمی از فرشته است بجای آنکه حق را بپوشاند باید ناحق را بپوشاند یعنی تنها موجودی است که باید هر چه را پروردگار فحشاء و منکر معرفی فرموده در خودش دفن نماید و در همان انفس پوشانده شود و تحویل محیط و آفاق داده نشود (نیت بد به فعل بد در نیاید) و در اینصورت انسان آدمی خواهد بود که بطرف خدا و الیه راجعون سوق در کمال و جهش دارد (و اگر نیت بد به عمل نرسید گناهی نشده است).

مقصود از این بحث اعلام مطلب مربوط به نسل است که با رشد دادن مرکز پرستش و تقویت روح اطاعت از قانون ژنهایی را که باید به فرزندان و فرزندان الی یوم القیامه به ارث برسد تقویت کرده و توجه به میراث از نظر قرآن را نباید فراموش کرد که هر چند فرزند پیامبری اولوالعزم چون حضرت نوح باشد از چهار نفر یکی میراث پدر پیامبر میبرد و پیامبر میشود (سام) و دیگر وارث مادر بد است (کنعان) و إِنَّ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ دَرَبَارَهٗ اَش نازل میگردد و از خاندان نبوت دور می شود و دو دیگر (حام و یافث) حد وسط.

و حدیث نبوی را که بارها تکرار کرده ام یاد آورید که خرمای زیادی را طبق وصیت جوانی بعوض وی که مشرف بمرگ بود حضرت انفاق کردند و سرآخر یکدانه خشک شده را نشان داده گفتند اگر این دانه را خودش انفاق کرده بود بهتر بود زیرا هم تبلیغ بود و هم بر ژن مؤثر.

لابد توجه فرمودید چرا در انتخاب همسر قبل از همه چیز مسئله دین برای اسلام مطرح است؟ زیرا دین اجازه ابتلا به فحشاء و منکر را نمیدهد و آدمی را منشاء صدور غیر منتظره ها میکند و عروس و داماد می شود آیت الهی و در نتیجه با انجام امور بر و خیر ژنهای حامل صفات مملو از صفات پسندیده آنها را به بعدیها متصل میسازد و این تا دامنه قیامت نسل اندر نسل با تصاعد ادامه خواهد یافت پایه و اساس کفو یکدیگر بودن در اسلام بر ایمان و تقواست و شخصیت و ثروت و فامیل مطرح نیست مالک نیز همان نند شیعه همین را قبول دارد و شافعی حریت و حرقه و حسب و نسب را هم دخالت میدهد و ابوحنیفه و احمد مال را هم قبول دارند که باید دختر و پسر هر دو از لحاظ آزادی و شغل و فامیل و ثروت هم حدود یکدیگر باشند و مقصود اینکه تمام فرق اسلامی پایه و اساس ازدواج را بر ایمان میدانند ولی توجه تشیع را ملاحظه فرمائید که ایمان را دخالت میدهد و اگر ایمان بود حریت و مال صحیح و همه چیز هست در بحث از معاد انشاء الله تعالی و تبارک دربارہ این مطلب جالب بحث خواهیم کرد که پروردگار میفرماید آب را از آسمان نازل کردیم و زمین مرده را زنده ساختیم (والله أنزل من السماء ماء فأحيا به الأرض بعد موتها ۱۶۴ بقره ۶۵ نحل - ۵ جاثیه و ...) آیا توجه فرموده اید که زمستان و بهار فصل بارندگی است در حالیکه زمین مردگی همزمان با نزول مایه حیات - آب - آغاز میگردد و ادامه و استمرارش در بهار نوعی نگهداری است یعنی زمانیکه زمین مرده است آسمان زنده است و چون زمین زنده شد و به هدف خود - رسیدن و محصول دادن - رسید و زندگی

نشان داد آسمان گویا مرده است مگر در نقاطی چون استوا و غیره که برای نگهداری حیات زمین، حیات آسمان تصور می شود فعال میماند و حال آنکه آنجا هم قانون کلی مزبور حکومت دارد.

نسل هم تا زمانیکه پرورش والدین زنده است نسل خودش نسل است و همینکه پرورش پدر و مادر منتفی شد نسل نسلپرور میگردد.

مغز رشد میکند تا بلوغ جنسی میرسد و آمادگی نسلسازی را اعلام میدارد اما نباید نسل جدید از فرآورده های معنوی و الهی پدر و مادر بی بهره بمانند و بلوغ جنسی وقتی شروع شود و بکار افتند که بلوغ دینی تعطیل است و اگر چنین تقدم و تأخیری دیده شد یعنی بلوغ جنسی رسید و فرزندى بوجود آمد و بلوغ دینی هنوز نرسیده است بهره نسل جدید که از مرکزهای مغزی به ژنهای حامل صفات رسیده از طریق آباء و اجدادی خواهد بود نه از والدین که در اینجا به نسل سادات و عظمتش واقف می شویم.

در این مورد مثالی میزنیم: میگویند پستان مردان برای چه خلق شده و چه فایده ای دارد؟

میگوئیم یکی از خواص پستان مردان باقی ماندن پستان زنان است زیرا دختر هم باید از پدر ارث ببرد و هم از مادر و اگر پدران بدون پستان بودند پستان زنان به قوت فعلی نبود و این حتی برخلاف قضیه لامارک و احتیاج نوزاد به پستان است بلکه می بینیم احتیاط دستگاه آفرینش است که بوسیله آفریدگاری شاعر مراقبت میشود و قبلا پستان مرد را نیز در جای خود برای رساندن میراث به دختر پای بر جای و مستقر داشته است و بهمین قیاس و سنجش وجود مرکز پرستش

و بلوغ دینی و مرکز بلوغ جنسی همزمان با پیدایش مراکز دیگر بوده و مقدم مؤخر بکار انداختن ها مسئله میراث را خدشه دار نساخته و حتی اگر پسری قبل از پانزده سالگی آبستن کرد یا دختری قبلا از نه سالگی آبستن شد توانسته اند بلوغ دینی اجدادی را که به نواده به ارث میرسد منظور داشت.

آسمان زنده است و مایه حیات می ریزد بر زمین مرده - زمین زنده می شود و آسمان دم فرو میکشد و این قانون مانند سایر موارد و حدث ساختمانی عالم را که ساخته و پرداخته یک استاد علیم و حکیم است میرساند و بهمین نحو نسل میشود نسلپرور و نسلپرور می شود نسل و حیات از آنجا به اینجا و از اینجا به آنجا منتقل می گردد و تازه در هر قسمتی *يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ* و *يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ* را که قرآن می فرماید حاکم است یعنی مرده از زنده و زنده از مرده خارج می شود.

دیگر کافی بنظر میرسد و اگر کسی بیرسد چرا نسل همینکه به بلوغ جنسی و بلوغ دینی رسید به اجرای مسیر خود در آمده است مطالعه کافی همین چند برگی قانعش خواهد ساخت یعنی دیگر فهمیده است که نسل از لحظه خواستگاری تا لحظه بلوغ جنسی و دینی نسل است و از آن به بعد نسلپرور و از اول قصد است و در آخر اجرا و چرا همه جا بلوغ جنسی و دینی را با هم ذکر می نمائیم؟ زیرا بلوغ جنسی مربوط به پدر و مادر است که خالق مجازی اند و بلوغ دینی مربوط به پروردگار تبارک و تعالی که خالق حقیقی است و وجود هر کدام بدون دیگری هیچ است:

بلوغ جنسی باشد و بلوغ دینی نباشد آدمی وارونه و حیران خواهیم داشت و بلوغ دینی باشد و بلوغ جنسی نباشد مسئله وارد مرحله امکان نشده است و در این زمینه باید گفت چرا پروردگار لهم قلوب لا یفقهون و اعین لا یبصرون و اذان لا یسمعون آورده و سپس فرموده است اولئک کالانعام بل هم اضل (آنها را دل‌هائی ناآگاه و چشم‌هائی بدون بصیرت و گوش‌هائی ناشنوا است و از چهارپایان گمراه‌ترند) و این از لحاظ من که پزشکم مسئله بسیار جالبی است:

کسیکه مدت‌ها عینش را به کار انسانیت نینداخت مرکز بینائی اش عاطل مانده و رشدش متوقف و بتدریج ضمور یافته و بالاخره آنچنان میشود که عین دارد نه بصر.

آنکه مدت‌ها اذنش را به کار نیکو شنیدن نینداخت مرکز شنوائی اش عاطل مانده و رشدش عاطل مانده و رشدش متوقف و بتدریج ضمور یافته و بالاخره آنچنان میشود که اذن دارد نه سمع.

کسیکه مدت‌ها تفقهش را به کار نینداخت مرکز شناخت و آگاهی‌اش عاطل مانده و رشدش متوقف و بتدریج ضمور یافته و بالاخره آنچنان میشود که قلب بدون تفقه دارد نه فؤاد با نفقه.

نه آنست که برعکس مطالب فوق را نیز از لحاظ اینکه سخن از معصوم است ما مسلمین پذیرفته ایم که گر چشمی چهارروز بد بیند و به گناه ننگرد چیزهائی می بیند که دیگران نمی بینند و اگر گوشی چهارروز بد نشنود (تهمت و غیبت و ...) و به گناه گوش فرانه‌د چیزهائی میشنود که دیگران نمی شنوند و اگر دلی چهارروز بد اندیشگی نکرد چیزهائی تَفَقَّه میکند که دیگران نمیکنند مسئله به اینطریق کسب

شخصیت و تعالی پیدا مینماید که مراکز عضوی اگر خراب شوند عضو فلج میشود و اگر تحریک شوند عضو بشدت حرکت مینماید و مراکز مورد بحث اگر کار نکنند ضمور یافته و کار کنند تحریک شده شناخت بالاتری خواهند داشت.

باز مطلب دیگری در فیزیولوژی انسانی قطعی است که تمام مراکز با یکدیگر ارتباط داخلی دارند و بدین لحاظ میتوان گفت چشمی که خدائی نگاه کند بر دل و گوش نیز اثر میگذارد و بهمین طریق دل بر چشم و گوش و گوش بر دل و چشم و کسی نمیتواند ادعا کند که فقط گناهایش از چشمش است و گوش و زبان و دل و ... هم یی گناهند زیرا گناه چشم اعضاء دیگر را نیز آلوده مینماید همانگونه که گناه یک فرد دیگران را آلوده میکند مگر آنکه حصار امر بمعروف و نهی از منکر وجود داشته باشد.

هم اکنون میتوان گفت مرکز پرستش که نزد کافران - آنها که مدتها در کفر مانده و توبه نکرده اند چنانچه ضمور پیدا کرد و از بین رفت بر مراکز دیگر نیز اثر خود را کرده و دیگر آن چشم شخص - بصر - نیست - عین - است گوشش - سمع - نیست - اذن است و این کس را دیگر دلی آگاه نخواهد بود و در نتیجه اولئك كالانعام شده و بردیف انعام درآمده و چرا بدتر از انعام؟ زیرا انعام از اول عین و اذن داشته اند و آنرا در همان مقام نگهداشته اند و نسبت به امانت خود خیانت نکرده اند اما انسان از اول سمع و بصر دارد و آنرا به اَسْفَلِ السَّافِلِينَ سقوط داده و حیوانی اش کرده و اذن و عینش نموده است انسان از اول که به وی گفته شد اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و جواب

داد: قالوا بلی و بعد در این دنیا نسبت به شهادت قلبی خود بی وفائی و خیانت کرد از انعام بدتر و گمراه تر است.

باز در اینجا متوجه مطلب علمی دیگر قرآن می شویم آنجا که سخن از دگردیسی های جنین مینماید (قبلاً آوردم که بسیار عجیب است کلمات عام - سنه - حول را که معنای سال میدهد قرآن در دگردیسی ها حول را بکار برده است حتی دگردیسی هنگام شیردادن ۲۳۳ بقره) و آدمی را سمیعاً بصیراً خلق میفرماید و نامی از سمع و بصرشان میبرد آنهم بصورت سمیعاً بصیراً که خود بزرگداشتی از این موجود (آدمی است و این مطلب - که آدمی از اول - سمیع و بصیر - خلق میشود با این حدیث نبوی که از اول کل مولود یولد علی الفطره است یکی بوده و کشف جدید را نیز (که ثابت کرده اند آدمی را همانگونه که مرکز بینائی و شنوائی است مرکز پرستش نیز هست) تأیید مینماید زیرا: نوزاد سمیع بصیر یعنی نوزادی که بر فطرت خلق شده است و نوزادی که بر فطرت خلق شده است چون به آیه شریفه فطرت الله التي فطر الناس علیها عرضه بداریم که هر کس بر دین و پرستش خلق شده است معلوم میگردد که قرآن ۱۵ قرن این مطلب را داشته که همه مردم بر فطرت پرستش خلق شده اند و پیامبر گرامش آنر توضیح و تبلیغ و ترویج فرموده اند.

چقدر جالب است طرز ارتباط بین کلام خدا و سخن ولی خدا آنجا که میفرماید مَثَلُ الْإِنْسَانِ نُحُورٍ لِّمَا كَسَبَ جَاهِلًا أَوْ عَلِيمًا (مَثَلُ الْإِنْسَانِ نُحُورٍ لِّمَا كَسَبَ جَاهِلًا أَوْ عَلِيمًا) میفرماید که حمار الطاحونه - پروردگار دانشمندان لادین را خری که کتاب حمل میکنند معرفی میفرماید و ولی خدا دیندار جاهل را خر آسیب

که می‌گردد و می‌چرخد و همیشه جای اول خود مانده است. آنجا مرکز پرستش ضمور یافته و سمع و بصر را اذن و عین کرده است و اینجا اذن و عین زندانی شده بلکه مسدود شده که نمیتواند سمع و بصر بودن خود را نشان دهند؛ آنجا مرکز پرستش و اینجا مرکز بصیرت و شنوائی بر مراکز دیگر اثر گذاشته و به حیوانیت نزدیک ساخته است.

و اینک به مسائل مربوط به نسل که مربوط قبل از آمیزش است و تاکنون نیاورده ام میپردازم.

تعدد زوجات و ازواج

یکی از مسائل حاد زناشویی تعدد زوجات و ازواج است. در انتخاب اینکه شوهر یکی باشد و زن چندین (پلی گامی) یا زن یکی باشد و شوهر متعدد (پلی آندری)؛ و حاد بودن مسئله بعثت اختلاف عقاید درباره آنهاست مخصوصا درباره تعدد زوجات، یک طرف مسلمانانند و متکی به مذهب که یک مرد اجازه گرفتن چهار زن عقدی و چند متعه دار دو طرف دیگر نصار او برخی از قبائل دیگر که با بیش از یک زن (البته قانونی) گرفتن ناسازگارند.

تعدد ازواج نیز یک طرف مسلمانانند که حتی از نام آن تنفر دارند و آنرا حرام میدانند و از طرف دیگر بعضی مسلکها و قبیله هایند که آنرا تجویز مینمایند و از اینکه یک زن چند شوهر داشته باشد بنظر صلاح مینگرند و آنرا روا میدانند.

تعدد زوجات را در جلد یازدهم آوردم که خلاصه آن چنین بود.

پیامبران چندی (حضرت ابراهیم، حضرت یعقوب، حضرت موسی، حضرت داود و ...) که نصارا از آنان ادعای پیروی کردن دارند بیش از یک زن داشتند و برخی نیز فقط یک زن و حضرت علی تا صدیقه کبری زنده بودند ازدواج مجدد نکردند و شرح داده خواهد شد (اینکه اشاره به نصارا شد از اینجهت بود که میگویند «خدا یکی همسر یکی» و در هیچیک از دو قسمت راست نمیگویند) و در عین حال که عهد قدیم با تعدد زوجات روی موافقت نشان میدهد در تمام عهد جدید (اناجیل) نیز عبارتی که با آن تعدد زوجات مخالفت کرده باشد دیده نمی شود.

در سفر خروج تورات باب ۲۱ آیه ۱۰ میباشد: اگر زن دیگری بجهت خود میگیرد نفقه و کسوه و حق آمیزش او را کم نکند در سفر تثیبه باب ۲۱ آیه ۱۵: اگر مردی را دو زن باشد یکی محبوبه و دیگری مبعوضه فرزندان از برای او بیاورند و پسر زن مبعوضه نخست زاده باشد مقرر آنکه در روزیکه پسران خود را وارث اموال خود میکند اجازه ندارد پسر زن محبوبه را مقدم بر پسر مبعوضه نخست زاده گرداند.

و انجیل نیز در این مورد هیچگونه اظهار نظری و مخالفتی نکرده و لذا اروپا اوائل نیمه دوم قرن هشتم میلادی که شارلماتی پادشاه فرانسه همسران متعدد داشت در برابر کلیسای موافق قرار داشت و در عهد این پادشاه بدستور کلیسا برخلاف نظر انجیل در سراسر دنیای مسیحیت بیش از یکزن داشتن ممنوع گردید.

اصولاً وقتی بشر حاضر شد قانون وضع کند که اگر خواست زن دوم بگیرد باید اجازه زن اول باشد اما حاضر نشد قانون وضع کند که اگر زن خواست نزد شوهر دوم برود از شوهر دوم برود از شوهر اول اجازه بگیرد معلوم می شود از لحاظ زن اول تعداد زوجات و پلی گامی ممضی نبوده و از لحاظ خلقت امضاست و در چند شوهری (پلی اندری) از نظر آفرینش نیز کار غلطی است و الان شرح خواهم داد.

سن قانونی پسر برای ازدواج در هیچ کشوری برابر سن قانونی دختر پیش بینی نشده است و همیشه سن قانونی دختر برای ازدواج کمتر از پسر مقرر گردیده است از اینرو چنانچه سن قانونی پسر را الف فرض نمائیم از دختر همیشه الف منهای چند سال یعنی کمتر بوده و اگر روزی آمار صحیح در کنار عملکرد صحیح داده شود ملاحظه خواهد شد در یک اجتماعی که پسرها مجبور بوده اند چند سال دیرتر از دخترها ازدواج نمایند شمارش دخترانی که بجای مانده و آماده ازدواجند و باید صبر کنند تا پسرها به سن قانونی ازدواج برسند بیشتر خواهد بود.

کوتاهتر بودن سن متوسط مردان و مقاومت بیشتر زنان در برابر بیماریها، برخوردهای نظامی و اجتماعی و سیاسی مردان و هدف مصائب قرار گرفتنشان تعداد زن بدون شوهر را بالا می برد.

مرد از بلوغ تا مرگ بارور کننده است و زن از بلوغ تا یائسگی باردار میشود و از این مدت نیز مدتی را در قاعدگی، آبستنی، شیردادن میگذرانند و مرد را چه باید کرد؟

عوارض و بیماریهای دستگاه تناسلی زن نسبت به مرد فوق العاده است.

موضوع فیزیولوژیکی، که مردها پس از هر آمیزش در صورت توانائی توجه به آمیزش دیگر دارند، و زنان اگر به اوج لذت رسیدند چنین نیست.

مرد روحیه ای دارد که میتواند با چند زن ارتباط جنسی داشته باشد اما زن از لحاظ روحی میل دارد که تنها درباره یک مرد فکر کند.

اینکه میگویند مرد یک جا و بیک زن خودش را فروخته است چنانچه خواست مجدد خود را بفروشد باید با اجازه اولی باشد درست نیست زیرا در مسائل اجتماعی رضایت اجتماع قبول و باید جلب شود مانند سربازی که پدر مادرش راضی به رفتنش نیستند و عرف میگوید باید برود.

ایراد دیگری که مینمایند اینست: همانگونه که هر چه زر و سیم بیشتر شود شهوت زیادتر کردندش پیدا میشود شهوترانی جنسی هم با چند همسر گرفتن بیشتر می گردد و این درست مخالف اصل مسلم فرویدیسم است که گوید: امساک سبب طغیان و ایجاد عقده می شود و مطالبی دیگر مربوط به تعدد زوجات که در جلدهای دوم و یازدهم شرح داده شده است و مطالبی در این باره که در پایان شرح داده خواهد شد.

بدیهی است توجه دارند که نبی گرامی و ائمه اطهار تا زمانیکه محترمه ای همسرشان بود با همان یک زن بودند و پس از درگذشتگان زن یا چند زن اختیار مینمودند چنانچه تا حضرت خدیجه زنده بود

نبی خاتم زنی اختیار نفرمودند و تا فاطمه سلام الله علیها حیات داشتند حضرت علی علیه السلام زنی دیگر نگرفت و همینطور ام فروه مادر حضرت صادق و ... و توجه دارند که اسلام تعدد زوجات را واجب نکرده بلکه مباح نموده است و تنها چیزیکه واجب کرده اینکه اگر مردی چند زن گرفت باید در میان آنها عدالت نماید و این را هم قرآن بصراحت اشاره میفرماید که کار هر کس نبوده و دشوار است (وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ) و کسیکه عدالت نتواند کرد باید به همان یکی اکتفا کند (وَإِنْ خِفْتُمْ أَنْ لَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةٌ) آنچه اهمیت فوق العاده دارد آنکه اگر یک مورد از صدها مورد تعدد زوجات از طلاق یا عقیم ماندن بهتر است باید اسلام آنرا مباح کرده باشد و کرده است یعنی آیا طلاق دادن زنی بیمار بهتر است یا زنی دیگر گرفتن و زن بیمار را هم تیمار کردن؟ و بدتر از این روش مخالفان است که رفیقه داشتن و ناموس فروشی را بر تعدد زوجات برتر دانند و باز بدتر که کسی معنای حرام کردن این مباح را نفهمد زیرا معنای آن چنین میشود: مردی که به دین معتقد است حق دارد یا زنی که به دین اعتقاد دارد ازدواج کند و در اینصورت اگر تمام جوانب احکام و مقررات اسلامی رعایت شود و آدمی چنانچه قرآن وی را متقین معرفی فرموده نباشد هرگز تعدد زوجات موجودیت نیافته و اگر زمانی تعدد لازم آید پیش آید و زن دوم که راضی است در برابر زن اول همسر باشد زن اول نیز با تجزیه و تحلیل موقعیت ها راضی است و گرفتن رضایت از همسر اول باید جای خود به رعایت مرد و زن بدهد که همه مقررات دینی رعایت نمایند

تا اگر تعدد زوجات پیش آید همه و همه از مرد و زن راضی باشند.

بطوریکه ملاحظه فرمودید تعدد زوجات حد وسط بی بند و باری و رهبانیت است که غرب همیشه به قسمت اخیر مبتلا بوده و هم بی بند و باری را داشته و هم رهبانیت را و هر چند روزهایی به شرق بعثت داشتن حرمسراها نیش میزده است و بدون توجه به اینکه حرمسرا در اختیار خلفا بوده و اگر متمکنینی دیگر هم داشته اند بدستور خلفا جهت تطهیر کردن خود بوده است اما امروز حرمسرای کاذب شرق را هم بصورت حقیقت خود پذیرفته و متعه شدن خود را در روزنامه ها اعلام می کند و طالبان می توانند به روزنامه رستاخیز موخ ۷/۴/۹ تحت عنوان «زن غربی صیغه می شود» مراجعه نمایند.

مسئله دیگر که در اینجا طرح میشود تقسیم عاطفه نزد مردان چند همسری است که مسموع نیست زیرا کسیکه چند فرزند دارد عاطفه اش تقسیم نمی شود و این قانون (قرآن) است که اگر در دل هم یکی را از دیگری دوست تر میدارد تظاهر به عدالت و مساوی دوست داشتن آنها می نماید.

تعدد زوجات احتیاط طبیعت است و بر فطرت نیز می باشد.

گرده گیاه که از یک پرچم جدا می شود چند کلاله را میتواند تلقیح نماید و هر درختی برای حفظ بقای نسل هم این احتیاط با او همراه آفریده شده است و بهمان نسبت که میوه اش ممکن است مورد دستبرد قرار گیرد بر تعداد میوه و هسته آن افزوده شده است زردآلو که میتواند مقداری از آن را حیوان و پرندگان هم بخورند آب ببرد

در زمین خراب شود باد پراکنده سازد چند صد عدد دانه دارد تا یکی از آن میان سالم بماند؛ تخم پنبه که باید محیط مساعد بیاید طوری خلق شده که با نسیمی باطراف بدود و بهر گوشه ای برده شود تا بالاخره یکی از آنها در محیط مساعد قرار گیرد و اگر میوه طوری است که صدها عدد بوجود آمدنش دشوار بوده و لزومی هم نداشته در تمام آن هسته ها را می بینی ردیف در پشت ماده ها چیده شده است مانند هسته های هندوانه و خربزه و در حیوانات نیز چنین است که تخمکک آنها برای پذیرفتن گرده حیوانی یا انسانی (اسپرم و ...) در تخمدانشان ردیف آماده است (همانگونه که در کلامه نیز آماده است) و جنس نر باید نطفه بسازد و آماده کند یعنی جنس ماده آماده است و نر باید آماده شود و این احتیاط طبیعت نزد انسان نیز هست که ماده استعداد تلقیح بیش از یک نوبت را ندارد و آبستن هم که شد دیگر با آمیزش در دوران آبستنی اضافه آبستنی بوجود نیاید و فقط یک تلقیح می پذیرد در صورتیکه مرد می تواند از حصار یک نفر آبستن کردن خارج شود و اگر مردان جهان را مجبور سازند که فقط با یک زن آمیزش داشته باشند با جلوگیری از متنوع بودن هر چه بیشتر صفات نسل ضایع می گردد و در جلد قبل (بهداشت و تنظیم خانواده) چگونگی آنرا شرح دادم و توجه فرمائید که اگر چند مرد با زن آمیزش کنند بدن بدفاع برخاسته و زن عاقر و نازا می افتد و علت آنکه بسیاری از فواحش نازا شده اند بعلت ورود انواع و اقسام اسپرمها و دفاع بدنشان در برابر آنهاست در صورتیکه برای مرد این موضوع مطرح نیست و هر چه و هر چند زن را آبستن کند دفاعی

از طرف بدنش دیده نمی شود و هنوز فارغ نشده چشمش بدنبال آمیزش بعدی است.

اصولاً مرد با یک زن خود را کامل می بیند اما تمام نمی بیند ولی زن با یک مرد و یک نسل خود را هم کامل می بیند و هم تمام؛ مرد نیمی از نطفه را با یک زن دارد و زن نیمی از یک نطفه با یک مرد و نیم دیگر را نیز تصاحب کرده تمام می شود.

چون طبیعت هر چه را به آدمی بدهد از او پس میگیرد در اینجا نیز از قرار معلوم زن است که احساس میکند فرزند در شکمش تماماً به او داده اند و از او خواهند گرفت و جدا خواهند ساخت.

وقتی آسمان زنده است و میبارد زمین مرده است و چون زمین زنده شد آسمان میمیرد هر وقت آسمان و فضا تابستان است زمین تابستانش بعد از اوست و سردی داخل زمین در فصل زمستان نیست پس از زمستان است و این مسائل که همه بر فطرت است در زن نیز که نسل بوده و کامل و تمام بوده اینک نسلپروریش هم کامل و تمام است.

انسان روی هم با آنکه مجموعه ای از خوبیها و بدیهاست موجود گرامی داشته ای است موجودی است آمیخته نیمی از فرشته نیمی از حیوان و همینکه در مواردی جزئی امورش را به خود آگاهی و اختیارش دادند یعنی ایدئولوژی در او بوجود آمد از او خواسته شد با آنکه مجموعه ای از خوبیها و بدیهاست بدیها را از خود دور کند و آن نیمی از حیوانی بودن را ترک گوید و در ضمن هر چه تحویل محیط میدهد که به آن عمل گفته میشود از گفتار یا کردار همه صالح باشد؛ هم

دروشن روشن باشد به نور ایمان و هم محیط را با تبدیل قوه ایمان به انرژی که همان عمل صالح باشد روشن سازد که خدای تبارک و تعالی نه عمل صالح بودن ایمان را میپذیرد نه ایمان بدون عمل صالح را و چه فایده ای در آنکه قوه ای قابل توجه در او باشد که راه تبدیل شدنش به فعل مسدود باشد یا افعالی باشد که از قوای سازگار برنخواسته باشد.

مرد وزن هر دو غذا میخورند انرژی و حرارت از آنها بوجود می آید ماده میسازد یکی از آن مواد نطفه است و همه جا بر فطرت و درستی قوه به فعل درآمده است و انرژی به ماده تبدیل گردیده و نمونه چشمگیر آن در کلروفیل سازی گیاهان که انرژی خورشیدی به ماده تبدیل میشود پس از آنکه نطفه ها بهم رسید محیط برای پسر و دختر همان دختر است و نر و ماده هر دو در محیط ماده بزرگ میشوند و آنقدر تمام قسمت های زن حتی سلولها و الکترولیت هایش مشخص و متمایز از جنس دوم یعنی از ماده میباشد که لاجرم باید در برابر پسری که در شکم دارد عکس العملی نشان دهد و بنظر من این عکس العمل بصورت قدرت آبستن سازی با مقدمات آن که کشش های جنسی و سائق های عشقی است در میاید یعنی وجود دختر در محیط زنانگی آنچنان سازگار است که احتیاج به رفع اختلاف بعدی با کشش های عشقی بین مرد و مرد یا زن و زن ندارد و اگر به این معجزه قرآن توجه کنی بیشتر مفهوم میگردد که در آیاتی پس از ذکر اختلاف شب و روز بحث از بوجود آمدن حیات میدارد و تاکنون میگفتند اختلاف شب و روز را با حیات چکار و امروز مینویسند پیدایش حیات چنین است و او پارین روسی در کتابش که چگونگی پیدا شدن حیات را شرح

میدهد ثابت کرده اختلاف شب و روز سبب پیدایش حیات شده است و من میگویم اختلاف امتیازات مرد با زن که در شکم او بزرگ میشود سبب بوجود آمدن قواعد و مقررات پیش درآمدی حفظ نسل میگردد که مرد زن را بخواهد و زن مرد را و در نتیجه نسل باقی بماند اما زن که با یک آبستن شدن تمام می شود خواهان مرد دیگری نیست و در قسمت بعدی (پلی اندری) باز شرح خواهم داد.

البته در کتابهایی که اخیراً در این باره نوشته شده آراء موافقان و مخالفان از علمای غرب را آورده است که ما از ذکر آنها خودداری مینمائیم ولی نتیجه آنکه با روز افزون بودن دانشمندان موافق خیر گذاری فرانسه اطلاع داد که تعدد زوجات در آمریکا رواج می یابد (کیهان ۱۳۵۶/۱۰/۷).

ناگفته نماند هگل نیز می گوید زن بعنوان مادر و همسر اساساً عمومی است و نه فردی یعنی زن مسئله شوهر را برای خودش کافی و کامل نمیداند بلکه مسئله فرزند و شوهر را کلی میداند و بقول سیمون دوبوار اینگونه می گوید زن علاقمند نیست روابط فردی با یک همسر گزیده شد بر گذار سازد بلکه می خواهد وظائف زنانه را در کلیت شان خود اجرا کند او باید لذت جنسی را تنها بصورتی خاص، نه فردی کسب کند با توجه به تقدیر جنسی او دو نتیجه اساسی از این گفته بدست می آید نخست آنکه او حق هیچ فعالیت جنسی خارج چارچوب ازدواج ندارد.

زن فقط یکی را نمیخواهد که مردش باشد و ارضاء غریزه جنسی اش کند بلکه مردی را خواهان است که قلبش را تصرف نماید

و در اینصورت که قلب مرد به تصرفش درآمده از زنش حمایت و نسبت به او فداکاری نماید، کار کند و زحمت بکشد و او را منظور بدارد و به بین که الکاسب حبیب الله را حبیب الله فرموده است و با زحمت پول در آوردن را ستوده است و دوست خدا بحساب می آورد زیرا زن همینکه می بیند مردش از عرق ریختن و جهی برای او درآورده است پیوندی و استحکامی بیشتر به خانوادگی داده میشود و اگر مثلاً چیزی خریده (زمینی - ماشینی و ...) و فروخته و استفاده اش را خرج عیالش میکند آن اثر درآمد از راه کسب را ندارد اما مرد برخلاف آن است نمیخواهد قلب زن را تصرف کند بلکه میخواهد خود زن را متصرف گردد و اگر احساس کرد قلب زن به تصرفش درنیامده چندان اعتنائی ندارد و از او توقع زحمت کشیدن و کار کردن و ... را هم ندارد

حتی در آمیزش نیز بنای مرد بیشتر بر جنبه مادی و سکسی آنست و برای زن جنبه معنوی هم اضافه دارد و لذا هر چه از مَتَعَتُ دور شوند و به زَوْجَت و بالاخره اَنكَحْتُ برسند که سه مرحله خاص زناشوئی است و شرح خواهیم داد زن امیدوارتر میشود.

بعضی را عقیده بر این است که تنوع و کثرت اسپرم مرد همان علامت تنوع طلبی اوست و یکی بودن تخمک زن یکتاپذیرشی زن است ولی بهر صورت مرد را تمام ادیان و مسلکها اجازه چند همسری داده اند و هر جا به اسم تک همسری را ادعا مینمایند برسم چند همسری میباشند بنام معشوقه و رفیقه و ... با این اختلاف که هر جا تعدد زوجات قانونی است یک الی دو درصد چند همسرند و در عوض مردان تک همسر خیانت نمیکنند زیرا زنانی که باید ولو و سرگردان در پی اغوای

مردان باشند توانسته اند با قانونی بودن چند همسری در قید و بند باشند لذا در حقیقت چند همسریها برای آسایش تک همسریها زندگی میکنند و مجدداً یادآور شوم که در مجموع، تک همسری نزد اسلام پسندیده تر است زیرا شرط عدالت را که قرآن در میان نهاده و باید آنرا مراعات و مراقب بود وسیله دوزخی شدن مهمی است تا بحدی که در کافی و وسائل آورده شده که هر مردی نتواند غریزه شهوانی چند همسر خود را ارضاء کند و در نتیجه آن زن به گناه افتد و بفحشاء کشانده شود گناه فحشای او بگردن مرد اوست.

نتیجه آنکه تک همسری را که غرب مدعی است که انجیل نیاورد و پیامبرانش چند همسر داشتند و قانون تعدد زوجات را هم اسلام نیاورد و قبل از اسلام در تمام جهان چند همسری که حد و حصری نداشت معمول بود و اسلام آنرا به چهار همسری تقلیل داد و آن هم آنقدر شرط بر آن نهاد که تنها برای کسی مباح گردید که بتواند از اول قبل از آنکه آقای چند همسرش باشد آقای خودش باشد و خودش را بتواند اداره کند و ادار به عدالت نماید و در غیر اینصورت از استفاده بردن از قانون تعدد زوجات محروم و ممنوع ساخت و دیگر آنکه چهار زن را برای یک مرد اجازه دادن عدالت این نیست که ارزش یک زن ربع یک مرد است و در شهادت وارث نصف مرد است و در مجازات کردن ارزش زن چند برابر مرد است بلکه هر کدام را بمقتضای ساختمان طبیعی آنها و بر فطرت بودنشان قوانینی است که حقوق انسانی آنها برابر رعایت شده است اما مشابه عمل نگردیده است که در کائنات حتی دو روزه هم که در مجموع کیفیت و کمیت

مشابه ذره دیگر باشد وجود ندارد و سابق بر این میگفتند دو برگ از یک درخت مشابه نیستند و امروز میگویند حتی دو ذره مشابه در عالم وجود ندارد و هر چه وجود دارد بر عدل است و هر چیز را بمقدار آفریده اند و چون نزد انسان این عدل را بخواهیم بهتر بدانیم میتوان زندگی آدمها را به ظروف مرتبطه تشبیه کرد و گفت اگر یکی قطر بیشتری دارد و آب بیشتری گرفته است و دیگری باریکی و کج و معوجتر است اما در همه آب در یک سطح قرار دارد و این بر عدل است و زایمانی که زن دارد و تعدد زوجاتی که زن دارد در برابر مرد که اینها را ندارد اما آنچه را دارد در تمام جهان طول متوسط عمر زن بیشتر از مرد است علامت آنست که انسانها چون ظروف مرتبطه اند که هر کدام چیزی ندارند در عوض چیزی دارند و خدای خالق انسانها بهتر از همه دانسته و میداند چه قوانینی برای بشر وضع نمائید و اگر اسلام میخواست تا بتجویز تعدد زوجات از مرد طرفداری کند میگفت یکرز عقد کند و در برابر زنان دیگر آزاد باشد در صورتیکه مرد را مجبور کرد به آنکه متعهد و مسئول زنان بعدی و فرزندان آنها باشد و اگر حاضر به قبول این چنین است باز عدالت را رعایت نماید.

نتیجه: آنچه را من (نویسنده) می فهمم آنکه اسلام مرد و زن را بر فطرتی که دارند بقانون فطری ازدواج سپرده است و از جمله تعدد زوجات را نیز بر فطرت وضع نموده است و همه مردان را در برابر همه زنان آنچنان خلق کرده که زن اولین نقطه مرد را میپذیرد و پس از آستن شدن آستن نمیشود و مواردی که گفته شد اما آنقدر قیود و شرایط برای انتخاب چند همسری ذکر کرده است که فقط کسانی

میتوانند به آن متوسل شوند که علاوه بر داشتن بنیه های جسمانی و مالی و تربیتی بتوانند بعدالت رفتار نمایند و النهایه آنکه در کشورهای اسلامی همه و همه جا نسبت مردان چند همسری به تک همسری از ۳ درصد تجاوز نمی نماید و این تعدادی از زنانی میباشد که به مردی متعلق شده اند که در نتیجه برای ۷۹ درصد بقیه که در تک همسری میباشد سبب استحکام پیوند زناشویی آنهاست و پیامبر و امام هم تا زن محترمه ای داشتند با همان بودند و یا به وصیت آنها عمل نمودند و زنی دیگر اختیار کردند و اسلام را نگر که حتی برای جلوگیری از این مشکل اجازه داده است هنگام ازدواج در ضمن عقد لازم شرط کند که شوهرش زن دیگری نگیرد.

این را نیز باید در پاسخ آنها که میگویند قانون تعدد زوجات برخلاف طبیعت زن است زیرا احساسات وی را جریحه دار میسازد و این نیز درست نیست زیرا زنان دوم و سوم و چهارم که پذیرفته اند بهمسری مردی چند زنه در آیند چه؟

در پایان به ذکر یک مطلب که به آن توجهی نشده میپردازم و شرح آنرا در جلد بعد که مخصوص آمیزش است خواهم آورد و آن اینکه احتیاج مردها بفعالیت جنسی بطور متوسط بیش از زنهاست فعالیت جنسی مردها متوالی و زنان متناوب است.

پلی آندری

از منوگامی (تک همسری) و پلی گامی (تعدد زوجات) -

چندهمسری) به اختصار مطالبی ذکر شد و اینکه آنچه مورد بحث و تجربه و تحلیل قرار میگیرد پلی آندری و تعدد ازواج است.

درباره تعدد زوجات بقدر کافی رساله ها و نوشته ها در دسترس میباشد اما پلی آندری مسئله ای است که تازه عنوان کسانی شده که از آن طرفداری مینمایند و آنقدر درباره اش کم نوشته اند که نویسنده بسیار جست تا متکی بر آن قلمش را بچرخاند اما کمتر یافت.

هر چند کافی است پلی آندری را مردود شمرد و درباره اش بحث نکرد زیرا از پیدایش تاریخ تاکنون فقط در بین گروه های کم جمعیت جاری بوده و علت ها و جامعه بشری آنرا نپذیرفته است اما به بحث مختصری میپردازم.

برای کسیکه مسئله تعدد زوجات پذیرفته شده است نمی تواند پلی آندری را قبول کند اجتماعی را در نظر آورید که به مرد اجازه میدهد و زن یا بیشتر بگیرد بشرط آنکه از عهده نفقه و هزینه اشان بر آید بطوری که بر آنها سخت تر از زمانی نگذرد که در خانه پدرشان بوده اند چه از لحاظ منزل و چه لباس و غذا و علاوه بر تمکن مالی بنیه اخلاقی نیز گرم و آنچنان باشد که بتواند از لحاظ ظاهر فرقی بین زنهایش نگذارد و بعدالت با آنها رفتار کند و اگر یکی اخلاقش بهتر و زیبائیش زیادتر بوده محبتش در دل افزون داشته باشد و تظاهر به برتر داشتنش بر دیگری ننماید آیا چنین اجتماع به عکس آن، و اینکه یک زن چند شوهر داشته باشد بچه نظری مینگرد؟ یعنی آیا می تواند فکر کند که یک زن آنطور کند که بر چند شوهرش آنچنان بگذرد که از لحاظ لباس، غذا و مسکن و آمیزش بعدالت باشند و

اگر فرقی هست فقط زن آنرا در دل نگهدارد یا اینکه هزینه شوهران چون بعهده زن نیست مسئله دگرگون است؟

مرد که تا پایان عمر می تواند آمیزش کند و تمایلی نیز دارد وقتی در برابر زنی که پس از یائسگی از اقتران منزجر است قرار گیرد، چه صورت خواهد داشت؟ (همه جا بحث از مرد و زن سالم میباشد) درست مثل اینست که یک عده مایل و طالب را در اختیار یکنفر گریزان منزجر قرار دهند.

عکس آنچه درباره تعدد زوجات گفته شد: چنانچه بخواهند سن ازدواج را برای زن بیشتر از مرد بگویند زن در ۲۱ و مرد ۱۸ سالگی به سن قانونی ازدواج می رسد یک قالب مسخره ای بر اجتماع گذاشتن است زیرا مرد همینکه به ۳۵ سالگی رسید ابتدای کسر و کاهش در نطفه سازیش شروع می شود در صورتیکه تا سن مذکور از هر لحاظ در اوج وسع و تمایل می باشد و در اینصورت (۱۷ - ۱۸ - ۳۵) مدت هفده سال از بهترین برنامه جنسی بهره برداری کرده است در حالیکه هفده سال بعد ۳۸ - ۱۷ - ۲۱ زن به یائسگی و انزجار نزدیک شده و مدتیست دست اندکار اضافه وزن و چربی زیر پوست جمع کردن است نه افزایش تولید و اگر هر سال بخواهند یک چنین زنی را در اختیار دو مرد یا بیشتر قرار دهند سطح استفاده جنسی و بهره برداری آمیزشی اجتماع را لگدمال کرده اند و عده ای از مردان نیز سرشان بی کلاه مانده است. رفتار گردد و اگر یکی زیباتر و دارنده حسن اخلاقیست محبتش را ظاهر نکند و در اعماق دل داشته باشد چه اشکالی دارد اگر طبق معمول فعلی کلیه کشورهای متمدن و غیرمتمدن سن قانونی زن کمتر از مرد باشد (مثل زن ۱۸ و مرد ۲۱) در اینصورت

زنها در هفده سال بعد ۳۵ ساله اند و اگر هر سال فلان رقم دختر متولد شده باشد ضرب در ۱۷ دختر آماده ازدواج وجود دارد در صورتیکه ۱۷ (۳ - رقم) پسر به سن قانونی رسیده آمادگی دارند یعنی کسر مرد در برابر زن بوجود آمده است که باز هم باید بنا بر آنچه طرفداران پلی آندری عقیده دارند مردان بیشتری را در برابر زنان قرار دهیم که راه درمان تنها میتواند با کنار گذاشتن عده زیادی از زنان و منعشان از ازدواج باشد یا اینکه ازدواج آزاد و فحشاء همگانی را قانونی نمود.

اگر چند مرد با زنی آمیزش کند فرزند بوجود آمده از کدام خواهد بود تا قوانین ارث و ... درباره اش اجرا گردد و ما میدانیم تا کنون فقط توانسته اند با توجه به گروه بندی خون آنها را که پدر نیستند نفی کنند اما بین دو نفر مرد که از یک گروه باشند تشخیص افتراقی جهت شناخت پدر هنوز به آسانی صورت نمی گیرد.

سال گذشته حتی مجلات کشور ما عکس زنی آمریکائی را که دو قلو پسر زائیده بود یکی سیاه و دیگری سفید و با اعتراف خودش که در فاصله نزدیک با یک سفید و یک سیاه آمیزش داشته و در وسط دو شوهر و دو فرزند ایستاده بودند همه دیدند آیا دو مرد یا چند مرد را میتوان در تشکیل یک خانواده شریک دانست حتی با قبول روش مادرشاهی؟

بر فرض قبول پرداخت نفقه چند مرد از طرف یک زن آیا جنبه روانی مردانگی که تصرف و تفوق است مورد بی احترامی قرار نخواهد گرفت؟ با هر کسی بهزینه خود زندگی می کند یا زن به تساوی از شوهران

مردان که اجازه نمیدهند زنان کار تل و تراست گردند، آیا یک زن از لحاظ ازدواج در برابر چند نفرشان قرار گیرد چه معنی دارد؟

مرد طالب زن زیبا و زن مایل به مردانگی مرد است آیا یک زن زیبا پلی آندری را جایز می داند یا زن نازیبا هم باید فکری کند؟

نهضت زنان بدون اجازه مردان شروع نمیشود، ادامه نمییابد، پایان ندارد. آیا ازدواج نوعی نهضت زنان است یا مردان و هر کدام باشد تفوق مرد قطعی است اما در ازدواج یک زن و چند مرد چه؟

آیا در پلی آندری عشق سوزان و بدام انداختن هم از طرف زن است؟ و اگر مرد باید زن را قبول کند آیا اجازه از بقیه شوهران خواهد بود یا از زن یا از هر دو؟ مگر سهل ترین راه مراجعه چند شوهر باشد که در یک ساعت معین بخواستگاری بروند.

اینکه روانشناسان ثابت کرده اند مرد میتواند درباره خود بدون مساعدت زن بیندیشد اما زن بدون مرد نمیتوان راجع به خودش فکر کند در پلی آندری یک زن در برابر چند مرد؛ مردان چه اندیشه دارند و زن چه اندیشه ای؟ این نظم آفرینش فقط با تعدد زوجات سازگاری دارد که یک مرد بدون زن یا دارای چند زن تنها نباشد اما یک زن که چند مرد دارد باید بکدام بیندیشد که تنها نباشد؟

اینکه برای زن قبول مسئولیت های مشقت آورد و خشن سخت است و در نتیجه نقش پدر را که سرپرستی داشته در شوهر جستجو میکند تا مسئولیت قبول کند و اگر کسی نیافت حتی در پناه پیرزنی در میاید آیا نقش زن در برابر مرد و زندگی چیست؟ بلکه نقش زن در برابر چند

شوهر بعنوان مسئول چیست و بهره کدام بیشتر است؟

اینکه مرد در عشقش، تصرف زن همه چیز است و زن در عشقش محبوب مرد شدن همه چیز، زن در پلی آندری چه می خواهد و مرد چه؟

اینکه تخمک زن یک کرمک می پذیرد و چون پذیرفت اگر خواست جنس زن باشد کرموزم مرد را نمیپذیرد و بکارتش در برابر یک مرد پرده برداری مینماید و عروسی کردن حقیقی آنجاست که یکی فقط میتواند بکریت را ذایل کند ایمان به پذیرش چند مرد را چگونه تلقی خواهد نمود؟ یعنی تخمک با یک کرمک از آن مردی باید سوراخ شود که بکارتش نیز سوراخ می شود اما چند شوهری چه می شود؟

(وقتی حالت جنین شناسی و دستگاه تناسلی مرد و زن را که سازمان بخشی میشود در نظر آوریم می بینیم پرده ای میاید هم در انتهای آلت تناسلی مرد قرار گیرد و هم در انتهای آلت تناسلی زن همانگونه که دو دان در مرد و دو دانه در زن میایند یکی در طرف پهلو میماند تخمدان و دیگری سراز می شود تخم - آن پرده که انتهای آلت مرد است باید مردانه بوسیله آلت جراح برداشته شود و مرد از اول آفائیش تفوقش است و پرده زن باید توسط آفائیش برداشته شود آن ختنه شود و این ازاله.

شب زفاف در پلی آندری از آرزوهاست؟ و کدام شب است؟ و اینکه اولین آغوش دلپذیر است و چشم مرد و زن همیشه بجانب آن، آیا زن جرئت دارد و یا می تواند اولین مرد هم آغوشی شده را بر سایرین ترجیح دهد؟

مسئله خویشاوندی عروس با خویشاوندان داماد چگونه برگزار میشود؟ یعنی در پلی آندری که یک عروس و چند مادر شوهر خواهر شوهر و ... است چه می شود.

اگر سربازی و لشکرکشی جای خود را به زنان و سپاه زن بدهد پلی آندری جایش را چه خواهد کرد؟ یعنی اگر با یک شوهر یا چند شوهر یا همه شوهران زن به خدمت بروند یا فقط زن بسپاهی اعزام گردد چه می شود؟

قبلا آوردید که کنار حجله وصلت است و گوشه زایشگاه یگانگی اما اولین لبخند نوزاد اگر برای مادر آرزو و عشق برآورده شده است پدران متعدد چه؟ و تعیین فرزند آیا مسئله داغ و مشکل آنها نیست؟

اینکه متخصصین روانشناسی جنسی می گویند مرد بدون زن ناقص است و زن بدون مرد هیچ درباره زنی که چند شوهر دارد نظرشان چیست؟ یعنی زا با چند شوهر در چه مرتبه ای است؟

زن در زبان ناتوانی از راه توسل به بیماری هیستری عاطفه مردش را به بذل توجه و عنایت نسبت بخود جلب میکند و در پلی آندری شاید زنها از این فیض «هیستریک محروم باشند!

عقل و تفکر بیشتر مرد که بار شد ناحیه مغزی آن همراه است در برابر رشد هیپوتالاموس زن که مرکز احساسات و عاطفه بیشتری است جلوه پلی آندری دارد، و آیا عقل باید احساسات را کنترل نماید؟ یعنی چند عقل وصله یک احساس یا چند احساس و درک در اختیار یک عقل؟ نشئت و اختلال فکری زن در زمان آمیزش و بویژه دوران

بارداری بر جنینی اثرات نامطلوبی میگذارد و به احتمال قوی در زنان پلی آندری وجود چنین اوضاع حتمی است.

بدون شک آرایش و پیرایش مخصوص زنان است و قوت و قدرت برای مردان، یک زن چند شوهر داشته باشد که یکی ابروی کمانی دوست دارد و دیگری پیوسته یا یکی فلان آرایش دوست دارد و دیگری ندارد. تکلیف زن چیست؟

و آیا میتوان گفت قدرت و خشونت باشد برای زن و آرایش و پیرایش برای شوهرها تا مسئله حل شود؟

در جلد قبل آماری از یک روزنامه آوردم که پسران از داشتن معلم مرد احساس غرور مینمایند و از معلم زن ناراضی هستند و در کلاسهای بالاتر نوعی احساس ورشکستگی دارند و آیا در کلاسهای آخر که به ازدواج میانجامد یکعده شوهر در برابر یک زن چه احساسی دارند؟

تنها یک مسئله در پلی آندری روشنی و جلوه خاصی دارد و آن تطابق اعمال و انتخابشان با یک اصل مسلم روانشناسی است که معلوم شده دختر نقش پدر را در شوهر می جوید و در آنجا که پلی آندری است فرزندی که چند پدر داشته باید چند شوهر هم داشته باشد!

مرد برای ازدواج در پی دختری میرود که کفو و همشأنش باشد و اگر در پلی آندری نیز اینقسمت رعایت شود اختلاف طبقاتی شدیدی بوجود می آورد زیرا یک زن ثروتمند مرکز تورم ثروتمندان مرد خواهد گردید.

اگر چند پسر بخواستگاری دختری رفتند و دست رد بسینه

جملگی گذاشت تحقیر مردان است و مدارج زن - چنانچه چند دختر خواهان پسری شدند و همه را رد کرد مزیتی را که دختران در مرحله قبل داشتند نصیب این پسر در این قسمت اخیر نخواهد شد یعنی مرد در برابر تعدد زوجات بر فطرت و امتیاز است و دختر در مجرای پلی آندری به بیغوله ای تاریک و گمراه کننده افتاده است.

ظاهر شدن چند مرد با یک زن در مجالس بعنوان همسران قانونی چگونه پذیرفته میشود؟

مرد با امید و عقل زنده است و زن با امید و احساسات و اگر چندین امید و عقل در برابر یک امید و عاطفه قرار گیرند کدام دسته زندانی است؟

آیا پلی آندری در کدام یک از برنامه های زیر قابل گنجاندن است: نهضت بانوان، آزادی نسوان، تساوی حقوق زن و مرد، انتقام از مردان، لجاجت با زنان، دولت را از شر مردان نجات دادن، ملت را از شر زنان محفوظ داشتن، شریک زن به چند مرد رسیدن نه یک زن به یک مرد و ...؟

آیا یک زن مقید به پلی آندری احساس آزادی میکند یا یک مرد در جوار چند مرد دیگر که شوهران یک زنند؟

زندگی و تاریخ جهان براساس اشتغال بکار مرد در برابر یک زن یا چند زن درک و مطالعه و نوشته شده است و تاکنون مرد را برای کار خارج از خانه شناخته اند و زن را به استقلال خانه داری و احتمالاً کارمندی و اینکه پلی آندری بخواد همانند فرویدسم پیامبری دروغین آغاز کند استقلالی نخواهد داشت زیرا در پیشگاه فروید همه گونه

روابط جنسی مورد تعظیم و تکریم قرار گرفته است و تعبیه آئینه ای در برابر زنان متجدد، تنها برای اینکه خود را به بینند کافی بنظر میرسد پلی آندری بهر نوع که دلچسب بشر روز تعمیم داده شود: یک زن برای چند مرد، همه زنها برای همه مردها (ازدواج آزاد) چند زن برای چند مرد، بصورت تعویض یا قرض دادن، همه بنظر اسلام ملعون و مطرود و حرام است.

اگر نسل و اهمیت وجودی آن فراموش نشود کفایت در پلی آندری و تعدد ازواج و به سود زوجات بگوئیم تنها بحث از شهوت و مر سرامن میتواند پلی آندری را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد در صورتیکه تعدد زوجات قرارگاهی بس رفیع در سرپرستی کردن مرد متمکن، چند زن فقیر و تنها را و نیز عهده داری نقش بقای نسل را دارد و چون معیار علمی، شهوترانی و کمیت آن نیست پلی آندری وارد نیست با وجود این: چنانچه زن در برابر چند مرد رل نعش را دارد، مردان احترام زن را له و لورده و لگد مال کرده اند و اگر زن بروش مادرشاهی سلطه بر چند مرد دارد داشتن نسل معیوب و اسکیزوفرن یعنی احترام خانواده و تشکیلاتش را شکستن است بعلاوه در بررسیهایی که در پی جوئی نازائی فواحش معمول داشته اند اعلام گردیده است ورود انواع اسپرم ها و دفاع بدن در برابرشان و ساختن پادزهر و آنتی کریکی از علل نازائی ها میباشد یعنی بدن نیز خودبخود در برابر ورود بیش از یک منی حالت دفاعی بخود میگیرد همانگونه که در برابر عاملان مولد بیماریها و متجاسرین دیگر از خود دفاع مینماید.

تظاهر و جلوه واکنشهای سکسی نزد زن و مرد متفاوت است.

یک مرد سالم طبیعی و یک زن را که تندرست و معمولیست در نظر آورید. از ابتدای تمایل جنسی، مرد باید در اثر نگاه یا شنیدن یا لمس یا توجه، اعصابش او را وادار به نعوظ نمایند.

یعنی در مردی سالم تمایل جنسی در مرکز فکری و ذهنی وی قرار دارد و ممکنست کمترین انگیزه ای سکسش را بیدار و تحریک و نعوظ حاصل شود و لذا در نظر مرد نعوظ یک امر حیاتی و وظیفه بیولوژیکی نیست بلکه امور جنسی برای مرد شناخت محیط است و همانگونه که محیط را با زبان می‌شناسد که شور است یا شیرین. با گوشی می‌فهمد که خوش الحان است یا بد صدا با انگشت زبری و نرمی آنرا میدانند و با ... مسائل جنسی را هم برای شناخت محیط بکار می‌برد می‌چشد و می‌رود، می‌شنود و می‌رود، لمس میکنند و می‌رود، آمیزش مینمایند و می‌رود اما شناختش متصل است الان چشیده، شنیده، لمس کرده، باز در باز شناخت مزه با شکل و فهم دیگری است و نیز الان از آمیزش فراغت یافته، اما سکسی دیگر موضوعی جدید و مسئله ای تازه برای مرد است و محرک دائمی برای وی محسوب می‌گردد.

برای زنان بهمان اندازه که سکس آگاه کننده نیست سطحی و زودگذر هم نمیشد و مسائل جنسی یک عامل نهفته و باطنی آنهاست و مسئله مذکور را با شکیبائی و بردباری خاص بمنظور مادر شدن میپذیرد و اگر برای مرد آمیزش همانند چشیدن، شنیدن و لمس کردن است برای زن چنین نیست زن هم با چشیدن و هم با شنیدن و لمس و امثال آنها مایلست محیط را بشناسد اما تمایلات جنسی نزد

وی چشیدن نیست بلکه خوردن است و سیر شدن و تا گرسنگی بعدی بدون توجه بروابط جنسی احساس رضایت در آنها قوی است و چگونه مردانی چند (در پلی آندری همیشه آماده نشخوار کننده می توانند یک زن را که در فواصل معینی خورند و سیر شونده و بعد ارضا و اقناع شده است) راضی نمایند؟ زن سیر است و تا گرسنگی بعدی عمل جنسی برای وی بر غریزه نیست اجبار است، تهدید است.

قانون زور است، بلاست و همه چیز ناپسند است و در یک مرحله عالی فقط رضایت شوهر است و شخصیت زنانگی خود را با جلب رضایت مردانگی شوهر بالا بردن.

آفرینش در سیری غرضی داشته تا شخص با سیر شدن بحیات خود او ادامه بدهد و سیر شدن تنها بوسیله تغذی است پس سیری معلول است و تغذی و لقمه برداشتن و فرو بردن و هضم و جذب کردن تا به سیری برسد. پس تغذی کار و حرکت است و چون سیری پیش آمد وجود ندارد اما باز هم بدن در تهیه اعلام گرسنگی بعدی است یعنی تغذی همانند سیری را با ما ارتباط دارد، برای ما که فاعل ذخائر باشیم و انرژی و حرارت بوجود آوریم و به بقاء خود ادامه دهیم پس برای بقای خود مجهز به ابزار و آلای از محیط (غذا) و از خود (دستگاه هاضمه و ...) میباشیم. گرسنگی احساس نیازمندی است، آنرا به شعور ما میدهد تا اعلام بدارد و رفع نقص کند بلکه نقص وجودی ما را تکمیل و رفع نیازمندیمان نماید. غذا خوردن در اختیار ماست و نتیجه این غرض فعلی اختیاری در آخر فعل ما که همان حرکت مخصوص فاعل است قرار میگیرد یعنی فعل و فاعل کنار یکدیگر و مکمل همد، افعال غیر

ارادی هم بهمین منوال برای رفع نیازمندی خود ابزار و آلات خود را کامل میسازند و هیچ غرضی بهمین دلیل که در جستجوی کمال است بدون هدف نیست و از جمله غرض قرار گرفتن تحریکات سکسی و تمایلات مرد در مرکز ذهن و فکرش، که اگر پروردگار حضرت مسیح را از مریم مقدس بوجود آورد هرگز حاضر نبود چنین معجزه ای را نزد حضرت زکریا معمول بدارد و مثلاً حضرت یحیی را از آنحضرت بوجود آورد یعنی بدرخواست پدر، فرزندی بدون مادر خلق کند که زن بر فطرت نسل خواهی و پدر آماده خواهی است. سیری معلول تغذی است و دستگاه هاضمه لازم دارد که بوسیله دستگاه عصبی فرماندهی و مرتب گردد، اما شناخت بوسیله همان دستگاه عصبی است و مرکز ذهنی فکری مرد را جای تحریکات تمایلی جنسی قرار دادن با توجه به اینکه مرد باردار نمیشود از شاهکارهای بسیار مهم خلقت است و بدین ترتیب اگر روابط جنسی و ازدواج و در یک سطح بالاتر مسئله نر و مادگی برای رفع نیازمندی و نقص وجودی و ادامه نسل همه چیز و در اینجا نسل انسانی است همان اندک فاصله را که در اختیار ما گذاشته اند که آمیزش بشود یا نشود در صورتیکه قبل و بعدش در اختیار ماست که هر مونها چه کنند و جنین چگونه بزرگ شود همین اندک اختیار (آمیزش کردن یا نکردن) ما به التفاوت انسانی از حیوانی است که حیوان پستاندار نیز چون به ماده آمیزش کرده نزدیک شود فاصله میگیرد در صورتیکه یک نر با چند ماده آمیزش نکرده جمع میشود و آزمایشات متعددی در این باره بعمل آمده که قبلاً شرح دادم و از جمله: اگر موش نری از قفسی رها کنند و دو موش ماده

همسال که یکی آمیزش کرده و دیگری نکرده و در بین موش نر و ماده آخری مانع کوچکی نیز قرار دهیم موش نر نزد موش ماده آمیزش نکرده خواهد آمد و اگر قفسی را که حاوی موشهای نر و تازه آمیزش کرده است خالی کنیم و موشهای آبستن را در آن نمائیم سقط خواهند نمود و با چنین حدت و شدتی قانون پلی آندری نزد حیوانات پستاندار مطرود و مردود است و نزد انسان که فاصله ای از اختیار را در اختیارش گذاشته اند، برای توجه دادنش به اینکه پیامبری لازم است تا همین قسمت کوچک را نیز با بقیه قسمت ها یعنی با فطرت سازگار کند و در عین حال انسان مختار و آزاد باشد و در قسمتی از غرائز و فطرت سرگردان تا به تحصیل دانش بپردازد (از طرفی پیامبر چگونگی را به او بگوید و از طرفی خود از راه علم و حکمت آنچه را پیامبر فرموده است بیابد همانطور که پیشوایان دین گفته اند عقل هم پیامبر درونی آدمی است).

زن برای بقای نسل یک تخمک رها میکند و مرد ملیونها کرمک. و یکی از آنها بهره تخمک است و بکارتش را وی میبرد و عروسی واقعی آنجاست بسیار شگفت است که اگر این چند ملیون نصف شود که باز از ملیون بودن کمتر نیست نمی تواند تخمک را بارور سازد و اگر همان چند ملیون از یک مرد باشد کافیت. در صورتیکه اگر این طرف قضیه نیز زیادتى پذیرد و چندین ملیون کرمک از چند مرد را مخلوط سازند و تلقیح نمایند احتمال باروری کاهش می یابد و این درسی است که طبیعت و سازمان و ساختمان نیز نشان میدهد که با پلی آندری موافق نیست.

زن میخواهد در امان ازدواج باشد و بهمین سبب با کمال رغبت مذهب شوهر، طبقه شوهر، اقتصاد شوهر، محل سکونت شوهر را میپذیرد و حتی نام شوهر را بر خود میگذارد، اما در پلی آندری چند مرد در امان یک زن و همه چیز وی در آیند یا یک زن در امان یکی از مردان؟

در اسلام از جمله علت تحریم پلی آندری در یک مسئله روانی هم بررسی می شود و آن بکار بردن کلمه «غیرت» است، برای جنس مرد که نبی گرامی و ائمه اطهار داشتندش را بر مرد واجب دانسته اند، به این صورت که مرد و زن قبل از ازدواج، حقوقی برابر دارند و شرط صحت عقد قبولی هر کدام بتساوی است، اما پس از ازدواج از این تفاوت که مرد بتواند با شرایطی زن دیگر بگیرد و زن نتواند بهیچوجه شوهری دیگر هم داشته باشد، تعبیر به غیرت نزد مرد و حسادت نزد زن نموده اند یعنی مرد باید غیرت داشته باشد که زنش فقط در خودش خلاصه شود و اگر چنین غیرتی را نداشته باشد در اخبار منکوس القلب (وارونه فکر) نامیده شده، و زن اگر نتواند مردش را (با شرایط و ضوابطی خاص که در غیر اینصورت مرد زن دار را خائن گویند) خواستار زنی دیگر به بیند حسود بحساب میاید.

زن غذا، خواب، آمیزش را برای تکمیل نقص وجودیش میخواهد و سیری و رؤیا و نسل که محصول آن سه میباشد کمال اوست که دلیلش را گفته ام و باز هم خواهم گفت و بعلاوه وجود هر سه برای ماندن حیات و ادامه حیات ضروری است اما مرد با غذا و خواب کمال میشود و آمیزشش ناقص است زیرا زایمان کمال زن

است که ثابت کرده ام و باز هم شرح خواهم داد و مرد که زایمان ندارد اما در عوض تا آخر عمر قدرت بارور ساختن دارد و زن تا نیمه عمر می تواند این کمال را داشته باشد یعنی باردار شود و بعد دستگاه بارداریش تعطیل و جای خود را به پروار کردنش می دهد.

یعنی زن در نیمی از عمر نسل می سازد و در نیمه دیگر نسل ساز میسازد و معلوم میشود رل تربیت بیشتر با اوست و در جای دیگر آوردم که مرد را علم و دین و زن را تربیت و دین بیشتر بایسته است. و بهمان دلیل که نه ماه شکم‌داری هم تربیت بیشتر بر جنین مؤثر است و تخمک ها در پشت تمام جنس های ماده آماده چیده شده (کلاهیك - خریزه - ماهی ماده - مرغ - تخمدان) اما جنس نر باید نطفه آماده کند و علم در حال تجمع به ارث میرسد، یعنی بچه اول یک بیسواد با بچه آخرش که دانشمند شده اغلب تفاوت استعداد پذیرش علمی دارند، در صورتیکه تربیت تجمع حالتی را ندارد و هر کاری که مادر مادر در آن نه ماه کرد بر فرزندش مؤثر است و لذا زن با خوردن و خواب و آمیزش تکامل پیدا می کند و مرد با خوردن و خواب و آمیزشی که ظهر برگ زندگیش نوشته شده است و بزبان خلاصه که پلی آندری برای زنان همسایه که بدون شوهرند نقص کمالیشان است و اینجاست که به نظر اسلام و آنهمه روایاتی که درباره غیرت مرد و پسندیده بودنش دارد تعظیم مینمایم. زیرا مرد خشن و سخت و متجاسر در جوشش دائم است که نقشه های جنسی و سکسی را طبق مقررات مذهبی علم و تهذیب نماید اما زن با عطف و ملایمت و ساختمان نفسانی که دارد و کمالش در آمیزشش است در این نقطه

بهدف رسیده و بارداری و نسل زائی و نسل پروری را می خواهد یعنی مرد با حفاظت از جنس نسل زای نسل پرور غیرت میکند و خویش را با حفاظت که می خواهد با ذخیره و ادامه حیات کمال یابد به کمال میرساند.

زن چنانچه گمان برد از نظر مردش افتاده است دخالت زن دیگری را علتش میدانند و آنقدر به این علت یابی خود یقین دارد که اگر مردی هم با مردش گرم بگیرد او را واسطه تصور میکنند، اما اگر مرد خیال کند مورد بی مهری زنش قرار گرفته علت را در خودش جستجو مینماید و بهمین دلیل تا زن و شوهر عاشق یکدیگر و واقعاً دوستند زن همه چیز را در شوهر مطاعش مینگرد و مرد همه چیز را در همه مطیعش، یعنی مرد همه چیز زن است و زن همه هیچ مرد بلکه زن، خود را همه کس مرد، و مرد خود را - امان بخش بیکسی زن میدانند و هرگز پلی آندری درست نیست زیرا نمیتواند حالت درونی سیطره بخش مردان را در برابر نهاد سیطره پذیر یک زن برابری دهد.

مرد از زن تمکین می خواهد و زن از مرد میل. یعنی زن برای آمیزش نظر مردش را فراموش نمیکند، اما مرد بمیل خود عمل مینماید و از زن نظر نمی خواهد و لذا مقدمه آمیزش نزد زن نیز مانند حاصل آن که بارداری و زایمان و در نتیجه تکامل زن است برای زن تکامل دیگری است، زیرا از رسیدن تن به تن قانع نیست و آمیزش حیونی را به رابطه انسانی و نظر خواستن از آقایش مبدل میسازد و اینکه از زن نازا در اسلام مذمت شده نه از مرد بی باریکی هم همین است که مرد تکاملش در «لتسکنوا الیها» ی قرآن و زن داشتن است و زن تکاملش

در تولید مثلش که ما حضرت مریم بدونش شوهر را کامل و عیسای بدون زن را کامل اما زن نازا را کامل نمیدانیم و دو مطلب اساسی است که نظر مرا تأیید می کند: اول آنکه دو امتیاز بر ازدواج مترتب است، یکی تشکیل زندگی جدید دیگری ادامه زندگی، که اولی تکامل مرد است و دومی تکامل زن.

اینکه پروردگار زن را آنچنان آفریده که بدون مرد هم امکان باردارشدنش باشد اینست که خلقت مانع کلی برای کمالش نمیشد در انحصار یک شوهر مانند زن، غیر از در انحصار یک زن مانند مردان است که کلمات ازدواج و نکاح و تمتع با کلمات آبستنی - شیر دادن - قاعدگی و خلاصه با کلمه عفت ثبت شده است و لذا در انحصار زن مانند مردان روسپیگری است.

بدن زن فرسوده و بیمار می گردد بلکه بیشتر برای جلوگیری از واریز روح وی میباشد که نباید روسپیگری کند زیرا روسپیگری ضایع کننده تمامی حیات زن است و حیات زن با سخنانی و اعمالی که همه به ازدواج و آبستنی و شیر دادن و نسل پروری عجین میباشد و باز همه خلاصه در اینکه: اگر کلمه ازدواج برای مرد حیاتش است برای زن حیاتش و حیثش است در صورتیکه ازدواج برای مرد این نیست که فکر کند خود را در معرض فروش قرار دهد تا ازدواج کرده باشد و ما میدانیم همه و همه جهانیان میگویند فلان مرد فلان زن را خواست - فلان زن را گرفت فلان زن را پسندید یعنی قبل از اینکه مرد فاعل باشد او را فاعل و عامل میدانند و لذا اگر مرد بی عفتی کند گویند گناهی مرتکب شد که بی عفتی است و در صورتیکه به زن گویند بی عفتی کرده گنهکار

است. (مرد فاعل است و گناه کردنش بی عفتی است و زن مفعول است و بی عفتی اش گناه است).

الان اشاره به آیه ای کردم که در آن لتسکنوا دارد (۲۱ بقره) و زن را برای مرد و مرد را برای سکون بحساب آورده و این چه تساوی جالبی است و آیه ای که مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی فرموده و این چه تساوی جالبی است و آیه ای که ایجاد مودت و رحمت را در اثر ازدواج بیان میفرماید و این چه تساوی جالبی است و مهمتر از همه آنکه نام پدر و مادر را در یک کلمه «والدین» آورده و در کنار نام مقدس خود جای داده است *أَنْ لَا نَعْبُدَ إِلَّا إِيَّاهُ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا* بعلاوه آنکه دستور میفرماید که مردان نسبت بزبان به نیکوئی و مهربانی در کردار و گفتار رفتار نمایند و اگر هم تمایل به آنها ندارند باز هم به نیکی و خوبی رفتار کنند و چه بسا چیزی که بنظر مردان خوش نیاید در حالیکه خدا در آن خیر و خوبی زیادی قرار داده است *(وَ عَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ نَفْسِي أَنْ تَكَرَّهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا)*

سخن از لباس بودن زن برای مرد و لباس بودن مرد برای زن بود این نکته جالب را هم بیاوریم که در جهان قریب سی نوع ازدواج به ثبت رسیده است و در اسلام به پلى آندرى زواج ضمد گویند یعنی اگر یکزن چند شوهر داشت دیگر آنها لباس یکدیگر نیستند بلکه ضماد یکدیگرند آن هم ضمادی مرطوب که همه از روی ظلم و تجاوز برخاسته است و چرا از روی ظلم نباشد که دختران را زنده بگور کردند و شمارش آنها کاهش یافت در برابرش آمدند و برای هر چند

مرد یک زن را پذیرفتند و از عجائب اسلام آنکه در اینموقع آمد که دختران را میکشند و ازواج ضمد را حرام و تعدد زوجات را مباح ساخت و ضمد لباس شخص مریض است بلکه ضمد لباس نیست یک پوشاکی کاذب است که زیر آن مریض است تازه ضمدی است مرطوب که خوب نمی چسبد یعنی نه رویه سالم است نه آستر؛ هم مرد بیمار است هم زن و هم بیش از ضمد مرطوبی برای یکدیگر نیستند.

آوردم که پلی آندری مورد قبول فقط گروههای کوچکی قرار گرفته و آن هم دو گروه دیده نمی شوند که مشابه باشند و بدانند چند مرد می تواند یک زن داشته باشد و طرز تقسیم فرزندان هم بین آنها یکی نیست.

در خلیج بنگاله و جنوب بیرمانی قبیله اند اما نیت ها هر زن را متعلق بهمه مردان قبیله می دانند و زنی که مقاومت کند گناه کبیره است.

در مالا با گروه نایرها هر زن ۵ تا ۶ شوهر دارد و حداکثر میتواند ۱۲ شوهر داشته باشد و هر ده روز باید با یک شوهر بسر برد ضمناً هر شوهر می تواند شوهر زنان دیگری نیز باشد.

در قبیله نپولها که نزدیک هیمالیا هستند و پلی آندری دارند فرزندان را به نسبت سن به سن پدران تقسیم می نمایند یعنی پسر ارشد سهم شوهر سالخورده تر و پسر بعد بهره شوهری است که از لحاظ سن در درجه دوم است الی آخر و هر فرزندی را که پدر در همان ردیف نمیپذیرفت متعلق به مادر میشد.

البته در این باره روایاتی داریم که یکی از آنها مربوط به حضرت علی است که یکی از ایشان پرسید چرا یک زن نمیتواند چند شوهر داشته باشد حضرت ظرفی طلبیده به طرف دستور دادند از سه ظرف آب بردارد و در آن ظرف بریزد و سپس به او گفتند هم اکنون این آبها را از هم جدا کن؟ اولاً انتخاب آب که مایه حیات است جالب و دیگر آب که بجای آب مرد و زن انتخاب شده است زیرا در پلی آندری نه زندگی را می توان تفکیک کرد نه فرزندی که بوجود می آید و جالب تر از هر دو جواب به سائل به اندازه فهمش تجربی داده شده است.

آنچه فهم است و باید گفت هر جا پلی گامی را بکلی قیچی کرده اند عملاً پلی آندری جای آنرا گرفته است همانگونه که هر جا مردان روشنفکر کنار بنشینند مردان روشنفکر نما و زنان به میدان می آیند.

آیا عملاً در غرب که مدعی منوگامی است! شرف زنی که رفیق شده است از شرف زنی که در شرق پلی گامی است بیشتر میباشد؟

آیا کینه و حسادت و کوبیده شدن شخصیت زن اول وقتی بفهمد مردش سالهاست رفیق یا رفیقهای داشته کمتر از کینه و حسادت زن اول شخصی است که همسر دومی دارد؟

وقتی قرآن میفرماید *فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً* و دستور میدهد اگر می ترسید نتوانید عدالت کنید یکزن بگیرید و این دستور چنان عدالت کردنی است که زنها نفهمند بینشان تبعیضی است با (و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء) که میفرماید نمی توان بین زنان به

عدالت بود زیرا یک زن مهربانتر و متقی تر را در دل دوست تر دارند و این دو آیه یکی مربوط به ظاهر است که اگر می توان عدالت کرد می توان بیش از یک همسر داشت و یکی مربوط به دل و باطن است که قرآن می فرماید عدالت در آنجا برقرار کرد و اشکالی ندارد.

زن را گفتم چنان آفریده شده که بدون مرد هم امکان باردار شدن و تکاملش باشد همانگونه که مانع تکامل کلی مرد در راه زن خواهی نشده است و در ضمن پلی آندری نیز اینجا جلوه کاذب دیگرش ظاهر میشود که تکامل چند مرد در برابر تکامل یک زن، در اینصورت که چند مرد باید در خانه یک زن برنامه تقسیم شده نوبتی تحصیل کنند از نتایج ممتاز ازدواج (تشکیل زندگی و ادامه آن بصورت نسل سازی) خود و همسرشان را بی بهره میسازند زیرا وفاداری لازمه عشق جنسی است و دو دل داده هرگز میل ندارند دیگری را جانشین خود در برابر دل داده شان به بینند و همیشه میخواهند هر کدام بی جانشین باشند، اما همانطور که گفته شد زن نمیخواهد تمام انرژیهای ویژه زنانگی را نثار قدم جنسی خانواده ساز مرد کند بلکه همانگونه که نویسنده دانشمند خانم سیمون دویوار میگوید، زن دو شخصیت دارد یکی برای جلب شوهر و شوهرداری و دیگری برای مادر شدن، در صورتیکه پدر یک شخصیت سلطه جوی زندگیساز دارد. لذا انرژیهای زنانگی یک زن که باید نثار قدم جنسی مردش و نثار مقدم تازه وارد نسلش گردد در پلی آندری انحراف حاصل مینماید.

اصولا- اینکه پلی آندری تعمیم نیافته و از منطقه خود «تبت» و جزئی از قسمت قاره آفریقا در جای دیگر مورد پذیرش قرار نگرفته

و اینکه مردان جهان کارتل و تراست شدن را بزنان نداده اند و اگر فرزندی پیدا شود چند مرد عهده دار مخارجش شوند. یا یک مرد، یا یک زن و چند مرد پلی آندری مسلک مقرر در حاشیه مجرای طبیعی است که بزودی بخارج رانده خواهد شد میباشد.

زن که دوست دارد زنی باشد مطابق میل مرد بکار تعدد زوجات میاید نه بکار پلی آندری، که مرد دوست دارد مردی باشد موفق در زندگی نه اینکه مطابق میل یک زن، زندگی نماید و لذا باید بجای آنکه زن چند شوهره باشد قسمتی از زندگی را که مورد علاقه توفیقی چند شوهرش میباشد تصاحب کند و این برخلاف طبیعت زن، و ناسازگار با آفرینش اوست.

از قاطعیات علمی است که زن باردار چنانچه ناخوانده فرزندی داشت مرتب نسبت به آن در پرخاش است. هنگام خستگی نفرینش میکند، زمان مهمانی وی را دشنام میدهد، هر وقت با شوهرش اختلافی یافت مشت بشکم میکوبد و در نتیجه ورود مرتب ترشحات ناشی از ناآرامشی ها و غیر تعادلیها فرزندی عصبانی و نامتعادل و حتی گاهی مصروع تحویل اجتماع میدهد؛ بهمین نحو اگر پدر فرزند نخواهد و در اینصورت نسبت به پدر ناخوانده و دعوت نشده بوجود آید با کوچکترین نافرمانی و اختلاف، صدای پدر بلند میشود که این هم از نکبت این ناخوانده است و چرا باردار شدی که نتوانی بیشتر باشی یا بهتر خدمت کنی و بهر طرف رو کند بهانه ای میگیرد و در نتیجه ترشحات مادر که دائم در قرع و آزار است به بچه میرسد و باز هم فرزندی عصبانی و نامتعادل و حتی گاهی مصروع تحویل میدهد.

آنجا که تعدد زوجات است و یک مرد سرپرست (پلی گامی) و یک سیستم اسلامی حاکم، چنانچه بخواهند فرزندى بوجود آورند نصف و نصف سهم دارند و با اجازه یکدیگر است و اگر خواستند جلوگیری نمایند آن هم نصف و نصف و با اجازه زن عزل یا از راهی دیگر، جلوگیری می شود و در نتیجه اگر یک مرد را فرض کنیم که چند زن را باردار کرده باشد چون امکان اینکه بین زنان باصطلاح هوو را میتوان سدی و فاصله ای داد تا بیکدیگر بد نکنند و مزاحم نباشند و عصبانیت ایجاد نکنند نسل بوجود آمده میتواند دور از عصبانیت ها تحویل داده شود، اما چند مرد را فرض کند که زنی بوسیله یکی از آنها باردار شده است با توجه به اینکه زوجات میتوانند همه باردار شوند و ازواج نمیتوانند و با توجه به اینکه هر نه ماه و بیشتر نوبت یکی از آنهاست که باردار کنند و امکان اینکه سد و فاصله ای بین شوهران ایجاد کنند نیست تا فقط والد با مادر برخورد داشته باشد و احترام بگذارد و شوهران دیگر که نسبت به ولد بیطرف یا خصمند رابط نداشته باشند، در نتیجه فرزند عصبانی سؤف بوجود نیاید.

مرد که دوست دارد مالک باشد و زن که تحت الحمایه قرار گیرد و سرپرستی مردی را میپذیرد بر فطرت آنهاست. که زن احساساتی است و لذا به مبنای احساسات میخواهد محل اتکا داشته باشد و هر چه متکا کمتر و جمع و جورتر و از پراکندگی دورتر مرغوب و مطلوب تر بوده و احساس آزادی بیشتری میشود و چون قرارمان در همه جا معرفی اشخاص سالم و بحث از افراد تندرست میباشد نمیتوان زنی را که روش مطرود مادر شاهی دارند مثال زد، زیرا

همانگونه که قبلاً آوردیم در خانواده هائی که روش مادرشاهی معمول است نسل عصبانی و مخصوصاً مبتلا به جنون جوانی (اسکروفرن) بیشتر دیده میشود.

فرض آنکه یک زن را چهار شوهر باشد و از ۱۳ تا ۴۶ سالگی بارداری بپذیرد با توجه به اینکه ثلث عمر در خواب و یازده سال دیگر به کارهای معمولی و عادی زندگی صرف می شود و قاعدگی و زایمان و شیر دادن و بیماریهای دستگاه تناسلی زن و یائسگی انزجار دهنده همه و همه نیز برای زن هست آیا سهم هر کدام از شوهران برای حتی تماس زن و شوهری ساده و فعال چه مدت خواهد بود؟

کسانی هستند که در زمان اوج لذت ها، عقلشان از مغز جا خالی کرده وارد چشمشان میشود و کسانی که از مغزشان به گوششان نقل مکان می نماید و اشخاصی که به دستشان یا ... وارد میشود و در اینجا مسئله خالی شدن مغز به بیضه هاست که نبی خاتم فرمودند وقتی آلت تناسلی نعوظ یافت (البته حضرت با کلمه قام فرمودند اذا اقام الذکر) دو ثلث عقل صاحبش از دستش می رود خدا بدادش برسد که آن یک ثلث کاری بکند. اما اگر مسئله بکارت اگر مسئله آبستن شدن، اگر مسئله اولین آغوش، اگر مسئله عفت اگر ... در فامیل مطرح است پلی آندری بدلیل فوق نمیتواند مطرح باشد زیرا مرد پرده بکارت ندارد و آبستن هم نمی شود و با هر آمیزشی که هنوز تمام نشده چشمش بدنبال آمیزشی دیگر است در حالیکه زن چنین نیست یعنی پلی گامی با فطرت سر ناسازگاری ندارد و پلی آندری دارد.

قرآن و اشاره به پلی گامی و پلی آندری

سوره هود را بخوانید آیه ۷۰ بعد که فرشتگان بر ابراهیم وارد شدند و چنین و چنان شد تا آنگاه که میفرماید سارا گفت وای بر من تولید مثل خواهم کرد در حالیکه عجزم و شوم پیر است (قَالَتِ يَا وَيْلَتَىٰ أَلِدُّ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا)

اما در سوره حجرات آیه ۵۲ که فرشتگان گفتند که ای ابراهیم تو را بفرزندی بشارت میدهم گفت آیا مرا نوید می دهید با آنکه به پیری رسیده ام (قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِ تَبَشِّرُونَ)

توجه فرمائید که زن می گوید من و شوهرم پیریم مرد می گوید من پیرم.

یعنی زن می گوید تا زمانیکه شوهر دارم نمیتوانم مرد دیگری که جوان و تولید کننده باشد در این باره (تولید مثل) دخالت دهم.

ولی مرد فقط سن خودش را مطرح میسازد زیرا میتواند با آنکه زن دارد همسر دیگری داشته باشد.

و این بحث را از لحاظ روانشناسی در جلد ۱۹ کرده و باز هم در

سن ازدواج

پدیده های تصنعی و کاذب برخوردها و پیوندهای اجتماع را کنار بزنیم، ازدواج در همین حالیکه پیچیده ترین مسئله سرسام آور زندگیست طبیعی ترین عملی میباشد که برای خودزیستن و همانند خود بجای گذاشتن و زندگی را گرم کردن و ادغام زن و مرد و بیک ارزش در آوردن دو جنس، به انسانی عطا شده است و آنقدر طبیعی که آستانه مقاومت انسان در برابرش شکست خورده است و قدرت جذب و کشش آن شیرازه همه چیز را می گسلد و خلاصه ازدواج یک راز عمیق فاش شده حیات است تا بتوان در تعقیب آن به قبول مرگ تن در داد.

وحشی ترین و بی برنامه ترین زندگیها هم ازدواج را منبع خوشبختی میداند که متأسفانه چنین مکتب لذت را متکی به از طبیعت خارج شدن فرویدیسیم به مسابقه در بی بند و باری انداختند و اخیراً بخیر خواهی برخاستن برخی در تلاش نجات آن.

تاکنون آغاز ازدواج را در اندیشه درست جستجو کردیم و از خواستگاری شروع و ابتدا بمنطق انتخاب (در اینکه آیا باید از خویشاوندان دختری را بهمسری برگزید یا از میان بیگانگان) روی آوردیم و دستمان در دست اسلام، همه مسائل را دیدیم و در نتیجه چنین چشم، درست گشودیم که اگر در فامیل بیماری ارثی وجود

داشت به سرای بیگانگان سری بزیم و در غیر اینصورت صله رحم بجای آورده برای تقویت نسل و اینکه دو زن بهتر بیکدیگر رسیده قدرت انباشتگی صفات و سجایای متکی به نکوئیاها و دور از پلیدیها را که در نسل است جمع آوریم و ازدواج فامیلی را انتخاب کنیم.

اینک که دختر را منظور داشته ایم آیا باید به ساخت گرائی تمدن جدید (تجدد) تنظیم کرده قبل از ازدواج آشنائیاها و درک کردنها را به برنامه ریزی ازدواج بیفزائیم؟ یا اینکه خارج از مکتب غرب باید جداری تا شب زفاف بین طالب و مطلوب از زمین به آسمان کشید و هر شکل و وضعی را بامید اقبال و سرنوشت پذیرفت؟ که هیچ کدام مورد پسند اسلام نیست و آنچه پایه برایمان دارد اینک:

آشنائی قبل از ازدواج بهمان اندازه، ناسازگاریهای بعدی را در بردارد که برای پسر و دختر هرگز یکدیگر را ندیده پیش خواهد آمد و در هر دو صورت دست به نوعی قمار بردن و بهتر بگوئیم به نوعی قرعه است و بر آثار گوناگون آن به برد یا باخت به اجبار تن در دادن. اما اسلام به پسر میگوید: دختری را با چنین صفات و سجایا انتخاب کن و اگر چنان بود بطرفش نرو؛ و دختر را نیز هشدار در برگزیدن پسر با معرفی آنچنانکه باید باشد مینماید و چون ظاهر هر کس در برابر دیدگان متفاوت، مراتب مختلفی از زیبایی را جلوه میدهد اجازه دیدن دختر و پسر (یکدیگر) را قبل از ازدواج میدهد فقط با یک شرط که قصد لذت بردن جای حقیقت خواستگاری کردن را نگرفته باشد.

بحث کوتاه دیگری از تعدد ازواج و زوجات نیز شد که بر

پایه لزوم سرپرستی مرد بر زن، بر تعدد زوجات به دلالتی صحه گذاشته شد و پلی آندری مردود گردید و اینک گام دیگری قبل از ازدواج، توجه به سن طرفین است سنی که تعالی روح و آرامش عصبی و بهتر تحویل دادن نسل، معیار و میزانش است نه سنی که سیاست بنفع خود بخواهد و آنرا بمناقصه یا مزایده بگذارد و براساس برنامه های «خود سازمان دهی» که در هر مورد دارد سن و ازدواج را هم بویژه اختیارات خود در آورد که در هر شهری و هر قبیله ای امکانات متفاوت است، یک قبیله در تمکن بسیار و ساکن منطقه حاره که حس تمیزشان با ولع های جنسی همراه است و یکدسته بینوای کوچ داده شده بشمال که نه پستانی دارند و نه جنسی و نه حسی و فقط اعلامیه سن قانونی ازدواج را میتوانند و صلح پنچره کویسمی خود نمایند. (حتی در یک شهر آماری گرفته شد و معلوم گردید عروسیهائی که در تابستان انجام گرفته چند برابر زمستانی است که باید اعیاد و سوگواریهای مذهبی را نیز بحساب آورد).

یکی از دوستان روشنفکر و متدینم که برای اخذ مدرک بالاتری به کارآموزی مرکز استانی رفته بود، چون سخن استاد به سن ازدواج میرسد و به قراردادهای شرعی اسلامی تعیین شده مرد ۱۵ سالگی و از زن نه سالگی میرسد و این مطلب را اضافه میکند که شاید رشدی بشایستگی در سنین نامبرده نباشد و دخترک بجای اقتران دلچسب مجبور به انتقال نزد جراح برای رفع صدمات و جراحات وارد شده گردد و این نوع بی پناهی است، دوست نامبرده اجازه میگیرد و این جمله را میگوید: اسلام دو سن متمایز از بلوغ که حد مکلف شدن است

دارد سن ازدواج، سن نکاح، استاد که عالمی منصف بوده است اظهار تأسف میکند و بعد از آن هرگاه سخنی از مذهب میرفته از آن دوست که تدریسش میکرده مصلحت اندیشی مینموده است.

گرمی و سردی منطقه نه تنها در پیش رسی بلوغ جنسی مؤثر است بلکه تغذیه کافی، شهرنشینی، رشد بدنی از عوامل اثرگذار بشمار می روند و آنچه اخیراً وارد شده دو چیز میباشد یکی تراکم و ازدحام جمعیت در شرائطی و دیگری عدم ناشناخته که بر روی حیوانات مخصوصاً موشها بعمل آمده و در جمعیت های مذکور دیده اند هرچه ازدحام بیشتر باشد و در محیط سرپوشیده قرار داده شوند خواست آمیزش جنسی بیشتر و پیشرس است فیلمهای سکسی سینماها به رشد وضع و مدارس مختلط به نکوهیده ترین طرز سن مورد بحث را پائین میاورند و درج مطالب جنسی در نشریات برای هر چه سوزان کردن دوزخ شهوت که آنها بی پرده بنویسند و سینماها بوقاحت نشان دهند در تلاشی سخت اند.

اما علل ناشناخته ای که در بین حیوانات حتی توجه بعضی از شبانها را جلب نموده اینک: می بینند حیوانات از یک پدر و مادر و یک چراگاه و یکنوع پرواری و پرستاری یکی شش ماه زودتر از خواهر یا برادرش فصل شده و آماده جفت گیری است و بنظر میرسد با شناخت های اسلامی که در آفتاب یا در برخی از شب ها اجتناب از آمیزش را دستور میدهد، اشعه های کیهانی و از جمله لا-یرز در همه چیزی حتی بلوغ مؤثر بوده باشد بنابراین، سن بلوغ تابع هزاران پدیده آسمانی و کیهانی و زمینی و بدنی است که انسان فقط آنچه را از طریق ادیان

دریافت داشته میدانند و عنوان مینمایند در میان آنهمه قدرتها میلولد و چند صباحی زیست کرده همه چیزش را تابع سیاست روز و قدرتی که مصلحت اندیشی میکند تطبیق میدهد. یک روز مینویسد و ... با وجود اینکه کشور ما در منطقه گرمسیری قرار گرفته و دختران و پسران ۲ - ۴ سال زوتر از جوانان اروپائی بحد بلوغ میرسند نمیدانیم چرا قانونگذاران سن ازدواج را که گویا کاملاً از روی قانون خارجی عیناً ترجمه نموده اند سن قانونی ازدواج دختران را در ۱۶ سالگی و پسران را در ۱۸ سالگی معین کرده اند و این امر از نظر اجتماع مضرات زیادی برای کشور ما دارد که در خارج از بحث مقاله است بعلاوه مرد را مجبور نموده است بوسائل مختلف غیر قانونی مانند تعویض تاریخ تولد در شناسنامه و غیره دختران خود را شوهر بدهند و معتقد هستیم قانونگذاران در این قسمت تجدید نظر نمایند...»^(۱)

«اکنون بسیاری از کشورهای بزرگ جهان این موضوع، یعنی ازدواج پیش رس دختران و پسران را بعنوان یک واقعیت پذیرفته اند اما ضمناً این سؤال نیز مطرح می شود که فرزندان که از این ازدواجها بدنیا می آیند چگونه هستند؟ جواب این سؤال را از زبان یک دانشمند زیست شناس بشنوید که میگوید: تجربه نشان داده است، بچه هائی که از این ازدواج زودرس بدنیا می آیند غالباً بمراتب زیباتر و سالمتر از فرزندان پدر و مادران مسن تر هستند.

در مدت سی سال یک پزشک آلمانی خصوصیات و مشخصات سیصد

هزار نوزاد را ثبت کرده است و از نتیجه این آمار معلوم می شود که فرزندان مادران خیلی جوان بمراتب کمتر از سایرین دچار انواع ضعف ها و بیماریهای کودکان میشوند. همچنین مادران هر قدر جوانتر و بچه سالمتر باشند آسانتر وضع حمل می کنند و در موقع زایمان خطرات کمتری ایشان را تهدید می کند. تا سن بیست و هفت کم و بیش این وضع ادامه دارد. چون سن مادر از این حد گذشت خطرات و دشواری های زایمان بصورت قابل ملاحظه ای افزایش می یابد و ... (۱)

ملاحظه میفرمائید این دو مطلب از دو مجله است که صاحبانش بر کرسی های مجلس مقننه تکیه زده اند یکروز هر دو در روزنامه اشان اظهار تأسف میکنند که چرا سن ۱۶ و ۱۸ را نقل از قوانین خارجی ها برای دختر و پسر ایرانی معین کرده اند و آرزومندند که تجدید نظر شود و سن کمتری منظور دارند اما امروز که می خواهند سن هر دو را بالا برند ملاحظه فرمائید در اوراق منتشر شده چه می نویسند که خود شاهدید در صورتیکه مسئله قطعی و مسلم است که با پیشرفت مغزها بلوغ جنسی زودتر ظاهر می شود و اگر مادر بزرگها ماتیکور و سرخاب و لاک در ۱۴ سالگی بکار میبردند هم اکنون در ۱۲ سالگی بلکه کمتر چنین مینمایند و باید به تناسب ازدحام بیشتر، علم بیشتر، تمدن و شهرنشینی بیشتر، تغذیه بهتر، وسایل رفاه بهتر سن ازدواج را پائین آوردند که بالا برده و باز می خواهند بالاتر ببرند و تعجب خواهید کرد اگر بگویم اسلام هم با کسانی مخالف است که سن را

بالا- میبرند و هم با آنها که عقیده پائین آوردن سن قانونی ازدواج را دارند موافقتی ندارد، زیرا اسلام بمقتضای فطرت و شرایط محیط و نشو و نما و رسیدن سن پذیرش ازدواج و آمادگی کامل جسمی به سن بلوغ مینگرد که تازه بلوغ را نیز علامات متعددی است که یکی از آنها سن مخصوص است که در جای خود (بحث بلوغ) شرح خواهیم داد (تعیین سن ازدواج بدست فهم ناچیز انسانها نیست بلکه بدست قدرت عاشق شکن معشوقش پوسته مغز و هرمونها و گنادها و مغز و غذا و رفاه و اجتماع و وضع جغرافیائی و آب و هوا و خاک و تاریخ و مهمتر از همه بدست عوامل بیولوژیکی است)

آنچه را از دو مجله مذکور آوردم برای اثبات یک مطلب علمی نبود ضرورت تصریحی داشت تا خوانندگان برای همیشه بیاد داشته باشند اگر مطلبی پسندروز و دلچسب سیاست جهانی نباشد انتشارات و رساله ها نان به نرخ روز خورده، با آن سر و کاری ندارند ولی میتوان از کتابهای علمی مدارکی را آورد که نشان میدهد فرزندان ازدواجهای جوانتر، سالمتر و حتی دارنده امتیازات دیگری هستند که در موقع خود درباره اختلاف نخست زادگان با سایر فرزندان خواهیم آورد و در اینجا ذکر یک دلیل که هر دانشجوی سال اول پزشکی هم به آن وقوف کلی دارد، اینکه هر چه سن مادر هنگام ایجاد نسل بالاتر باشد ابتلای نسل به ضعف و ناتوانیها بیشتر است که یکی از آنها امکان منگول شکدنش میباشد.

تا آنجا که ممکن است مادرزن در پیری زن را زائیده و اینک که دخترش در جوانی زایمان انجام داده فرزند منگولیسم داشته

باشد: مثلاً دختری جوان بنام دال عروس شده فرزندی منگول دارد در صورتیکه فقط مادر دال، زال بوده است یعنی حتی یک نفر در سن بالا ازدواج کند فامیل را هم به بی رواجی می افکند (بیماریهای ژنتیکی اغلب ارثی هستند و از عنایت خالق خلقت بیماریهای خطرناک کرموزومی ارثی نیستند چون مبتلایان اغلب عقیم و عاقرند).

کودکان منگولی در هفته های اولین زندگی از نظر ظاهر طبیعی هستند و بتدریج ناهنجاریهایی در آنها ظاهر میشود:

کودک، شلی غیرعادی و قابل ملاحظه دارد، جمجمه اش کوچک و گرد، پست سرش تخت و صاف خطوط کف دست و پایش غیرعادی و رشد روانی و هوش خیلی عقب و ناچیز و همانگونه که از اسمش پیداست قیافه مغولی با چشمهای مخصوص دارد و اگر برشد جنسی برسند هرگز پسر منگول پدر نمیشود اما دختر امکان مادر شدن دارد و آنچه مورد توجه است آنکه ایجادشان بیشتر از مادر پیر است زیرا پیرشان در ژن آنها دخالت کرده تمام یاخته ها را دارای سه کرموزوم ۲۱ مینماید و ... که از بحث خارج میباشد و امروز این مسئله که زیاد و کم شدن کرموزومها انسان غیرعادی بوجود میاورند سرلوحه بحث های مربوط میباشد.

نقاقت و ضعف فرزندان پرزا از قدیم شناخته شده و معروف است و در یک قضاوتی مورد توجه حضرت علی علیه السلام بدین مضمون قرار گرفت که دو کودک مورد دعوی فرزندی بین جوانی و پیری قرار گرفت و حضرت دستور دادند کودکان را بشانند و سپس امر به

بلند شدن کنند آنکه به چستی و چالاکی برخاست به جوان نسبتش دادند و آنکه دست بر زمین نهاد و تانی داشت مربوط به پیر دانستند. (طریق دیگر: کودکی بین دو مرد به جوان و پیر مانده بود که کدام متعلق است حضرت چون برخاستش را بضعف دید به پیر نسبت داد).

حال که تا اینجا رسیده ایم به تجزیه و تحلیل و پاسخگویی اشکالاتی میپردازیم که مورد علاقه و زبانزد انتقادکنندگان میباشد.

الف - پسران ۱۸ ساله و دختران ۱۶ ساله که قانوناً تشکیل خانواده داده اند نمیتوانند تحمل مشقت های زندگی نمایند!

با توجه به اینکه مشقت زندگی اگر بصورت دسته جمعی پیش آید سخت ترینش را با نیروی سربازی رسد و سد میکنند و سن سربازی دولتی در همین حدودهاست و اگر بخواهند قانون استخدام را برای پذیرش مسئولیت های سنگین و جور و اجور کارمندی تعیین سن نمایند معیار در حدود همین رقمها میباشد اما سربازی و کارمندی و شوهری چرا در تراز نامه هائی که فقط اشتهای جانبداریشان از اسلام کور است سبب تشخیص ناتوان نشان دادن قدرت سرپرستی هیجده ساله ها در برابر یک دختر ۱۶ ساله میشود؟ علتش در اجتماعات غربی خلاصه میشود: خانواده ای سحری میخوردند و بر افطار می نشستند تا واجب شهر رمضان برگزار نمایند، مردی از آنها «سفره ها» را میگرفت و «روزه ها» را ترک میکرد و شعار میداد: روزه که نمیشوم و نامسلمانی است اگر سحری هم نخورم که پاک کافرم

از نظر تکنیک، به غرب رسیدن که سخت جانی کردن است و اگر در امور سکسی هم به غرب نرسیم که پاک شرقی باشیم.

پس اگر به تکنیک پیشرفته غرب نرسیم بمیریم که از سکس پیشی نگیریم!

سن سربازی را در آن دو سه سالی انتخاب کرده اند که نیروی بازو و قدرت تعلیمات و تمرینات اوج خود را آغاز کرده است همانگونه که امروز ثابت شده است هر کس در حدود رسیدن به بلوغ دینی یک قدرت و قوت خاصی از فطرت بر پرستش در او شعله ور میگردد که اگر آنرا در صراط مستقیم انداخت و پای در راه نهاد، راه او را خواهد برد و در صورتیکه از آنجا انحراف و کجی را انتخاب نمود برگشتنش به صراط مستقیم سخت تر است و برای منوال باید کورتکس مغز و هرمن های بدن آنرا معین کنند یا قانون؟ بدون شک قانون باید همانند باغبان باشد که جنگلی (باغی بر طبیعت و تکوین) را مرتب و گلستان میکند و باید بدون آنکه احکام الهی را (حتی ناچیز) انحرافی بدهد آنها را ناظر باشد و مراقبت نماید و از اینقرار تعیین حد سن ازدواج آیا با قانون است یا با هرمن ها و فطرت و دین که هر سه سازگارند؟

با توجه به اینکه سن ازدواج در هر سالی ممکن و حتی در نوزادی و کودکی و سن نکاح (مرحله فیزیولوژیکی ازدواج) سر آغازش بلوغ جنسی و در اشخاص مختلف متفاوت است. علاوه بر اینها اگر تمثیت کارها با وجوهات است پس فقرا باید در دنیای دیگر حوریه را بسنده کننده و نوادگان کارتل و نسل تر است هنوز در شکمند یعنی در دنیای

قبل، سودائی و شیدائی نشان دهند و ازدواج این جهان باشد در انحصار مدلها که میخواهند کارخانه شان در آینده بوق بکشد.

معیار ازدواج همان خواستهای متکی بر غرائز است که اگر همسر نداشت فسق و فجور را ابزاری در راه ضایع سازی اجتماع خواهد ساخت و اسلام نیز در این موقعیت ازدواج را واجب کرده است یعنی سن ازدواج اسلامی از سر و ته محصور و چنین معین شده که: دو پسر و دختر در اثر آمیزش لطمه ای و صدمه ای نبینند و این قید سلم و صلاح فردی است که همه جا اسلام تحت یک فرمول کلی آماده جلوگیری از زبان روانی و بدنی میباشد.

پسری یا دختری که قدرت گنادها و هرمونها دستش را دراز کرده اند برای دور ساخت شرم و آزر از خود و پیروی از هوسها و شهوتها که در اینصورت سن اسلامی تعیین شده و جوی جنسی است و باید ازدواج کند و این قید سلم و صلاح اجتماعی است که همه جا اسلام درباره اش برنامه ریزیهای خاص و جال داشته و دارد و خارج از این پیروان اسلام مختارند که دایر مدار سن ازدواج خود را بر رشد کافی جنسی و آمادگی کامل برای پذیرش مسئولیت های زناشویی بدانند که موضوع سن ۱۸ یا ۱۶ که قدرت سربازی و کارمندی دارند، اما نیروی مدیریت یک همسر را ندارند در صورتی که اینجا باید پیوندی از مهر داشته باشند نه اتصال و انفصالیهای سرهنگی و مدیری و واحد واره و وزارت. بعلاوه مسلمانی که پیرو قرآن است صراحت قرآن را در برابر «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» (که در جلد قبل شرح دادم) هرگز فراموش نکرده و با پشتکار

و اتکاء بنفس و توکل بخدا در صورت داشتن رشد کافی جسمی و آمادگی پذیرش مسئولیت های زناشوئی، ازدواج را وسیله بهتر شدن تمکن و ثروت میدانند نه عامل خرج و هزینه و فقر.

ب - (اشکال دیگر) ازدواج‌هاییکه در سنین پائین انجام میگیرد مخالف اصول علمی و بهداشتی است!

بهداشت برای ازدواج چه میگوید: پسر و دختر باید یکدیگر را بخواهند، اسلام هم میگوید.

پسر و دختر باید بتوانند مسئولیت های زناشوئی یکدیگر را انجام دهند، اسلام هم میگوید.

پسر و دختر باید در اثر آمیزش مورد نقص و عیب قرار نگیرند؛ اسلام هم میگوید.

پسر و دختر باید آشنا به اصول بهداشت باشند، اسلام هم میگوید.

اینها هیچ ارتباطی به تعیین سن ازدواج ندارد زیرا چه بسا کسانی که بهداشتی هستند. اما آنچه را علم میگوید که فرزندان پسر و دختر جوان سالمتر و بمراتب کمتر از نسل پیران دچار ضعفها و بیماریها میشوند و نیز عروس و داماد مدت بیشتری از ارگاسمهای جنسی بهره میبرند و از سن ۳۵ بعد پسر اسپرمش شروع بکسر و کاهش میگذارد و دختر از ۲۷ ببالا زایمانش سخت و در سن بالاتر فرزندان نارسا و منگول بیشتر دارد و ... پس از اینقرار شاید اشکال این باشد که ازدواج‌هاییکه در سنین بالا انجام بگیرد مخالف اصول علمی و بهداشتی است. مثل اینکه بشریت گیج شده و مسائل همانند کلافه

سردرگم در برابرش رژه می‌رود از یکطرف سن را برای ازدواج بالا- میبرد از طرف دیگر برای اینکه بچه های ناسالم تحویل اجتماع داده نشود سقط جنین عمدی را برای زنان سالمند! آزاد و ... (در چکسلواکی اگر سن زنی بیشتر از ۳۶ سال باشد میتواند سقط جنین نماید)(۱)

پ - (و باز اشکال) بیشتر اختلافات خانوادگی نزد آنهاست که در سنین پائین ازدواج کرده اند!

اگر آماری متکی به طلاق دارید که نزد خانواده های کم سن و سال زیاد است و جلوگیری از این ازدواجها بعلت رقم درشت طلاق، لازم است جلوگیری از کار هنر پیشه ها که هر کدام چند خانواده تشکیل داده و بظاهر مسلمانهایشان بوسیله طلاق از این به آن جهیده اند لازمتر از همه است و در صورتیکه مشاجرات لفظی و اختلافات مقدماتی نزد شوهران جوان و عروسکهایشان دیده میشود این نیز از غرائز میباشد (۲) و هر چه سن بالا رود رکود مشاجرات تظاهر مینماید و اسلام را ضرایب خاصی است که بعنوان مثال یک قهقهه جوان ۱۸ ساله را اگر به طراوت و صلاح میپذیرد، برای یک هفتاد ساله، گناه محسوب مینماید و دختر و پسر تازه ازدواج کرده که در بحران ولع های جنسی و جوانینند اگر خاموش باشند بیماری بدتر و خطرناکتری از آن دارند که دائم در آزار و ستم به یکدیگر برآیند که بیماری

۱- مجله سلامت ۱۸۳ صفحه ۳۴

۲- طبق معمول کلمه غریزه را همه جا بکار میبریم بدون توجه بصحت و سقم، وجود با عدمش که بسیاری از امروزیها منکراند.

اولی پایان بدی دارد و دومی حداقل پایان پذیر بوده بدخیم نیست و در اینجا سخن ویل دورانت را بیاورم که اگر راهی پیدا شود که ازدواج در سالهای طبیعی انجام گیرد فحشاء و امراض خطرناک و تنهائی بی ثمر و عزلت ناپسند و انحرافات که زندگی معاصر را لکه دار کرده است تا نسف تقلیل خواهد یافت (۱) و سخن تکوین اینست که همیشه رشد جنسی زودتر از رشد اقتصادی و بلوغهای دیگر ظاهر میشود.

اشکالات مختصر دیگری نیز هست که آنقدر بدون کنترل بیان شده و میشود که هر کس همین قسمت کتاب را درست خوانده باشد بدون ناراحتی و بلا استثناء توانائی بر پاسخگوئی دارد و اینکه بسیاری برآند دختران را بمدارس عالی بفرستند و این مغایرت با ازدواج در سنین پائین تر دراد باز هم پاسخ همان است که اسلام زمانی ازدواج را حرام (که زیان روانی یا بدنی وارد آید) و گاهی واجب (ابتلائی به فسق و فجور و آلوده شدن بگناه) میدانند و در غیر اینصورت انسان اسلامی بین جبر و تفویض است موجودی مختار و انتخاب کننده و زمانی نیز مستهلک در نیروهای جاذبه اند و اشعه های کیهانی ووو ...

یکی از مجلات نسوان با دکتر متخصصی مصاحبه ای ترتیب داده چیزهائی میبرد که دکتر چنین پاسخ میدهد: (۲)

«... دخترانی که در سنین ۱۴ تا ۱۸ سالگی ازدواج میکنند اگر توانائی و آمادگی کافی برای ازدواج داشته باشند و شرایط معنوی ازدواج عاقلانه باشد عموماً زنهای سالمی میشوند و چون

۱- اطلاعات بانوان ۴۳۸ صفحه ۶

۲- لذات فلسفه ۱۸۴

در عین شادابی و زنده دلی و در نقطه اوج هیجان خود ازدواج میکنند کمتر دچار عقده ها و ناراحتی های جنسی و واپس زدگی های روحی می شوند و میتوان گفت که در زندگی خوشبخت تر از دخترانی هستند که پس از ۲۴ و ۲۵ سالگی ازدواج میکنند و ... و دیده شده است که فرزندان اینگونه دختران نیز سالمتر هستند»

و این پزشک (نویسنده) اضافه مینماید:

مگر دختران و پسرانی که در سنین پائین ازدواج نکرده اند این تصور را ندارند که هیچکس احساس و تمایلاتشان را درک نمیکند و در نتیجه نوعی حالت طغیان؟؟ گسیختگی یا حالت عاشقانه و رمانتیک (جنبه افراطی) پیدا نمیکنند؟ یا در برابر برخی پناه به افیون و مواد مخدر و؟؟ نبرده و جنبه خمودگی نمی یابند؟ بعلاوه مگر آباء و اجداد ما که پرورش دهندگان شیخ بهائی، خواجه طوسی، زکریای رازی، ابن سینا و ملاصدرا و ... بودند پدر مادرشان در سنین بالا ازدواج کردند یا برحسب دستور مذهبی اسلامی سن ازدواج را برپایه احتمال به آلودگی و گناه قرار دارند؟

اینکه در کشورهای ایران، فرانسه، انگلستان، اسکاتلند، سوئد، ایتالیا، هلند و سایر کشورها هر کدام اجازه قانونی مخصوصی برای تعیین سن به اختلاف درباره ازدواج دارند خود علامت عجز بشریت در برابر این مسئله و همه مسائل انسانی اجتماعی است که خالق آنها باید معین فرماید و بجاست به سن قانونی معمول در کشورهای قلمداد شده به ترتیبی که ذکر شده اشاره شود:

پسر ۱۸ دختر ۱۵ تمام - دختر ۱۷ - سابق ۲۱ بوده و پیشنهاد کاهش دادن و به ۱۸ رساندن کرده بودند که اطلاعی از تصویب شدنش ندارم - ۱۶ سال تمام بدون اجازه والدین - پسر ۱۶ و دختر ۱۴ و تا ۲۱ سالگی با اجازه پدر و مادر و کمتر از ۱۶ و ۱۴ فقط با اجازه پاپ - پسر ۱۸ و دختر ۱۶.

بلوغ بانواع تقسیم شده است: بلوغ سنی، بلوغ جسمی، بلوغ جنسی، بلوغ عقلی، بلوغ عاطفی و بلوغ اجتماعی که شرایط و ضوابط هر کدام را در بحث مربوط خواهم آورد. اما اسلام را ملاحظه فرمائید که در کار ازدواج، بلوغ ازدواجی (رشد کافی جسمی و آمادگی کامل برای پذیرش مسئولیت های زناشویی) را معیار و تراز معین کرده است لذا آن نویسنده که در ننگین انتشاراتش میگوید «فراخنای جوانی زن از ۱۲ - ۲۵ سالگی است و ۹ سالگی اسلامی نه جوانی است نه بلوغ، آنقدر بی بهره از مسائل و معارف اسلامی میباشد.

(از جمله جوانی زن از ۱۲ - ۲۵ سالگی) که خوب است اگر بعد از این خواستند راجع به اسلام بصارت چیزی بنویسند به سودشان است که با یک طلبه مقدماتی مشورت نمایند زیرا تعیین سن ۹ سالگی برای ازدواج یک اعجاز علمی اسلامی است که بعد شرح خواهم داد بدنبال همین مطلب.

ما که در دبستان و دبیرستان و دانشگاه همیشه مطالعه اسلامی از داستانها تا آنچه امروز نمونه اش را می بینید داشته و داریم با هزار ترس و لرز مخصوصاً هنگام نزدیک شدن به قرآن مطلبی را مورد

بحث قرار می‌دهیم و هر چه میت و انیم کلمات شاید، احتمال دارد، بنظر میرسد، ممکن است در کنار جملات مینویسیم و تاکنون چند مرتبه استمداد کرده مطلعین را به آگاه ساختمان از انتقاد و اصلاح بیاری طلبیدیم اما آنکه برای پر کردن جیب خود روزنامه مینویسد و میفروشد جوهر حیات چه میشناسد که سن بلوغ ۹ سالگی و دوران جوانی ۱۳ ساله را معین نماید و بحث هم بکند!؟

خانم دوبوار نویسنده فرانسوی در کتاب خود «جنس دوم» (۱) میگوید:

«خنده با آمیزه ای از جنسیت و شرم در سن سرآسیمگی یکی از معمولی ترین شیوه های دختران جوان در تمسخر طبیعت و جامعه است اینها به تنهایی یا به اتفاق همراهانشان با خندیدن انتقام میگیرند و خنده شان با آمیزه ئی از جنسیت و شرم مشخص رفتار خاص سن سراسیمگی آنهاست. در این سن دختران جوان زبان بی پروا و خنده وحشیانه را بکار میبرند، برخی از آنها واژه هائی آنچنان خام دارند که برادرانشان را از شرم سرخ میکنند. این زبان، بیگمان برای خودشان کمتر تکان دهنده است زیرا در نیم تجاهلشان اصطلاح چهایی که بکار میبرند تصویرهای بسیار دقیقی در ذهنشان بر نمی انگیزد. بعد میگوید: در این سن نه تنها خنده های بی موقع و تند، از آنها دیده میشود بلکه حرفها و واژه های بی ادبانه، خوراکیهای جور واجور و حتی خوردن اشیائی چون خورده چوب و ذرات کاغذ مشاهده میگردد و در سن سراسیمگی دختر بیشتر مستعد کند و کاو در قلمرو

چیزهای هضم نشدنی و دل بهم زن است حتی برخی از دخترها چون خونریزی قاعدگی را به بینند این گرایش که خود را زخم کنند، خراش دهند، ناخن از بن بگیرند که خونروی انتقامجویانه از خود و تفهیم به عاشق محسوب شود دارند، که همه بنظر اسلام حرام است و این گرایش خود زخمی کردن بنظر خانم دوبوار از کارهای معمول در سن سراسیمگی است که میخواهد به عاشق آینده خود بگویند «تو هرگز بلائی نفرت انگیز از بلائی که خود بر سر خود می آورم بر سرم نخواهی آورد» و اینهاست نشانه های مغرورانه و عبوسانه آشنائی با ماجرای جنسی.

دختر آن گاه به جنون دردی گرفتار میشوند یا دست به قانون شکنی، نقض محرمات، کشش تند به هر کار ممنوع و خطرناک میزند که همه نوعی مبارزه با اجتماعی است که آنها را بدون سرپرست نگهداشته تا به سن بالا برسند، گاه نامه هائی بدون امضاء پست می کنند و کارهای دیگری انجام می دهند که همه نشانی از عصیان علیه جامعه شان است.

در اینجا باید اضافه کنم که خانم دوبوار هر چه را نظر میدهد در محیط فرانسه بی بند و باری مطلق دختران است و بیچاره دختران مسلمان که بخواهند سن ازدواجشان را بالا ببرند زیرا از آن آزادی که بخواهند با خنده ها و تمسخرها و دله دزدیها و کاغذپرانی ها انتقام بگیرند یا از اینکه بتوانند خود را زخم بزنند و رنج دهند محرومند و لذا در سنین بالا با جانی خسته و اعصابی کوبیده شده به خانه شوهر خواهند رفت.

نتیجه آنکه انتخاب سن سربازی و سن کارمندی در یک حد بعنوان شایستگی و در برابر اینکحه سنین مذکور لیاقت همسری و شوهری ندارد نوعی کویسم دادن به اجتماعی شکل نگرفته است بعلاوه آنکه تعیین سنی جهات واحدها و وزارتخانه ها و جبهه ها نوعی تعیین دقیق متکی بر پذیرش نظم و ترتیب و استخدامی پسندیده است اما سن ازدواج که نظم بردار نیست چنان میباشد که بمردم اعلان کنند: قدغن فرمائید کسی در رأس ساعت ۱۳ گرسنه نشود! اما اگر کسی گرسنه شد میتواند قبل از آن به هرج و مرج متوسل شود و از ران خود کباب بخورد و بی بند و باری از اوست.

بالا- بردن سن ازدواج، آزادی سقط جنین، و هر گونه مسائلی که مددکار بهداشت و نظم خانواده است بظاهر جلو افزایش تصاعدی جمعیت ها را میگیرد و مدارس مختلط، کاخ جوانان، کاباره ها، پارتی ها، هم برای مشغولیت آن زمانی که سن سکسی فشار و ولع جنسی هست، اما قانون اجازه برداشت قانونی نمیدهد ولی انتشارات و سینماها تشویق و ترغیب را برای چه زمانی و اصولا برای کدام راهنمودی گذاشته اند که مینویسند یا نشان میدهند: خانه شوهر اسارت است بند است، زنجیر است، سلب آزادی است اما برای چنین اجتماعی که کامل عیار در تلاشند تا استیلای دامنه داری را مطرح و در برابر مردم بیدفاع با ابزار و آلات سکسی و جنسی درآیند تنها یک وسیله برای دفاع از مصالح خویش هست و آن یاری گرفتن از مقررات الهی و معتقدات اخلاقی و در این پیکار همانند سایر پیکارها (وَ أَنْتُمْ الْأَعْلُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

روزی نبی گرامی بر منبر برآمدند و پس از حمد و ثنای الهی فرمودند: مردم، جبرئیل از جانب پروردگار لطیف خبیر بر من نازل شد و گفت: دوشیزگان همانند میوه شاخسارند که چون مطبوع شوند و برسند باید آنرا چید و گرنه حرارت خورشید و وزش بادهای تباهشان میکند، دوشیزگان چون بدوران بلوغ رسند طغیان غریزه آنها جز با شوهر کردن درمانی ندارد و در غیر اینصورت فاسد و آلوده میشوند زیرا آنان نیز بشرند (و عنهم علیه السلام ان الله لم یترک شیئاً مما یحتاج الیه الا و علمه نبیه صلی الله علیه و آله و سلم و کان من یعلمه ایاه انه صعّد المنبر ذات یوم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال ایها الناس ان جبرئیل آتانی عن اللطیف

الخبیر: فقال ان الالبکار بمنزله الثمر علی الشجر اذا ادرک ثمارها فلم تجنن افسدته الشمس و نثرته الریاح و كذلك الالبکار اذا ادرکن ما یدرک النساء فلیس لهن دواء الا البعوله و الالم یؤمن علیها الفساد لانهن بشر) (۱)

اینکه یکی دخترش را برشد نرسیده به شوهر میرساند یا آنکه دخترش یکی را نپسندیده و ناراحتی روحی یافته اما همان را بجای غذا دوایش تجویز میکنند به اسلام ارتباطی ندارد؛ مگر مسلمان که غیبت کرد، دروغ گفت، قمار و شراب داشت به اسلام می چسبید. اسلام هرگز سن نه سالگی را سن حتمی ازدواج قرار نداده بلکه شرایط و ضوابطی برای ازدواج تعیین فرموده که اگر نزد نه ساله ای دیده شد ازدواجش جایز است و هرگز بی اطلاعی افراد را نباید بحساب اطلاعات اسلامی گذاشت
قانون ازدواج اسلامی از لحاظ تعیین

سن بر مبنای رشد جسمی و آمادگی کامل برای پذیرش مسئولیت های زناشویی است و همانگونه که شخص عطش پیدا میکند آب میخواهد و شدید شود به طرف همسایه میرود و میخورد غریزه جنسی هم پیش آمد باید شوهر کند، شوهر نکند و شدید شود همان است که رسول عزیز ما فرمودند که حتی خورشید و باد تباهش میکند که یکی از آنها بطرف خانه همسایه رفتن است.

اینکه میگویند محیط علم و دانش دبیرستان و دانشگاهها جای پذیرش و تعلیم و تدریس متاهلین نیست و لذا سن ازدواج در برابر ارزشمندی علم خود به خود به بعد از فارغ التحصیل شدن میرسد دقت زیر را باید بکار برد!

۱- آیا پسر و دختری که در دانشگاه یکدیگر را می پسندند و ازدواج میکنند در زمان التهاب بهتر درس میفمیدند یا پس از ازدواج؟ که سوزان ترین عشق پس از ماه عسل یا ماه بعد از آن زن و شوهر را چون خواهر بردار در میاورد.

۲- پسر و دختری که مخلوط درس میخوانند اما جدا زندگی میکنند محیط مدرسه را بیشتر به تفکر درباره سکس میگذرانند یا آنها که ازدواج کرده اند؟

۳- هر کس را بالاخره شرم یا ترسی از موارد زیر هست: مذهب، افکار عمومی، قانون، وجدان؛ مگر آمار دختران باردار در دبیرستانها و دانشگاههای غرب و غیر غرب را مرتب انتشارات در دسترس همگان قرار نمیدهند و ارقام در اینجا هم سخن میگویند که: نیروی غریزی سیل بنیان کن است سن و سال، دبیرستان دانشگاه

عقل و اراده در بسیاری از موارد قدرت مقابله اش ندارند و بارداری دختران دانش آموز و دانشجو بهترین دلیل علیه کسانی که سن فارغ التحصیلی را برای ازدواج و نکاح در مدنظر دارند و باز هم باید اسلام را گفت که درستش را آورده است:

هر زمان آلودگی پیش آید و شخص نتواند سکسش را بزنجیر انقیاد کشد باید خودش را از راه ازدواج نجات دهد که اگر حتی یک دختر در دبیرستانی یا دانشگاهی به گناه باردار شود ارزش آنکه همه دختران بمدارج عالی تحصیل برسد و آبروی خاندانی در برابر مذهب یا مردم یا قانون یا وجدان خودش بریزد ندارد زیرا همیشه فرمول عاقلانه این است که قبل از انجام کار نیک گناه ترک شود و کسیکه انگشتش سرطانی است قبل از آنکه به آرایش و پیرایش همه بدنش پردازد سرطانش را اصلاح کند و مهمتر از همه آنکه اخیراً روانشناسان متفق القول شده اند که مدارس مختلط سبب میشود هر دو جنس از یکدیگر بیزار شوند (یک علت آنکه پسر آنچه را از عفت زنان خواسته یا دختر آنچه را از مردانگی مردان خواسته کاذب می بینند)

مسئله ای که درباره تعیین سن ازدواج مطرح است میز گردی میباشد که خواه و ناخواه گرد تشکیل می شود و چون میز چهار گوش را می دانیم چهارپایه دارد میز گرد را میگوئیم چند پایه چنین میزها بر خواسته سیاست و مصالح روز قرار دارد و اشغال کنندگان صندلیهایش نیز طبق معمول یا دانش آموزان سالهای چهارم و پنجم دبیرستانهایند یا ناظمه ها یا متصدیانی که تازه چوپانشان کرده اند و نه روش مادر شاهی دارند نه پدر شاهی بلکه به روش دامپروری و هر کدام اگر بخاطر

خدا حرف نزنند حتما حرف را فراموش نمیکنند چنانچه یکی را اخیراً نوشته بودند تصدی یافته و فهمیده است میخواهند سن ازدواج پسر را به ۲۰ سال برسانند لذا خودش را الگو کرده در مجتمعی چوپان وار گفته است تا بیست سالگی انسان جنون دارد و چه بسا باز هم ناظمه ای پیدا شود بگوید برای پسر تا ۲۰ سالگی و دختر تا ۱۸ سالگی ازدواج موش و گربه بازی است اما این چند جمله تقدیم به کسانی که در این بحث میزگرد نشین خواهند بود بشرط آنکه بتوانند خط مرا بخوانند و فهمی برای صاحب خط قائل باشند.

بلوغ جنسی عبارتست از خواسته های فیزیولوژیکی یک فرد و ازدواج جوابی است به خواسته ها و هر چه بین این دو سؤال و جواب فاصله بیشتر باشد کمپلکس های روحی و عقده های روانی بیشتر است و در اجتماعی که بلوغ را بعقل کیفیت شهوانی و محرکهای معمولی یا بنابر خاصیت مصالح زودرس میسازند بحرانهای قلمداد شده فوق العاده میشوند و مخرب.

و مردی بود که در پیری فریادی داشت که فرزندان نارس دارد و این را نمیدانم پشت میزگرد حاضر میشود به نشینند یا حاضرند بنشانندش؟

سن و بیماری

هر دوره ای از عمر استعداد پذیرش خاصی را دارد، همانگونه که قرآن فرموده است که یکدوره عمر لهُو و بازپچه و بعد دوران

بازی و سپس زینت و بعد تفاخر و در آخر زیاد کردن هاست (انما الدنيا لهو و لعب و زینت و تفاخر و تکاثر فی الاموال و الاولاد...) بهمین نحو هر دوره از عمر نیز استعداد آن را دارد که مبتلا به بیماری مخصوصی گردد و از جمله چون سن و سال دختران مطرح است که تا نزدیک میانسالی مجرد باقی بمانند باید گفت که اخیراً طبق تحقیقات دکتر ژان پاول از انجمن تحقیقات سرطان مرکز پزشکی ملکه الیزابت بیرمنگام نتیجه جالبی بدست آمده است. طبق این تحقیقات زنان میانسل مجرد نسبت به زنان همسن خود که شوهر دارند در دهه ۱۹۶۰ - ۱۹۷۰ بیشتر مبتلا به سرطان کولون شده است. (۱)

مهمتر آنکه در هر سنی که دختر بتواند تحمل آمیزش داشته باشد و هرمونهایش به او شلاق کشش بزنند و قدرت جلب مرد را در آنها تحریک نمایند آمار بیماریها در همان سن نزد شوهر کرده ها کمتر از مجردهاست.

پسر و دختر همینکه به سن بلوغ جنسی رسیدند و تخلیه مربوط را انجام ندادند بویژه در تأخیر آنها حالات عصبانیت پیدا خواهند کرد مخصوصاً نزد دخترها بیشتر و آمار مراجعه کنندگان دختر در بابت موضوع مذکور چشمگیر است و از اینجهت که اعصاب ناراحت دارند خود زمینه پذیرش بیماریهای مختلط را فراهم ساخته اند.

مقرراتی را از فرقه ای بیادم آمد که درباره روزه وضع کرده اند:

نه آنست که در پی مسائل اسلامی تقلید کرده و خواسته اند کاخی دیگر بسازند غافل از آنکه قرآن تنها و تنها کتابی است که

با گذشت زمان و پشرفت روز بروز بر عظمتش و بر فطرت بودن قوانینش وقوف علمی حاصل میشود و حتی کتابهای مذهبی دیگر بعلت دستبردهائی که در آنها شده است مشمول این امتیاز نمیشوند و روز بروز مورد ایراد و اشکال بیشتری واقع میشوند؛ فرقه مورد بحث برای روزه مسائلی دارند که هم اکنون به پیروان خود نشان نمیدهند و دوتای از آنها ذکر میشود:

آن است که اسلام میگوید شیخ و شیخه نباید روزه بگیرند و چون میپرسند این ورودیه در چند سالگی است؟ میگویند تشخیص آن با خود شخص است یکی است در ۵۰ سالگی پیر شده است و احساس پیری و ناتوانی میکند و میداند نمیتواند روزه شود و بشود زبانش میرساند و نباید روزه شود دیگری ۹۰ ساله است احساس پیری نمیکند و روزه میگیرد و هیچش هم نیست و اینک که سخن از رسیدن سن متوسط انسان به ۲۰۰ و بالاتر است مانده اند که چطور در ۱۴۰ سال بعد روزه نباید گرفت زیرا پزشکی درصدد است که همطراز بالا- بردن طول متوسط عمر دوران جوانی را زیاد کند والا- چه فایده ای که واماندگانی را صد سال نگهدارد.

دوم آنکه اسلام میگوید چهار فرسخ رفت و برگشت یا هشت فرسخ رفتن از شهر مسافرت است اما از کجای شهر باید حساب کرد؟ اسلام میداند روزی شهرها بزرگ می شود و چه بسا از وسط شهر تا کنارش چند فرسخ باشد لذا میگوید از شهر آنقدر دور شوی که دیوارها (آخرین آنها) بخوبی نمایان نباشد یا صدای همهمه

زندگی و اذان بگوش نرسد از آنجا حدی است که رخصت حساب کردن داری و لذا هر چه شهر بزرگتر شود دیوارش آنطرفتر گذاشته می شود و صدای اذانش هم فاصله میگیرد.

فرقه مذکور آمده که دو ساعت سوار شدن بر مرکب مسافرت است اما متوجه نبوده که روزگاری خواهد آمد که از فرودگان مهرآباد به آنطرف شهر رفتن یا ماشین رفتن یا با اسب رفتن یا ... چه بسا چند ساعت طول میکشد اما از فرودگاه مهرآباد با جمبوجت به آنطرف دنیا رفتن دو ساعت نمی شود و لذا آنکه از گوشه تهران بگوشه ای رفته مسافر است اما از آنطرف دنیا به آنطرفش رفته مسافر نیست (طالبان از کتابخانه های خودشان احکام روزه را بطلبند که به آنها نخواهند داد و کتابهای بسیار دیگر).

این سن نه سالگی هم حد ترخص اسلام است همانگونه که در نقطه ای که صدای اذان خوب نرسید، آثار شهر بوضوح پیدا نشود کمتر از آن قبول نیست نه سالگی هم حد ترخص است که کمتر از آن قبول نیست و نه سالگی هم سن ازدواج نیست بلکه از نه سالگی هر زمانی بلوغ های جسمی، تناسلی و بلوغ صلاحیت قبول زناشوئی حاصل شد سن ازدواج است و اگر در سنین بالاتر نیز دختری که بداند یا آمیزش صدمه میبندد و اقدام کند حرام شمرده میشود.

آماری را دیدم که در فلان سال دختران سوئدی در سن ۱۸ و در چند سال بعد ۱۶ و در بعد بین ۱۳ و ۱۴ سالگی و امروز در ۱۲ سالگی به توالی و آرایش میپردازند و چه بسا این سن بلوغ مرد طلبی و شعله ور شدن شخصیت جذب و جلب مرد در زن آنقدر جلو بیاید که

همراه با بلوغ جنسی و قاعده شدنش شود و این از معجزات اسلامی است که سن نه سالگی را معین کرده و این پیش بینی را نموده و حتماً روز بروز دختران به این سن نزدیک میشوند و همینطور که مرکز اعمال تناسلی هرمونهای مربوطه در همان حدود سنین شعله ور میشود که مرکز پرستش آنها چندی جلوتر از آن روزی مرکز سائق مردخواهی و جلب جنس اول نیز به مرکز بلوغ دینی آنها نزدیک شود و بسیاری از مراکز دیگر بلکه همه مراکز بسوی مرکز پرستش کشش یابد و بشر در آن روز بفهمد که چرا پیامبران دین را مقدم بر همه چیز داشته اند و این سخن را من بدست تاریخ و شناخت علم میدهم تا آینده سخن مرا با تأیید ثبت و ضبط نماید.

اینکه میگویم بالاخره سن خود آرائی و پیرائی به ۹ سالگی می رسد امروز دارد حقیقت پیدا میکند زیرا ثابت شده پوسته مغزی در براه انداختن هورمونهای جنسی دخالت دارد و چون مغز دائم در پیشرفت است پوسته اش هم زودتر تحریک را بعلت تکامل شروع مینماید.

اسلام که دین زمان خودش نبوده و بارها من این مطلب را با ذکر آیاتی از قرآن برای مثال آوردم و در اینجا هم تعیین سن نه سالگی به عنوان سرآغاز دلیل بر جهانی و همیشگی بودن اسلام است.

اسلامی که قرآنش در روزگار شمشیر و نیزه میگوید ای مسلمان هر چه میتوانید نیرو تهیه کند (واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و ...) یک روز نیروی باز و روز دیگر نیروی منجیق نیروی باروت نیروی اتم نیروی هسته ای نیروی ... پایان جهان زندگی دسته جمعی

اسلامی که قرآنش در روزگار اسب سواری و خر و اشتر میگوید

برای شما مرکب هائی خلق میکنیم که راهها را بهم نزدیک کند و آنها از حد گذرنده و جائزند (و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوا و زینه و یخلق ما لا تعملون و علی الله قصد السبیل و منها جائز)

از حد دویدن و سرعت سیر انسان بیشتر از حد دویدن گوزن زیادتر از حد سرعت صوت سرعت نور ... پایان جهان زندگی دسته جمعی آری همین اسلام سن ازدواج را زمان رسائی و صلاحیت زناشوئی معین کرده و آنرا به نه سالگی رسانده ... پایان جهان فردی در پایان ناگزیر به ذکر این مسئله است که چگونه همه و همه پذیرفته اند (المولود یولد علی الفطره) را که نبی اسلام فرموده اند درست میباشد و هرگز از نوزادی بدآموزی دیده نشده و به آنچه موظف است عمل کرده است و همه نوزادان را می بینی همسانی و همتائی و همانندی دارند و هر چه بر سن آنها افزوده شود اختلافشان ظاهر و بیشتر میگردد تا زمان بلوغشان که مقصود، بلوغ مذهبی است این اختلاف جهش خاصی پیدا میکند.

یک گله گوسفند یا فیل یا هر حیوانی را در نظر آورید که همه بر خود کاری اند و بدآموزی از آنها دیده اختلافی چندان بین آنها وجود ندارد جز اختلافات وزنی و سنی و: و نوزادان نیز همینطورند با این تفاوت که نوزاد هر موجودی با نوزاد همان موجود تقریباً بهمان وضعیت است که نزد گله ها که حتی در سالهای آخر عمر هم در بین آنها هیچ اختلافی دیده نمی شود اما نوزاد آدمی که بر فطرت و همه یکسانی دارند در آخر عمر یکی را می بینی بطرف دوزخ سرازیر است و دیگری راه سعادت را پیش گرفته عاقبت خبری

را برای رسیدن به بهشت آرزو دارد یعنی اختلاف بین دو آدم به قدری شدید و عمیق است که متناسب اختلاف بین دوزخ و جنت و این از خواص آدمی است که هر چه بطرف ازدیاد سن پیش می‌رود اختلاف او با سایر هم‌نوعانش بیشتر می‌شود جز اختلافات وزنی و سنی و ... که جنبه حیوانی و بدنی دارد و بلا ارزش می‌باشد که تقریباً ثابت میماند.

سؤال اینست که ازدواج پسر و دختری که بر فطرت بیشتری پایه و اساس داشته و هورمونهای بدنی آنها نیز هر کدام را بطرف جنس دیگر می‌کشاند و این نیز بر فطرت است نسل بهتری تحویل خواهد داد یا فرد و زنی که اختلاف قابل توجهی بین آنها بوجود آمده و در سنین بالاتر ازدواج خواهند نمود؟!

شکی نیست چنانچه مدارج تمتع - ازدواج - نکاح در صورتیکه بر همان فطرت خود (و بر دستورات اسلامی که خود بر فطرت است) پیش رود نقش عمل نیز نزدیک تر به فطرت صورت تحقق یافته است و تمتع که نوعی اشتراک در حالت حیوانی است و قرآن (یا کلوا و یتمتعوا ویلهم العمل) دارد و (ذره‌م یا کلوا و یتمتعوا هم) دارد و به حالت حیوانی انسانها با تمتع اشاره می‌فرماید و ساختمان بدنی انسان نیز مؤید این مطلب که از ۳۵ سالگی به بعد در پسر ساختمان اسپرمها رو بکاهش می‌نهد و در دختران بین ۴۵ - ۵۰ بکلی ساختمان نطفه سازی تعطیل میگردد و لذا تمتع در هر سنی که اختلاف فطرتها کمتر باشد (یعنی در جوانی) بهره ورت و لذت بخش تر می‌باشد اما در چه سنی باید بعد از تمتع ازدواج را پذیرفت؟ از همان روزی که احساس شد اینهمه تشریفات و پسر و دختر را عقد کردن فقط برای آمیزش نبود ولی در چه

سالی باید بچه دار شد و مسئله نکاح را قبول کرد؟ پاسخ آن مورد تحقیق جهانیان است:

از طرفی ابراهیم و ساره که هر دو پیر شده اند تقاضای فرزند می نمایند و فرزندان خوب پیدا میکنند، زکریا در پیری دعا میکند و فرزندى به او داده شود که ولی او باشد و متوالی او دین آباء و اجدادی او را که توحید است نگهداری نماید و پسر خوبی به او داده میشود بنام یحیی

از طرفی هم آنچه مسلم است اینکه برای اشخاص خوب چون روز بروز در تکامل علمی و عملی و ایمانی اند و با ژنهای بهتر صفات ارثی بیشتر و بهتری به نسل تحویل میدهند فرزندان آخر نسبت به قبلی ها قابل توجه تر خواهند بود لذا نظر من اینست که اگر مسئله دین بمعنای واقعاً دین در نزد زن و مرد باشد از بسیاری ناهنجاریهای نسل که نزد پیران ازدواج کرده پیش آید نخواهد آمد و باز معجزه دیگر قرآن اینست که به ابراهیم و ساره و عده میدهد که علاوه بر داشتن فرزند (اسحق) این فرزند نیز نسل خواهد داشت (یعقوب) و من و اسحق یعقوب.

معجزه اینست که پسران دوران پیری که بیماری ژنتیک دارند چه بسا بلاعقب بمانند و خدا این را برای ابراهیم و همسرش شرح میدهد.

در برابر مسئله دینی و تشریحی فوق که نمونه آن از حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت زکریا علیه السلام دیده شد و در برابر مسئله علمی و تکوینی ذکر شده که زنهای پیر شده از صفات پسندیده در بالاتر بیشتر دیده میشود باز می بینیم که اسلام ازدواج در سنین هر چه پائین تر را که قابلیت ازدواج و زندگی

با یکدیگر را دارند سفارش کرده و نخست زادگان را امتیازی داده است و از لحاظ علمی نیز چه بسا پیدایش فرزند در سنین بالا- و پیری سبب پیدایش نسل منگولیسیم یا موف گردد؟! بدینقرار دخالت اوضاع و احوالی دیگر در پیدایش نسل مسلم میگردد که تابع قوانین و مقررات قطعی سنی نیست هر چند برای مراحل تمتع و ازدواج سنین کمتر متناسب تر می باشد.

اما آنچه قطعی است و در اینجا به عظمتش واقف می شویم دستوری است که در اسلام در برابر ازدواج داده و دختر و پسر را موظف میدارد که در انتخاب همسر مسئله ایمان و تقوا را در رأس قرار دهند بلکه همه چیز را در ایمان و تقوا جستجو نمایند و این بسی جالب است زیرا:

قرآن اگر میفرماید با همه مردم در کردار و گفتار نیکوئی کنید برادری را در اهل ایمان جستجو مینماید و انما المؤمنون اخوه از قرآن است و برادر یعنی دو نفر که ریشه از یکجا و از یک پدر و مادر دارند و هر چه آورده اند منشاء آنها یکی است و مگر ممکن است دو نفر باشد که در دو جور هدفخواهی بسر برد اما یکجور در غم و شادی شریک و برابر و برادر باشند؟

انما المؤمنون اخوه این معنا را نمیدهد که فقط دو پسر برادر باشند و دو دختر با ایمان خواهر نباشند بلکه هستند و اگر قرآن میفرماید کتب علیکم الصیام و ضمیر مذکور را می آورد که روزه بر شما (مردان) نوشته شد و واجب است زنان استثناء نمی شوند و آنها نیز باید روزه بگیرند و انما المومنون اخوه که مردان مؤمن برادرند و

خواهران مؤمن هم خواهند و اگر دقت شده باشد بهترین ازدواج آنست که چون دوره تمتعش گذشت و تحت الشعاع ازدواج قرار گرفت وقتی از شوهر یا زن یا خویشاوندان پرسیده می شود آیا عروس و داماد با یکدیگر خوشند؟

پاسخ میدهند هر دو نیکبخت شدند و مانند خواهر و برادر با یکدیگر زندگی مینمایند و لذا اسلام پایه و اساس را ایمان قرار میدهد تا مغز و مغز با یکدیگر بسازند که تحویل بهترین آمیزش پس از انقضای مهلت تمته و سپری شدن مدت بهره برداری لاشه های گرم از لاشه های گرم عادی می شود و بهمین دلیل این رسوائی غرب که حتی باید پسر و دختر در دوران آشنائی بطرز آمیزش یکدیگر نیز اطلاع حاصل نمایند تا بعدها اختلافی پیش نیاید اشتباه است و بین آدمها فقط زمانی اشتباه و اختلاف پیش نیاید که مغزها یکجور محصول بدهند و این محصول، محصور در ایمان است و کفر یکسان نداریم فسق یکسان نداریم راهها زیاد و سیل متفرق است و صراط مستقیم یکی است نور یکی است و در قرآن جمعش دیده نمی شود و ظلمات زیاد است و مفردش در قرآن نیست و لذا ایمان یکسان و برادرانه داریم و علت اینکه اسلام اجازه نمی دهد پسر مسلمان دختری کافر یا مشرک را عقد کند برای اینکه فاصله مغزشان خیلی زیاد است و اگر اهل کتاب بودند آنقدر نزدیک شده اند که هر چند خواهر و برادر نمیتوانند شد اما نمی توان خواهر و برادر رضاعی اشان دانست که هر دو از پستان توحید مکیدنی دارند متعه اشان کرد و اینها در مرحله تمتع اند و کافر و مشرک حتی بدرد این قسمت هم نمیخورند و اینک که وارد بحث

ازدواج با غیر مسلمان

بحثی کوتاه بجاست:

آری چنانچه گفتم برادری منوط و مربوط به هم مغزی است و هم مغزی در کفر ممکن نیست و در توحید است که وحدت ممکن است و لذا مغز مؤمن با مغز مشرک و کافر هرگز بحالت برادری در نیاید و یک زن و شوهر که بر اسلام و کفرند هرگز همانند برادر و خواهر زندگی ندارند.

(یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرٍ و اُنثی و جعلناکم شعوباً و قبائل تقریباً) تا اینجا آیه را بین انسان و حیوان میتوان تعمیم داد خدا همه را از دو جنس مذکر و مؤنث خلق کرده است و اگر انسانها را با جبار از دو نطفه ذکر و انثی آفریده و به اجبار هر کس را برادر یکی و پدر یکی و پسر یکی قرار داده تا در میدان لتعارفوا کارهای اجتماعی روبراهی داشته باشند حیوانها هم قبل از کلمه لتعارفوا از ذکر و انثی خلق شده اند به اجبار و هر حیوانی مجبور است کره پدر و مادرش باشد و عجیب آنکه از لحاظ تقسیم معیشت هم اگر خدا برای انسان میفرماید اَهُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَتِ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ وَ رَحْمَهُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ و زندگی رفاه و رحمت را بهره هر کس قرار دادن بدست توانای خود دارد حیوان هم یکی می شود اسب حضرت والا

که یک بیطار برای درمان و بهداشتش یک میرآخور برای غذا و تیمار و یک اصطبل دار برای نظافت و کارهای دیگرش در استخدامند و با هر غذا مقداری کشمش اعلا بخوردش میدهند و یکی هم می شود اسب گاربزی که باید روزی صد مرتبه گاله گاله از گاریز سنگ به بیابان بیندازد و با خار بیابان و کاه خشک بسر میرد و صد جای بدنش هر روز میله ای فرو رود که در سرعت گیری و بیشتر کار کردن دریغ نوزد و آدمهائی که شکمشان گنده است و بچه هائی که شکمشان باد کرده است، آن شکم گنده که برای فرزندش معلم و له له و دده و نوکر گرفته و این بچه که از گرسنگی شکمش باد کرده و همینکه در دست طفلی یک خیار سبزی را می بیند که میخورد از پدر چشم بحدقه فرو رفته اش پرسد بابا این چیست که این بچه میخورد و پدر جرأت نکند او را به بعضی قسمت های شهر بیاورد که بناست هر چه جز نان از دست بچه ها می بیند پرسد این چیست؟

خارج از برنامه تکرار کنم علی و فاطمه و حسن و حسین و فضه کلفتشان که سه افطاری را نخوردند و به مسکین و یتیم و اسیر دادند (و يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا) یک خاصیتش اینست که گرسنگی چنین با چند لقمه غذا جبران پذیر است اما صدای بچه ای چنان شنیدن که بابا این چیست فلان بچه ای میخورد آنقدر بدن را فیزیولوژیکمان بهم میزند که تا دم مرگ باید برایش جبران درخواست کرد.

دختر مسلمان بغیر مسلمان دادن در نزد تمام فرق مسلمین حرام است دختر غیرمسلمان هم برای پسر مسلمان گرفتن بالاخره منجر به

پیدایش نسل می شود نسل در برابر دو مغز که هر کدام هدفی دارند قرار میگیرد بالاخره شکم مغز یکی از آنها از گرسنگی یا از پرخوری متورم است نسل هم قادر به تطهیر این عوامل و با درمان این درد نیست نیروی مغزی خود را در راه تحصیل هدفی دیگر بکار می اندازد که نه پدر مخالف باشد نه مادر و اینکه اهل کتاب را میتوان گرفت آن هم نه بعقد دائمی (بلکه موقت) برای قرار دادن نسل در برآیند دو نیرو است که همانند مشرک و کافر نیست که یکطرف خدا با پدر باشد و طرف دیگر که اصلا با مادر در توحید نباشد و اینک اهل کتاب اگر در غیر خدا در اختلاف است درباره خدا تا حدودی به نسل خود تجاوز نمی نماید لا-جرم در برابر پدری که مادر را موقت پذیرفته و اینک برای همیشه نگهداشته (یا خدای ناکرده رها کرده) و اگر نگهداشته نسل متأثر از عاطفه بزرگوارانه پدر است و در صورتیکه رها کرده پدر از او مراقبت مینماید یا بعلت مذمتی که از ازدواج با غیر مسلمان شده خدای ناکرده بدست مادر غیر مسلمان داده میشود که در هر صورت ازدواج با غیر مسلمان اگر دختر مسلمان و پسر غیر مسلمان است حرام و در صورتیکه دختر غیر مسلمان و پسر مسلمان است کافر و مشرک حرام و اهل کتاب بحالت عقد موقت آن هم در مورد سرزنش است.

از آیه شریفه یادم آمد:

و تنزل مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا.

چند سؤال در اینجا طرح میشود اول چرا کلمه مؤمن را در برابر

کافر نیاورده بفرماید و لا یزید الکافرین الا خسارا بعد چرا کلمه مظلومین در برابر ظالمین نیاورده بفرماید ما هو شفاء و رحمه للمظلومین؟

چرا برای اهل ایمان دو خاصیت ذکر کرده: شفاء و رحمت، برای ظالمان فقط زیان را مطرح می سازد؟

چرا در برابر شفاء و رحمت، نعمت را نیاورده و خسران آورده یا چرا در برابر خسران نفع را نیاورده و شفاء و رحمت را آورده است؟

سؤال اول را باید گفت ایمان و کفر، نور و ظلمت انفس اند و نفس هر مؤمنی را قرآن شفا و رحمت است شفای جسمش و رحمت جاننش اما این انسان همینکه کافر شد چیزی جز سود و زیان تصویری ندارد و در یک مسئله کوچکی هم به دل کفر ورزید و آن را به عمل در نیاورد گناهی بر او نیست اما همینکه این کفر که قوه درونی است خواست انفس به آفاق بیاید و تبدیل به فعل شود یا بصورت گفتار یا کردار تحویل محیط داده می شود و چون کفر قوه ای است برخلاف فطرت آنچه را تحویل محیط می دهد آن هم برخلاف فطرت بوده و هر چیزی که در مکان یا زمان خودش بکار نیاید یعنی هر چیزی بر فطرت انجام نگیرد ظلم است پس آنکه قرآن ظالم را مقابل مؤمن آورده معجزه ای است که در عین حال می خواهد نشان دهد قوه ای از ایمان در دل روشن شود اجر و ثواب دارد ولو آنکه به فعل در نیاید اما کفر همینکه به فعل تبدیل شد که نامش ظلم است عذاب در بر خواهد داشت

اما چرا کلمه مظلوم را در برابر ظالم نیاورده است برای آنکه در بسیاری موارد مظلوم هم ظالم تراش است و به بین که چون ابراهیم را خدا امام قرار می دهد و درخواست میکند فرزندانش هم امام شوند

پروردگار میفرماید: لا ینال عهدی الظالمین - ظالمان از ذریه ات امام نمی شوند و این حتی دلیل عصمت پیامبر و امام است که نباید حتی یک مرتبه هم ظلم نکرده باشد زیرا کسیکه یکی را بکشد قاتل است صدها نفر را هم بکشد قاتل است یکمرتبه ظلم هم ظالم است و فقط کلمه مظلوم در قرآن برای مواردی آورده شده است که ظالم معین و در برابرش قرار دارد و مظلوم ظالم تراش معرفی می شود مثلاً و من قتل مظلوماً ...

سؤال دوم که چرا برای اهل ایمان شفاء و رحمت و برای ظالمان فقط زیان را مطرح می سازد.

قرآن هم هدی و رحمت است و هم شفاء و رحمت آن هم برای اهل ایمان؛ شما اگر مذهبی نباشید و به مسجد بروید فرصتتان نیست از آنجا فرار کنید و اگر مذهبی هستید و به مجلس ناسازگارتان بردند حوصله تان سر میرود که حتی چند دقیقه در آنجا بمانید حال این چراغ پر نور درونی که از نور ایمان روشن است چگونه میتواند با آیاتی که در طول عرصه ایمان وارد می شود جایگزین شود و برعکس ورود آیاتی که بشارت می دهد و انذار می نماید به دل تاریک جز خرابی و خسران کاری نمی کند و در برابر کار ظالمان نیز زیان و ضرر است به بین دانشجویانی که در مرز کفر و ایمانند وقتی استادشان از طریق علمی دست و پا میزند تا فریبشان دهد و مذهب را طرد کند چقدر مسرور می شوند زیرا اینها میخواهند بعضی کارها بکنند که از مذهب میترسند و چه بهتر که مذهب که اینکه دیو هیولائی برای آنها و سد راه شهوت گردنشان است از طریق علمی! که تصور می کنند

همه اش نزد استاد است از سر راهشان کنار زده شود.

شفاء رحمت چرا دوتاست و خساراً یکی؟ اگر به دعای ماه رجب که خواندنش را بعد از هر نماز دارید توجه کرده باشید مشابه همین مسئله را دارد... *أَعْطِنِي بِمَسْئَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ جَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ وَ اصْرِفْ عَنِّي بِمَسْئَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ شَرِّ الدُّنْيَا وَ شَرِّ الْآخِرَةِ* به بین که خیر دنیا و جمیع خیر الاخره را خواسته اید و درخواست دوری از جمیع شر دنیا را نیز مینمائید اما شر آخرت جمیع ندارد و یکی است و آن آتش دوزخ است نه کلمه نور در قرآن جمع دارد نه نار و هم نور یکی است و هم آتش یکی است شفاء و رحمت از ناحیه قرآن برای مؤمن است که هم انحرافات مادی و معنویش را قرآن از بین برد و هم پس از آن مورد رحمتش قرار دهد اما ظالمان چه؟ فقط از زیان میترسند و هر بدی به آنها برسد زیان است و دوزخ این ورود قرآن به دل مؤمن است و فرقی نمی کند اگر چیزی همانند قرآن باشد ان شفا و رحمت برای مؤمنان است و خسران جهت ظالمان و سنت رسول الله و آنچه را ائمه اطهار گفته اند همه و همه بر همین قیاس و سنجش با آدمی سر و کار دارند.

این حالت پذیرشی و استعداد اگر تعمیم داده شود قبول خواهیم کرد که مکانیسم دوست دانست مؤمن، مؤمن دیگر را چگونه است و چرا قرآن انما المومنون اخوه میفرماید و همه مردم را برادر یکدیگر نمیخواند زیرا بنابر آنچه گفتیم این قرآن و محمد و علی و فاطمه و هر اهل ایمانی و وابستگان به آنهاست که شفا و رحمت برای مؤمن است و زیان برای ظالم و ظالمی که از زیان میگریزد هرگز

حاضر نیست کسیکه به او زیان میرساند به برادری قبولش نماید و مؤمنی که شفا و رحمت مؤمن دیگر است برادر اوست و هر دو دارند از یکدیگر تقویت می شوند و برادری چنین است و اینکه اسلام اصرار دارد دختر را برای ازدواج در برابر جوانی که اهل ایمان است معطل نگذارید همین است که اینها پس از چند صباحی که مرحله تمتع گذشت خواهر برادر یکدیگرند.

اینکه قرآن میفرماید در اثر ازدواج: مودت و رحمت بین زن و شوهر بوجود میاید: آندو برای یکدیگر چون لباس یکدیگرند؛ در نتیجه ازدواج به یکدیگر آرامش می یابند و حتی اینکه میفرماید *إِنْ يَكُونُوا فُقَرًا يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ* و وعده سود بردن و غنی شدن را میدهد همه و همه در دو کلمه شفاء و رحمت جمع است.

اینها که من میگویم پروازهای تخیلی نیست از قرآن است از اسلام است و برای انسانهایی که فاقد صفات انسانی اند نگفته اند و نمیگویم البته توجه فرمودید که ازدواج کسیکه مورد شفا و رحمت قرآن قرار میگیرد یا کسیکه قرآن او را خسار است مروارید و شن قاطی کردن است که شن مروارید ضایع کن است و این حالت پس از اتمام دوره تمتع پایان دورانی که لاشه های گرم و سوزان بهم رسیده که اینک از مسند جذبه های حیوانی بزیر کشیده میشوند برای هر دو طرف محسوس و باور کردنی است.

ازدواج با سادات

نه قبل از اسلام مکتبی چنین آمده و نه تا پایان جهان خواهد آمد:

شما دو آیه قرآن را در کنار یکدیگر بگذارید و فکر کنید آیا راست میگویم یا نه.

یک آیه ۳۶ اسراء است که میفرماید: از چیزیکه برای تو روشن نیست پیروی نکن.

دوم آیه ۱۴۶ بقره میباشد که: پروردگار کتمان کنندگان حقایق را لعنت کرده است.

وقتی بخواهند مردم را استعباد کرده عبد و برده خود نمایند آنها را از فهم و عقل و تفقه دور میدارند و حقایق را پرده پوشی میکنند اما اسلام در این دو آیه هم آزادی داده است هم به تصمیم آدمیان احترام گذارده است و هم به انسان عظمت داده و او را برای درک حقایق استقلال قائل شده است.

از روزیکه آدم را خلق فرمود به او گفت و لا- تَقْرَبَاهِذِهِ الشَّجَرَةَ نَزْدِيكَ این درخت مشوید نه تو نه همسرت نه مرد نه زن هیچکدام درختی که میوه اش معرفی شده نمیخورند درختی که نامش برده نمیشود که چه درختی است نه خودش شناساست نه میوه اش (و قرآن سخنان جالب و اعجاز آمیزی دارد مثلاً در سوره یوسف که میفرماید: اِنِّي اَعْصِر

خمرا - خواب دیدم خمرم میفشارم نمیفرماید انگور میفشارم و نکته ای است که قبلا شرح دادم) پس میروود و میخورد و انسان نباید اجازه دهد چیزی ناشناخته به جسمش وارد شود و نه به جاننش (و اینکه امام فرمود آن درخت نیک و بد بود یعنی نباید وارد جاننش هم بشود) بهر صورت انسان نیازمند شناخت است که بداند با چه روزی و چه محیطی و چه فردائی و حتی چه درختی سرو کار دارد اما درباره گذشته فقط باید عبرت بگیرد و عبرت از این بگیرد که اقوامی شناخت نداشتند و فردائی سخت و پر رنج و عذاب در انتظارشان بود و به آنها رسیدند اینکه در پشت جلدهای کتابهای نسل می نویسیم گذشتگان ما گرفتار اعمال خودند این عبرتی برای ماست که ما هم چگونه در فردائی که در گذشته ایم گرفتار خواهیم بود و آیندگان یعنی نسل گرفتار اعمال ما هستند زیرا مائیم که محیط را آماده میکنیم تا در آن زندگی کنند و متاثر از محیطی که ما ساخته ایم شکل و وضع و حالت گیرند و انتخابی برای آینده سازی بسیار خوب بهتر از توجه به دو آیه مذکور نیست که حقایق را کتمان نکنیم و از چیزهاییکه بر ما حقیقتشان روشن نیست پیروی اش ننمائیم.

وقتی برای شما در جلد ۲۲ بین پیامبر و نابغه بیش از یکصد و ده فرق می آورم و مینویسم چه کسی میتواند همه آنها را رد کند و اگر کسی حتی یکی از آنها را پذیرفت پیامبران را پذیرفته است آیا روشنگری نیست و نباید از پیامبران پیروی کرد و آیا پرده برداری از حق نمی باشد و نباید آنرا پذیرفت؟

اگر حق پذیرفته است و پیروی از او با شناختی که حاصل شده

قبول است چنانچه کسی تحت تأثیر اندیشه ای دیگر غیر از آنچه پیامبران الهی آورده اند قرار گرفت برای آدمی بحران نیست
تأسف نیست درد نیست؟

آیا شما میدانید پس از این دنیا جهان دیگری هست؟ مسلم خواهید گفت نه میدانیم هست نه میدانیم نیست آیا شما میدانید
آنهمه پیامبران الهی آمدند فلاسفه آمدند حکما آمدند دیگران آمدند همه گفتند پس از بسته شدن پرونده زندگی این جهان
باز پرونده ای برای زندگی دگر مفتوح می شود؟ مجبورید بگوئید همینطور است.

پس دنبالش بروید و روشنش کنید که این بزرگترین مسئله زندگی است شما که در رحم مادر شاید می فهمیدید دست و پا و
چشم و گوش که دارید باستثنای ناچیزی از آنها بقیه برای اینست که دنیای دیگری را بشناساند و در رحم آنها بکارتان نمی
آمدند و اینک نیز اینهمه فهم و فکر و عقل و تفقه و تدبر و توسم و ... برای آدمی که فقط از ناچیزی از آنها استفاده می
شود بقیه برای اینست که دنیای دیگری شناخته شود و مگر نمی دانید که ثابت شده است قسمت اعظم نیمکره های مغز عاقل
اند و کار خودشان را انجام نمی دهند؟ انجام نمی دهند و می فهمید پیامبر چیز دیگری است نابغه چیز دیگر اگر همه مغز
کارش را انجام دهد چه؟

شما اگر هیچکدام از اینها را نپذیرید کامپیوتر و قرآن را که در جلدهای قبل آوردم خوانده اید؟ اگر نخوانده اید بخوانید و
این را هم بیاد داشته باشید: همانگونه که بیش از یکصد فرق نابغه و پیامبر را آوردم و گفتم اگر راست میگوئید همه اش را رد
کنید و کسیکه یکی

از آنها را بپذیرد نه همه اش را پذیرفته است که پیامبر با نابغه فرق دارد و آن چیز دیگری است و این چیز دیگر.

درباره کامپیوتر و قرآن هم همینگونه میگوییم:

بخوانید و بعد فکر کنید آیا اگر همه و همه انس و جن جمع شوند که همانند یک سوره این قرآن را بیاورند میتوانند؟ با توجه به اینکه همه پیامبران و اوصیای پیامبران هم جزو این جمعیت اند.

آیا نوشتن انشائی یا یک سطری که از غیب و آشکار خبر بدهد، پیشگوئی کند دستور تغذیه جسم و جان بدهد از آسمان و زمین بگوید از باستان شناسی و مردمانش از آسمان و ساکنانش و از آینده و نسل در آن از قضاوت و امارت و حرام و حلال و ... از همه بگوید از اصول دین و فروع دین و با وجود این هم فصیح باشد و هم بلیغ و مهمتر آنکه طول متوسط بلندترین آیاتش نیز رو به افزایش باشد و هر سال مساوری سال قبل به آن اضافه شود و مهمتری مهمترها که حروفش بر شماره باشد و با دو شماره (حروف کلید سوره ها بسم الله الرحمن الرحیم - شمارش سوره ها) نسبت عدد صحیح داشته باشد آخر کدام جمله ای را میتوان تا این حد مقید ساخت و شرایط در آن گذاشت و بکمک انس و جن آنرا آورد.

کافیست که شرط آخری عنوان شود که باید در فلان سطری از انشاء که معنا دارد و فصیح و بلیغ از فلان حروف آنقدر باشد که بر دو عدد قابل قسمت باشد مگر ممکن است چنین سطری را نوشت و لذا مجبورید بپذیرید این کتاب از طرف مردم نیست از طرف کیست؟

بگردید پیدا کنید مسلمانها که صاحبش و گوینده اش و منشاء صدورش را میشناسند که خداست.

اگر آمد و پذیرفتید که قرآن از طرف خداست و قبول کردید که مانند حتی یک سوره اش را کسی نمیتوان آورد توجه فرمائید که کوچکترین سوره اش که تقریباً بیش از یک سطر نیست سوره کوثر میباشد سوره ای که به رسول گرامیش وعده میدهد کثرت اولاد عطا کند و با آنکه فرزندان داشتند و از دنیا رفته اند (و بعقیده نویسندگان ابراهیمشان را کشته اند) و تنها یگانه دختری برای او باقی مانده که پس از رحلتشان در قید حیات بوده و از لحاظ حساب ظاهر وعده کثرت اولاد به چنین کسی جور در نمیآید ولی به تجربه می بینیم با آنکه امویان و مروانیان و مخصوصاً عباسیان در کشتن سادات دریغ نکردند هم اکنون ذریه آنحضرت در سراسر جهان بسیار و پراکنده اند.

نه تنها شیعه داستان زیر را نقل میکنند بلکه علمای عامه نیز آنرا آورده اند و از جمله ابن حجر که ناصبی است (الصواعق المحرقة صفحه ۱۳۸) که عمر به ام هانی خواهر حضرت علی یا به صفیه عمه نبی خاتم گفت إِنَّ قِرَابَتَكَ مِنْ مُحَمَّدٍ لَا يُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً (خویشاوندی تو با محمد ترا از چیزی بی نیاز نمیکند و فایده ای بحالت ندارد) وی به رسول الله آنرا عرض کرد حضرت به مسجد آمده فرمود چه چیز سبب شد که برخی خیال کنند خویشاوندی من سودی نمیرساند هر سبب و نسبی در روز قیامت بریده میشود مگر سبب و نسب من و رابطه خویشاوندی من در دنیا و آخرت باقی است و همین ابن حجر اضافه مینماید که پیامبر

فرمودند بخدا سوگند در دلی ایمان وارد نمیشود مگر وقتی که مرا برای خدا و برای خویشاوندی من دوست بدارد.

و بارها درباره کلمه فهو لکم که در آیه مودت ذوی القربای رسول الله است بحث کرده ام که چگونه و چرا قرآن میفرماید این مودت شما نسبت به ذوی القربای نبی خاتم به نفع شماست و در جلد‌های قبل آنجا که در خمس بحثی دارم ملاحظه فرمودید که به مطلب تازه ای برخوردید و آن اثبات این حقیقت بود که وضع مقررات خمس چیزی جز پذیرش افراد خمس دهنده در زمره فرزندان خودشان نیست و اینک اضافه نمایم هیچ نسلی نمیتواند فارغ از فراورده های آباء و اجدادی باشد و این قضیه را نیز قبلاً گفتم که رسول خاتم را پیامی دادند که فلان جوانی وصیت کرده انبار خرمایش را بدست مبارک بفقرا بدهند حضرت عمل فرمودند و در آخر یک دانه خرماي خشک گوشه افتاده را برداشتند و به حاضرین گفتند بخدائیکه جان محمد در ید قدرت اوست اگر جوان همین یک دانه را خودش انفاق کرده بود بهتر از اینهمه بود که من انفاق کردم آری کار پیامبران نیکی و انفاق است و اگر جوانی انفاق کرد علاوه بر آنکه تبلیغی شده است چنانچه زنده مینماید ژن تقویت شده اش در سخاوت و انفاق به فرزندش میرسید و تا دامنه قیامت ادامه می یافت به بین چگونه ژن دینداری و حق طلبی در سادات به ارث رسیده است همه از سادات بودند و چند نفری نیز مادرشان یا مادر بزرگشان از سادات و احقاق حق کردن را هر چه به پیامبر نزدیکتر میشویم از طرف نزدیکان معظم له

بیشتر می بینیم.

این نیز از فرمایشات آنحضرت است (لا- تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلِيَّ الْحَقَّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) (۱) و این حدیث که فرزندان کسانی که احقاق حق میکنند تا قیامت ظهور دارند و کلمه ظاهر آورده تنها معنایش زنده بودن و موجود بودن نیست و اگر به فرق ظهور و خروج که قبلاً آوردم که ظهور انقلاب عقیدتی است و خروج انقلاب سیاسی توجه میفرمائید که پرچمداری حق و انقلابات عقیدتی نیز همیشه با احقاق حق کنندگان است تا دامنه قیامت و چه کسی بیشتر و بهتر از اولاد رسول الله و سادات پرچمداری و اسلام پناهی داشته اند؟

رسول الله بارها فرمودند نسل پیامبران در فرزندان آنهاست و نسل من در فاطمه است و برای علی همین بس که پیامبر میخواهد نیمی از صفات جدا شده و نیمی از نطفه علی با نیمی از نطفه فاطمه که یگانه فرزند خودش است یعنی نیمی از علی و نیمی از خودش برای وجود مبارکشان نسل سازی و سازمان بخشی فرزندانش الی یوم القیامه را داشته باشد و این با وعده ای که خدا به رسول الله داد انگاه که بیکدیگر گفتند محمد فقط دختری دارد و لذا پس از مردنش چیزی و کسی از او نخواهد ماند و سوره کوثر و بشارت به کثرت اولاد آنحضرت نازل شد و سادات علاوه بر آنکه در قلمرو میراث بری ژنهای محمد و علی و فاطمه اند مشمول عنایت آیت الهی انا اعطیناکم الکوثر نیز قرار دارند.

نمیدانم آیا به این مطلب توجه شده است که آوردم در زمان نوح مردم در برابر زحماتش پیشنهاد کردند مال به او بدهند و این آیه قرآن است و در برابر پیامبران بعد بجای کلمه مال کلمه اجر را آوردند و همه در جواب گفتند ما از شما چیزی نمی خواهیم و اجر ما با خداست اما پیامبر اسلام را خدا میفرماید مودت ذوالقربایش اجری است که بنفع شماست و چون به حضرت نیز پیشنهاد می شود در برابر زحماتش اجر و مزد بگیرد میفرمایند اجر من مودت به ذوالقربای من است و اینکه نوشتم آیا به این مطلب توجه شده است یا نه اینکه: آیا موده فی القربا چیزی جز اشاره به جهانی بودن و همیشگی بودن اسلام است اندکی فکر و دقت بسیار برای شما جالب خواهد بود.

برای آنکه اسلام همیشگی و جهانی باشد باید خونی از محمد که در عروق فرزندانش است بهنگام تحریف دین بجوشد و جوشید و کسانی چون ابن خلدون در کتابشان گفتند: خون فرزندان پیامبر در هر سرزمینی بر زمین ریخته شد آری تمام کسانی را که رسول خاتم بنام امام، خلیفه، امیر، نقیب، وصی، وارث بعد از خود معرفی کرده بودند (باستثنای محمد بن الحسن المهدی ارواحنا فداه) و بسیاری از اولادان و نوادگانشان همه و همه را کشتند. عجیب است که شیعه و سنی بحساب حقشناسی و براتکاه آیات و اخبار سعی داشته اند که سادات را محترم بدانند تا جائیکه نور الدین سمهودی شافعی گوید:

هر ذریه ای از پیامبر پاره جگر پیامبر است یعنی از فاطمه است که بضعه رسول الله میباشد ولو آنکه فاصله زیادی با پیامبر داشته و

نسل های زیادی تا به او رسیده باشد. هر کس در این باره تأمل کند در دلش انگیزه احترام و بزرگداشت نسبت به سادات پیدا میشود و از دشمنی با آنها دوری خواهد کرد (۱) و ابن حجر معروف گوید:

هر کس کاری در حق فاطمه کرده باشد باتکاء سخن رسول خدا اگر او را آزار رساندن به فرزندان و ذریه اش آزار دهد. (۲)

بدون شك آنها که زحمات محمد و علی و فاطمه را نادیده نمی گیرند چون دسترسی به آنها ندارند که ناچیز حقشناسی بجای آرند به فرزندانشان احترام میگذارند شما اگر معلمی داشتید که واقعاً برایتان دلسوزی کرده و اینک در میان شما نیست نسبت به فرزندانش چه احترامی قائلید معلمان را با رسول خاتم به نسبتی که باید سادات را محترم بدارید بسنجید. درست است که بر مزار استاد میروید و احترام میگذارید ولی استاد درباره شما از فرزندانش چه میخواهد؟

شیعه در این عصر در احترام گذاردن به قبور پیامبران و امامان تقریباً قصوری نمیورزد حتی در اظهار به زیارت امام زادگان و نواده های امام کوتاهی نمی کند اما در بزرگداشت از سادات دو دسته شده اند که باید به دسته اخیرشان گفت بخدا قسم در بین سادات و حتی بین غیر سادات همین الامن کسانی در قید حیانتند که بر بسیاری از امام زادگانی که زیارتشان میروید فضیلت دارند و اینها همان کسانی هستند که پس از مردنشان امام زاده اتان می شوند!! چه رسد بکسانی که با فاطمه دختر پیامبر وصلت کرده اند و به بهانه هائی که

۱- الغدير جلد ۷ - ۲۳۲ - ۲۳۳.

۲- الغدير جلد ۷ - ۲۳۲ - ۲۳۳.

ریشه ای جز در منجلا ب ندارد با ذریه زهرا آنچهان میکنند که همانند مادرشان زهرا استماته کند و مرگ از خدا طلب نماید و چون رسول خدا به او بفرمایند که تو اول کسی هستی که بمن ملحق میشوی مسرور گردد. بخدا قسم اگر کافر و مشرک هم زندگانی محمد را بخواند و کارهای حضرت که برای صلاح و خیر بشریت انجام داده بداند هرگز با فرزندان پیامبر آنچهان نخواهد کرد که از صدر اسلام تا کنون کردند و خواهند کرد.

حضرت سجاد پس از واقعه کربلا و اسیری رفتن بشام چون بمدینه وارد شد قسم خورد اگر رسولخدا به این مردم سفارش کرده بودند که به آنچه در استطاعت دارند ما را آزار دهند بیش از این نمیتوانستند کرد و آن مردی که امروز زهرا را به بهانه کم بود جهاز میزند و از خانه میراند و خاندانی از سادات را مضطرب میدارد فقط زمانه او را به تأخیر انداخته که در زمان یزید نبوده است.

اعراب صدر اسلام با آمدن محمد بسطیحی بالا آمدند که هنوز هیچ گروهی از آدمیان چنین جهشی را نداشته است در عوض بسیاری از آنها با اولاد پیامبر و حتی با یگانه دختر پیامبر چنان کردند که دلهای با عظمت و باتقوا می تواند در این عصر مرهمی به جبران برای دل آزرده محمد باشند.

مردم زمان به سربازی که شناسنامه اش دیده نشد احترام میگذارند این یگانه دختر رسول خداست که قبرش معلوم نیست کجاست این دامادش و جانشین علی است که تا زمان هارون الرشید قبرش معلوم نبود کجاست این سبطش حسین است که سرش معلوم

نیست کجاست شما سرباز گمنام هر چه بخواهید در بین اولاد و ذریه فاطمه یافت می شود همان فاطمه ای که خدا وعده داده است ذریه اش را بسیار کند و در نتیجه کسیکه مایل به راست آمدن وعده الهی باشد با ذریه رسول خدا وصلت می کند و وسیله ای می شود که خون محمد رسول الله در تن فرزندان شان جاری گردد و عرق علوی و فاطمی در نسلش دویده شود.

اجازه زن اول و تعدد زوجات

هر جامعه ای باشد چه در غرب و چه در شرق، معتقدان به شرق و مقلدان غرب و هر کس مسئله ازدواج در بین خودش و خاندانش مطرح است دست مرا بگیرد و نزد خدمتگزاری بیاید که تازه در بهداری و بهزیستی استان ما استخدام شده است مملکت ۲۳ استان دارد از بزرگترینش استان خراسان گرفته بهداریش را حساب کنید به یزد که میرسد و ریفش نمره بیست میگیرد و احتمالاً بعد از بیست سال حساب کنید بهداری این استان هم ده ها اداره داشته باشد و ده ها مرکز بهداشتی درمانی یک مستخدم جدید الاستخدامش در یک واحد آنهم حقیر را در نظر آورید که بر اصول مورد تأیید بزرگان پزشکان ایراد بگیرد با یک طلبه مقدماتی از مرجع اشکال کند آنوقت است که باید گفت گرفتاری بزرگ آدمی انواع دارد و یکی از آنهاست که مجبور شود دنبال حرف احمقی را بگیرد که فاصله اش با اسلام هنوز بیش از فاصله بین یک طلبه با مرجع بلکه با امام است.

غالباً اگر یک احمق با آدمی سخن گوید گرچه هجوم علمی ندارد اما در داخل بدن شنونده هجوم فیزیولوژیکی بوجو میاید زیرا باید بدینوسیله قدرت تحمل در خود بوجود آورد.

پذیرش این سخن که اگر اسلام هم متوجه بود و بیشتر درون این جامعه های گوناگون غور و دخالت کرده بود مسلم میگفت گرفتن همسر دوم باید با اجازه همسر اول باشد و سوم با اجازه اول و دوم، و چهارم با اجازه اول و دوم و سوم اما اسلام در این زمینه توجهی نداشته است و در طرح وی اجازه از زن گرفتن و زن را بحساب آوردن دیده نمی شود یعنی اصلاً ممکن است اسلام در این عالمها نبوده است و برای پاسخ به چنین سؤال ناپخته ای آن هم از کسی پرسیده شود که نمونه های بسیاری از اعجاز علمی اسلامی در یکصد و ده جلد کتابهایش که اینک سی و چهارمین آن در دسترس است دیده می شود و با وجود این در گوشه ای از فرهنگ و معارف اسلامی خود را طلبه ای تازه وارد احساس مینماید عجیب تر بنظر میاید و اینک سوال نویسنده اینست که راه رهائی از چنین سخنانی چیست که هر کس برای خودش تصویری کند و همینکه خیال کرد چهره ممتازی در یک قلمروی دارد و در همان زمینه اظهار نظر نماید در صورتیکه هنوز برای درست خریدن یک کیلو سبزی و درست خوردن آن عاجز است!

آری این هم در پایان تعدد زوجات سؤالی بود که پیش آمد: اگر اسلام به زن ارزش داده بود بلکه اگر برایش ارزشی قائل بود به او هم در یک مورد اجازه میداد که کاری را تاوی نپذیرفته، پذیرفته نشود و زن دوم گرفتن را مشروط به اجازه زن اول میکرد.

جالب اینجاست که پدر سؤال کننده و جواب دهنده تا مادرشان اجازه نداده عقد نشده اند و بدون اجازه زن هیچ پذیرفته نشده است ولی برای اینکه توجه ایشان را به موردی مشابه آنچه از آن خوشحالی دارند که تجویز شده و در اسلام نیست و آن هم اجازه زن است برای ازدواج زن دیگر باید بگویم خواهرزاده و برادرزاده زن هر شخص حرام است ولی همینکه زن اجازه داد ازدواج از حرمت ساقط میشود؛ از اینقرار نه تنها اسلام در این عالمها وارد بوده بلکه مسلمان نماها باید سعی کنند قدرت خود را توجیه دینی نکنند و اگر قلمی، قدمی، دمی، در میگذارند برای مبارزه با حق پس انداز نمایند که هر کس در سن بازنشستگی یک نگاه بررسی به پشت سر خود میکند؛ امان از آنوقتی که به بینند برای تیمسار شدن، برای مدیر کل شدن، برای وزیر شدن چه بسا دردمندان و حاجتمندانی که از خانه با هزار دل و امید که گره مشکیشان باز شود نزد آقا آمده اند و هنوز به حد و مرز دفتر سکرترشان نرسیده که با دل شکسته و مأیوس برگشته اند این تیمسار این مدیر کل این وزیر که اینک همه را گذاشته و گذشته و به مقام دیگری نزدیک می شوند که قرآن میفرماید *وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى نَفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَبِإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ* آری به مقام ربش نزدیک شده اما در پشت سر خود جز مستی خاکستر چیزی بجای نهاده نمی بیند او می بیند خلقت همه چیز تکرار میشود جز خلقت آدمها او می بیند که هر چه تصمیم و تغییر فرماندهی است بدیگران سپرده می شود و همانگونه که مجبور به آمدن از مادر غذا بدش بود مجبور برفتن از زمین غذا بدش است او می بیند هر چه را

دیروز جهان

خاک به او داده امروز از او پس می گیرد در عوض هر چه را نیز از انرژیها دیروز وی به جهان داده است فردا به او پس خواهد داد فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شراً یره و هرگز نمیتواند جز در برآیند انرژیهای خود بخود آورنده در جهت دیگری طی طریق کند و بدانحال کسیکه خدمتگزار یک درمانگاه کوچک یک آبادی تابع دهی باشد که ده تابع قریه و قریه تابع شهرستان و شهرستان تابع استان و آن استان هم کوچکترین استان باشد و آنوقت به اصالت مسائل بهداشتی ندانسته بدون رعایت ادب و احترام در کنار دسته جاروئی که باید بدست گیرد ایرادش را بسوی یک استاد محقق پزشکی رها کند.

با زانی که نمیتوان ازدواج کرد

برای چندمین بار تکرار می شود که پروردگار میفرماید ما شما را خلق کردیم از ذکر و انشی و جعل کردیم شعوب و قبائل برای خودخواهی برای شناخت برای علم و این لتعارفوا که قرآن میفرماید و سخن خداست به معرفت درباره علم نسب شناسی محدود نمی شود بلکه هر چه در قلمرو ایجاد ناشی از ذکر و انشی است و هر چه زمینه شعوب و قبائلی دارد در این میدان «لتعارفوا» وارد است شما را خلق کردیم از پدر و مادرتان و هر کس را قرار داده ایم از چه شعبه و قبیله ای باشد پس علم ازدواج علم جنین شناسی و علم مربوط به شعوب و قبائل هم در قلمرو «لتعارفوا» است.

آنچه را قبلا- نگفته ام اینکه شعوب و قبائل هم دو کلمه جالبی است که یکی بیشتر جنبه خویشاوندی نسبی و قبائلی دارد و دیگری زمینه خویشاوندی سببی و قومی و قدرت خلقت همانگونه که در ذکر و انثی بهره اش بیشتر به انثی میرسد قدرت اجباری از خویشاوندی نیز بیشتر به درم و قبائلی بهره میدهد و باز این هم از معجزات قرآن است زیرا از پدر و مادر آمدن و از شعوب و قبائل بودن همه جبری است اما جبرها همه یک نیرو ندارند ما مجبوریم عمر بگذرانیم و سیطره گذر عمر اجازه یک لحظه دخالت بمانمیدهد و مجبوریم غذا بخوریم اما آن زور اجباری گذشت عمر را ندارد اینجا هم مجبوریم پدر پسرمان و برادر برادرمان باشیم اما قدرت این قسمت بیش از اجبار خویشاوند بودن سببی است و آنچه اجبار ندارد و در عملکرد آن آزادیم و بهمین جهت که آزادیم تا آنرا داشته باشیم بارها کنیم تقواست و بهمین جهت ان اکرمکم عندالله اتقیکم را آورده است اما یک مسئله در اینجا طرح میشود و آن ازدواج با محارم و بیگانه است که در جلد ۲۱ به تفصیل شرح دادم و استقبال شایانی از آن شد اما یک مسئله اش ماند که چه کسانی را نمیتوان بهمسری گرفت و ازدواج با آنها حرام است؟

زن شوهردار زن مشرک یا کافر - زن پنجم برای کسیکه چهار زن دائمی دارد

زنانیکه بواسطه خویشاوندی نسبی ازدواج با آنها حرام است و زنانیکه بعلت خویشاوندی سببی نمی توان با آنها ازدواج کرد.

از خویشاوندان نسبی: مادر - مادر بزرگ پدری - مادر بزرگ

مادری - دختر و دختر دختر و دختر دختر دختر - همینطور هر چه پیش رود.

دختر پسر و هر چه پیش رود یا باصطلاح پائین رود.

خواهر و دختر خواهر هر چه پائین رود.

دختر برادر و دختر دختر برادر هر چه پائین رود.

عمه و خاله.

تمام افراد فوق که در قلمرو خویشاوند نسبی میباشند چنانچه به علت شیرخوارگی نیز برادر یا خواهر یا ... شوند همچنانند که در بالا گفته شد.

اما خوشاوندان سببی که ازدواج با آنها حرام میباشد:

مادر زن و جده های او.

دختر زن (اگر مرد با آن زن نزدیکی کرده باشد)

زن پدر (اگر مرد با آن زن نزدیکی هم نکرده باشد)

زن پسر (اگر پسر با آن زن نزدیکی نکرده باشد)

خواهرزن (اگر زن بمیرد خواهر زن حلال میشود)

خواهر زاده و برادر زاده زن بدون اجازه زن (با اجازه زن حرام نیست).

ناگفته نماند عقد نمودن زن نیز که شوهرش مرده تا عده اش بسر نیامده حرام است و اگر مردی دانست زن در عده است و ازدواج با چنین زن حرام است و باز هم با او ازدواج نمود برای ابد بر او حرام میشود اما اگر نمیدانسته در عده است و نمیدانسته مقررات آن چیست و دخول صورت گرفته باز حرام است و اگر دخول نشده حرام ابد نیست مالک نیز بر این عقیده است ولی ابوحنیفه و شافعی گویند باید

جدا شوند و پیش از انقضای عده ازدواج نمایند و احمد بن حنبل گوید اگر دانای بمقررات بوده و عده ار میدانسته حکم زناکار دارد و باید حد بر آنها جاری شود ولی حرام ابد نمیشوند:

خواستگاری

حیوان ماده از نر میگریزد و تا یقین نکند که کاملاً آمادگی پیدا کرده است میگریزد. ماده وحشی پنهان می شود زیرا می داند نر وحشی هر چه سر راهش باشد از بین میبرد و وقتی به او می رسد که آمادگیش کامل شده است: زنی عریان غافلگیر شود دو دست را و دو پا را برای حفاظت از آنچه باید او را لباس باشد و بپوشاند و اینکه آنها متعلق و بلکه بجای آن لباس اوست بکار میبرد و قرآن به چه تعبیری مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی میفرماید که این هم نوعی از کنابه به مطلب است و مطالبی دیگر که در این باره آورده و خواهم آورد: عریان غافلگیر شده جلواش و پستانهایش را می پوشاند پاها را می چرخاند و وسط رانها را پنهان می سازد و دو دست بر دو پستانش رد حالیکه آنها را می فشارد گذارده پنهان می دارد و چه بسا یک دست را جلو بیاورد و با آنکه پاها را چرخانده ستر کند و یک دست را بطور افقی روی سینه و پستانها بگذارد اما مرد عریان غافلگیر شود چنین نیست و دو حالت برایش اتفاق می افتد که برای زنان بطور استثنا اتفاق می افتد.

مرد اگر ترس نداشته شرم نمیکند و اینکه بسیاری گویند شرم و

حیا از ترس است همین است یا باید از خدا بترسد و جلو مرد و زن بیگانه لباس بپوشد یا لباس فوری که دست و پایش باشد همانگونه که زن عملکرد داشت یا باید ترس از پیش آمدی او را مجبور سازد و در غیر اینصورت ممکن است روش دیگری پیش گیرد ولی در هر صورت این طبیعت جنس ماده است که مطلوب و مفعول باشد و جنس نر طالب و فاعل و لذا مطلوب را که میدانیم نزد انسان دارای دو نوع شخصیت است و یکی از آنها جلب و جذب مردم باید همانند آهن ربائی باشد و آهن را بخود جذب کند و حتی اگر بتوانیم این مطلب را در جرقه های الکتریکی و درباره ذرات و اجرام هم تعمیم دهیم چه اشکال دارد که مثبت بطرف منفی میروود و گرده گل نر را میدانیم که بسراغ ماده میروود یا برده می شود اما آنچه انکار ندارد اینکه باید متوجه بود چرا زن جنس لطیف است چرا باید در حجاب بماند تا لطیف بماند برای آنکه مطلوب باشد و طالب بسویش رو بیاورد چنانچه وقتی میگوئیم علم و هنر مطلوبند و طالبان میتوانند مراجعه کنند به کشش طبیعی و تکوینی طالب و مطلوب اشاره کرده ایم و حال آنکه طالب را به کشش جذب و مطلوب را به گرایش جلب قلمداد نموده ایم یعنی اگر در اسلام است که مرد بخواستگاری زن برود علامت این نیست که برای خریداری وی رفته است و *أَخَذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا* را که قرآن در همین مورد در آخر آیه آورده است (۲۱ نساء) تا زن و مردیکه ازدواج کرده اند و بین آنها را پروردگار مودت و رحمت قرار داده دانسته شود خرید و فروش و برده شدن نیست و مطلوب اینجا مطلوب قرار گرفتن ماشین و خربزه نیست بلکه مطلوبی است که در قلمرو و *أَخَذَنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا*

درآمده است و به وثوق کلی و اعتمادی سخت از او طلب شده است همانگونه که طالب علم مطلوبش را با برنامه ریزی آدمی به تصرف خود در می آورد.

زنان با آنکه با این سخنان برابر بودنشان با مردان را رد مینمایند و هر وقت بگویند ما برابریم یعنی کمتر از آنها نیستیم!

در سراسر جهان زنان پذیرفته اند که بگویند فلانی مرا خواستگاری کرده است یعنی زن میپذیرد که اگر وی به خواستگاری پسری برود علامت اینست که حاضر به اعتراف نقص خود شده است تا در کنار پسری آنرا کامل کند در صورتیکه شخصیت جلب مرد و حفظ نسل در زن در برابر شخصیت تفوق طلبی مرد علامت این است که زن را نقصی در این مسئله نبوده و میتواند یکجا موقر بماند و جلب کند و چون جلب کرد نسل داشته باشد اما احساس تفوق طلبی نقص است و باید یکی را برای اثبات فائق بودن خواستگاری کرد و قهرمانان باید همیشه طالب باشند و گلهای همیشه مطلوب و بارها آوردم که چنین تعبیر که مرد قهرمان و زن گلی است از علی است.

ما نمی دانیم مرد که از زن خواستگاری میکند و نه، یا بلی میشوند متغیر و مملوک است یا زن که مرد نیاز خود ابراز کرده را پذیرفته یا رد کرده است متغیر و مملوک میشود؟ هیچکدام و این خواستگاری فقط احترامی است که مرد مسلمان باید از شروع خواستگاری برای زن قائل باشد و برای همیشه تا پایان زندگی در قلمرو آنچه قرآن و پیامبر و ائمه گفته اند رعایت کند حتی در برابر دخترشان و پسرشان و دختر را اگر برای دادن هدیه هم هست بر پسر ترجیح دهند

اینکه همه جا جنس نر از ماده اش حمایت میکند قانون طبیعی دیگری است دلیل بر مطلوب بودن جنس ماده و طالب بودن جنس نر.

و باز هم در قسمت مهر، خواستگاری بحثی کرده ام.

نامزد دلخواه و کفو یکدیگر بودن و چرا ولی باید دختر باکرده را مراقبت نماید؟

کفوتی زن و شوهر از نظر اسلام در اعتقاد دینی (دین اسلام) خلاصه میشود و شرح مختصری در این باره داده شد که وصلت با غیر مسلمان چگونه است اما در موارد دیگر زن چگونه باشد یا چه مردی انتخاب گردد بقدر کافی مطالبی آورده شده و از اخلاق و رفتار و شکل خانوادگی و حتی از موی و بویشان نیز در اسلام نشانیها وارد و توجه داده شده است اما آنچه قابل توجه بیشتر و بسیار جالب است آیه شریفه هن لباس لکم و انتم لباس لهن (۱۸۶ بقره) میباشد که کفویت را به تمام و کمال در آن وارد ساخته است:

۱- لباس برای حیوان ویژگی نداشته و نیاز مبرم انسان را به لباس همانند ازدواج معرفی میفرماید آن هم ازدواج که نصف (یکدست لباس) برای مرد و نصف (یکدست لباس!) برای زن و هر دو نیازمند لباس و نیازمند یکدیگر.

۲- اگر آیه شریفه فقط نصف اول را داشت که هن لباس لکم؛ لباس برای مدتی لازم است و کهنه و فرسوده می شود باید تعویض کرد

اما این حق را هم بالمناصفه به مرد و زن داده و انتم لباس لهن هم فرموده که قابل چنان توجهی که میتوان آنرا تعویض کرد نبوده باشد.

۳- وجود لباس برای مرد، تن دیگری را نمی رساند یا زن را دو نفره نشان نمیدهد یعنی زن و شوهر باید حکم دو روح وارد شده در یک تن را داشته باشند.

۴- لباس آلوده باشد پوشنده را آلوده میسازد و پوشنده کثیف باشد لباس را آلوده میکند و سازگاری در جهت نگهداری آبروی یکدیگر نیز در این قسمت نهفته اما بروشنی ذکر شده است.

۵- این باید عیب پوش آن باشد و آن عیب پوش این.

۶- زن لباس مرد است و مرد لباس زن یعنی کدام مردی لباس خدمتکار پوشد و کدام زنی لباس نوکر؟ و در اینصورت مرد حق ندارد زن را به چشم کلفتی بنگرد یا زن به مرد آنچنان نگرد که به نوکری نگاه می کند و این حقی بالاتر از تساوی است بلکه تشابه است که قرآن حق زن و مرد را مشابه محسوب داشته است.

۷- محرم اسرار و نزدیکترین چیز باید برای مرد زنش و برای زن مردش باشد و لباس است که محرم داخل خود است.

۸- در انتخاب لباس دقت می شود در انتخاب همسر نیز باید دقت شود و شعار ما را در اول هر جلد نسل ملاحظه کرده اید اینست: بزرگترین خدمتی که پدر و مادر میتوانند برای فرزندان خود نمایند انتخاب مادر و پدری شایسته است.

۹- مرد هر جا می رود، هر چه می خورد، هر نسیمی به او می وزد و هر ستمی بر او وارد می گردد، لباسش نیز با اوست و زن

نیز همچنين.

۱۰- زیبایی لباس را هم مرد دوست دارد هم زن؛ زن لباس میخواهد که بر قامت زنانه اش حلیه و زیور باشد و شرح آنرا دادم که قرآن کریم میفرماید *وَمَنْ يَنْشَأْ فِي الْحَلِيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرِ مَسِينٍ وَ مَرْدٌ نِيز مَائِلِسْت لِبَاسِش مَرْدَانَه* باشد و مرد نیز بفرمایش نبی خاتم آنچنان لباس را نیکو و لوازمش را بصلاح انتخاب کند که در میان مردم چون گل باشد (احسنوا لباسکم و زینوار حالکم کانکم شامه فی الناس).

۱۱- لباس هم سر را میپوشاند هم بدن را ولی هرگز کسی بر آن نمی نشیند و پا بر آن نمیگذارد و هرگز نباید زن و شوهر یکدیگر را تحقیر کنند و اولین دستور اسلام در سوره دوم پس از خطاب به قیام و یاد از کبریائی خدا دستور پاکیزه داشتن لباس است (و ثيابک فظهر) و با توجه به تطهیر اهل البیت از طرف خدا و چگونگی متوجه تطهیر زن و مرد یکدیگر را خواهم شد که همانا نگهداری آنهاست از رجس.

۱۲- لباس پاره شد می دوزند کثیف شد میشویند در عین حالیکه یکدیگر را پوشانده اند یعنی باید هر دو عیب پوش یکدیگر باشند.

۱۳- لباس و صاحبش با مقررات و قوانینی ساده یکدیگر تعلق دارند و قوانین سختی بین آنها حکمفرماست.

۱۴- لباس کوتاه، بلندتر، مسن تر، جوانتر، بی رنگ کم رنگ، سفید، سیاه هر کدام زیندگی دارد میتوان انتخاب کرد اما لباس آلوده نمی توان برگزید.

۱۵- در موقع خشم طبیعت بر حسب آنکه طرف گرما را دوست

دارد یا سرما عمل عکس انجام میگیرد یعنی در گرما لباس کم میشود و در سرما زیاد و هر دو نیز باید هر چه را ناسازگارش دارند و در درجه اول خشم و غضب در برابر یکدیگر روا ندارند.

۱۶- در برخی موارد می بینیم قرآن نام مرد را مقدم داشته و در بعضی آیات نام زن را، و این مراعات بسیار جالبی است که از وضع اجتماعی و بدنی و روانی آنها خبر میدهد و از جمله در آیه شریفه می بینیم نام زن را با ذکر ضمیر مقدم داشته و وی را بدست مرد سپرده است که معنایش مسئولیت بیشتر مرد در امر نگهداری و مراقبت و مواظبت از زن است.

۱۷- جلد هیجدهم آنجا که از پیراهن یوسف پیغمبر مطالبی آوردم ملاحظه فرمائید که چگونه پیراهن در زندگی یوسف نقشهائی داشت روزی برادرانش خون آلود کردند به خون گوسفندی و به پدر گفتند یوسف را گرگ پاره کرد - روزی زلیخا از عقب یقه حضرت را گرفت و درید و روزی بر سر پدر انداختند و چشمهایش بینا شد یعنی وسیله فریب و تهمت و شفا بود و مرد لباس زن و زن لباس مرد است باز گرداندن صفات یکدیگر بهم است و اینکه میتوانند در زندگی ننگین غدر و اتهام بسر برند یا در حیات شفا بخش و زندگی سعادت مند.

کسیکه این کتاب را میخواند بدون شک اگر برای یک مرتبه هم بوده خطبه عقد را شنیده است مگر آنکه حالت استثنائی داشته باشد.

در خطبه سه کلمه را مرتب بکار میبرند مَتَّعْتُ، زَوَّجْتُ، اَنكَحْتُ. آنجا که طرفین چیزی جز تمتع و لذت بردن صفت غالب در زندگی مشترکشان نیست تمتع است و پس از چندی می فهمند که زندگی

همه اش تمتع نیست باید شریک در همه چیز یکدیگر بود و با هم در قلمرو واقعیت زوجت اداره امور زندگی را بعهده گرفت و مرد در اینحال است که می فهمد از تمتع و عریان بودن باید بیرون آید و لباسی بپوشد آنگونه که قرآن همسرش را لباس او معرفی کرده است و زن نیز همین را می فهمد که باید تمتع و عریان بودن را تنها راه انتخاب زندگی بحساب نیاورد و آنگونه که قرآن همسرش را لباس وی معرفی نموده است بپوشد و در اینحال که از تمتع و عریان بودن بیرون آمده اند مزدوج شدند تا زندگی کنند باید زوجت را همه چیز خود دانسته و بعد که از مرحله عشق و زندگی - تمتع و ازدواج گذشتند به هدف نهائی و تکوینی خود میرسند میدان نکاحداری است و آن ایجاد نسل است.

خدا کند کسی به حالی درنیاید که گویا مغزش به تمامی به چشمش یا مغزش تمامی به گوشش یا به یک عضو دیگرش نقل مکان کرده است و بدتر از همه خالی شدن مغز و قرار گرفتن آن در بیضه ها و تخمدانهاست که نبی گرامی را در این باره سخنی است که شرح داده ام فرمودند هرگاه آلت نعوظ یافت دو ثلث عقل از دست رفته است خدا کند یک ثلث باقی بفریاد صاحبش برسد به بین نبی گرامی هم نعوظ آلت را با خالی شدن دو ثلث عقل در بیضه ها (اگر بپذیریم جای عقل در مغز است) ارتباط میدهند یعنی مغز خالی شده و آلت پر شده است و مغز کار خودش را نمیکند و صاحبش باید خود را بدنبال عقل بفرستد نمیفرستد و در پی خواسته آلت میخواهد کار خودش را بکند و بهمین جهت اسلام برای دختری که مرحله تمتع را

نگذرانده و هنوز دختر است مغز را به کمکش میفرستد آن هم مغز کسیکه بیش از همه به مغز او نزدیک و خیرخواه اوست و همانا مغز ولی اوست ولی پس از آنکه مرحله تمتع را گذرانند و بیوه شد چون علاوه بر مجرب شدنش در نقل و انتقالات مغزی و سکسی - سکسو البته و فکر زندگی در او شدت مییابد و دیگر زوجت را میخواهد نه تمتع به او اجازه میدهند که انتخاب کند و حتی بدون دخالت ولی انتخاب کند بعلاوه که (همیشه اولین آغوش فراموش ناشدنی است و اینک به اجبار (طلاق - فوت - و ...) باید اولین آغوش را فراموش کند و هرگز با آغوش های بعدی دو ثلث عقل از دست زن نمرود در حالیکه مرد با هر تازه رسیده ای ممکن است دو ثلث مغزش جابجا شود که این نیز علیه مخالفان تعدد زوجات حکم مینماید.

پسر با دختری که از تمتع برد اشتعائی کرده و میفهمد به خواسته اش نرسیده ذهن و عقلش در برابر شخصیت تمتع طلبش او را نفی کرده به جانب زندگی خواهی و تصویری مقدم بر آنچه باید باشند میکشانند لذا زوجت را پیش میکشد و نظارت قدرت مدیریت شوهر در این مرحله است که برای زن در او موجودیت می یابد این هم طولی نمیکشد بر اساس تصویری از هستی که آن هستی باید بر فطرت معاد خواهی او ادامه حیات در او مستتر باشد و مرگ و فنا را بی معنی جلوه دهد و در عمل می بیند به جبر در این عالم همه میمیرند در نتیجه استمرارش در این خاک بصورت نسل او را به بازی میگیرد و همان عشق به تمتع و عشق به ازدواج در عشق به فرزند خواهی سر با سمان میکشد و دیگر کلمه انکحت برای او پر معناست و لا غیر و اگر در گذرگاه تمتع و

زوجت واقع میشود یک مفهوم مشترک به عنوان اینکه تا تمتع نباشد زوجت نیست و تا زوجت نباشد انکحت نیست دارد و چون برگشت به هر عشق قبلی برای انسان تجاوز به سالهای قبل خود است میتوان گفت پسر و دختر اگر قبل از ازدواج به نحوی که شرع مقدس اسلام مایست تمتع بگویند عاصی اند و پس از آنکه به زوجت رسیدند به تمتع متجاوزند و چون فرزند یافتند به زوجت متجاوز و آنکه شرف خود را به نحوی که اسلام نمیخواهد از دست میدهد یا از دست دیگری میگیرد از اول متجاوز است و برای همیشه متجاوز است.

پسر و دختری که بطریق اسلامی بیکدیگر رسیده اند در یک عصیان فیزیولوژی هستند همانگونه که خدا برای حضرت آدمی فعضی ربه فغوی فرمود او را در عصیان نامبرد همانگونه که فواره عصیان می کند و آب بیلا میبرد و همانگونه که ماهواره از جو زمین خارج میشود و علیه قوه جاذبه عصیان مینماید و عصیانهای علمی همه در این ردیفند

عصیان دختر و پسر با دخالت ولی آنها مراحل سه گانه حیوانی (تمتع) انسانی (زوجت) را میگذراند و همینکه خواست خود ولی بعدی شود انحصار طلبی پدر و یا هر ولی ای را که دارد در هم میکشند و خود به انکحت میرسد و اگر پدر یا ولی، دختر غرق در عصیان را در حصار اختیار نفی گوئی خود در آوردند و اجازه ازدواج ندادند اسلام عزیز مهلتی و رخصتی را معین کرده تا دختر از انتحار سکسی و خودکشی عشقی بدر آید و در مدت مذکور با روبرو شدن مراحل از کردارها و گفتارها مجرب شود و پس از آن اختیار انتخاب با خود اوست .

تصور نشود اسلام از اول نیز این اختیار را از دختر گرفته است و او را به عنوان قربانی هوس و تمایلات پدر و مادر بوده است روایات زیر را ملاحظه فرمائید.

دختری نزد نبی خاتم آمد یا رسول الله پدرم مرا به عقد ازدواج پسری درآورده است این پسر برادر اوست و من این شوهر را نمیخواهم فرمودند ای دختر حال که پدر و مادرت چنین کرده اند به رضای آنها رضا بده و مخالفت مکن گفت رغبت ندارم و او را نمیخواهم فرمودند حال که چنین است برو و هر کس را دوست داری بگزین و شوهری انتخاب کن.

یا رسول الله همین پسر عمویم را بسیار دوست دارم و جز او کسی را دوست ندارم و زن دیگری نخواهم شد اما خواستم فرمان شما را در این باره به پیروانتان برسانم تا بدون علاقه دختر، شوهرش ندهند (۱).

دختری که در برابر اسلام چهره در هم میکشد که چرا مرا مهیار زده بدست اختیار خود داده و پدر را به ولایتم گماشته است باید چهره بوسه بخود بگیرد که اسلام وی را در برابر سوء ظنی که نسبت به پسران داشته است بدین طریق از او مراقبت کرده است والا برای ولی دختری که مانع ازدواج است حقی دیگر قائل است:

اینکه اسلام میگوید دختر رشید شانزده ساله بیوه شد میتواند بدون اجازه پدر شوهر کند اما بیست ساله دوشیزه باید پدر اجازه بدهد

و پدری که از عروس کردن دختر خود جلوگیری بنماید حقی بر دختر ندارد پس توجه فرمایند که مسئله ولایت پدر بر دختر بخاطر سن او نیست و از این لحاظ هم نیست که برای پسر رشد فکری قائل بوده و برای دختر نیست بلکه اسلامی که در مسئله مهم اقتصاد هر دو را مالک و صاحب و مساوی می‌شناسد.

علتی دارد که در اینجا از دختر بکمک و لیلی اش مراقبت مینماید و این همان قدرت قانونی اسلام است در برابر کلمات جعلی و کاذب پسران که برای به سوز و گداز انداختن دختران بکار می‌برند و زن را که اسیر محبت است بدام خود که دامی از شهوتند می‌اندازند و مهمتر از همه فرموده رسول خداست که آوردم و آن خالی شدن مغز در آلت است آنگاه که مرحله تمتع درخواست کشش بسوی قله های اوج لذت مینماید.

در آخرین حجی که پیغمبر اکرم انجام داد یکروز در حالیکه سواره بود و تازیانه ای در دست داشت مردی سر راه بر آنحضرت گرفت و گفت:

- شکایتی دارم

- بگو

در سالها پیش در دوران جاهلیت من و طارق بن مرقع در یکی از جنگها شرکت کرده بودیم طارق وسط کار احتیاج به نیزه ای پیدا کرد فریاد برآورد کیست که نیزه ای به من برساند و پاداش آنرا از من بگیرد من جلو رفتم گفتم چه پاداش میدهی؟ گفت قول میدهم اولین دختری که پیدا کردم برای تو بزرگ کنم من قبول کردم و نیزه

خود را باو دادم قضیه گذشت سالها سپری شد اخیراً بفکر افتادم و اطلاع پیدا کردم او دختر دار شده و دختر رسیده ای دارد رفتم و قصه را بیاد او آوردم و دین خود را مطالبه کردم اما او رمیه در آورده و زیر قولش زده میخواهد مجدداً از من مهر بگیرد اکنون آمده ام پیش تو ببینم آیا حق با من است یا با او؟

- دختر در چه سنی است؟

- بزرگ شده موی سپید هم در سرش پیدا شده است.

- اگر از من میپرسی حق نه با تست نه با طارق. برو دنبال کارت و دختر بیچاره را بحال خود بگذار.

مردک غرق حیرت شد مدتی به پیغمبر خیره شد و نگاه کرد در اندیشه فرو رفته بود که این چه جور قضاوتی است مگر پدر اختیار دارد دختر خود نیست؟ چرا اگر مهر، جدیدی هم بپدر دختر پردازم و او به میل و رضای خود دخترش را تسلیم من کند این کار نارواست.

پیغمبر از نگاههای متحیرانه او به اندیشه مشوش او پی برد و فرمود:

«مطمئن باش با این ترتیب که من گفتم نه تو گنهکار میشوی و نه زقیقت طارق» (۱)

خدام بن خالد انصاری از اصحاب رسول خداست دختری دراد بنام خنساء که خواستگاران زیاد دارد بعضی خویشاوند او یند و برخی بیگانه و یکی از آنها صحابی شجاع است بنام ابولبابه که خنساء او را دوست میدارد. خدام با آنکه از تمایل دختر اطلاع داشت

۱- از کتاب نظام حقوق زن در اسلام آقای مرتضی مطهری نقل شد.

او را به یکی از عموزادگانش بعقد در آورد. دختر که شناختش نسبت به اسلام غیر از دختران دیگر بود و میدانست اسلام حقی را که زن دارد منظور داشته است بعنوان شکایت نزد نبی خاتم آمد و ماجرا را بعرض رساند حضرت فرمودند (اجیزی اباک) اجازه پدرت را امضاء کن.

مالی رَغَبَه یا رسول الله - من به پسری عموی خود رغبت ندارم

فلا نکاح له انکحی من شئت - پس این عقد پدر دوست نیست با هر که میل داری ازدواج کن.

حضرت بدنبال خدام فرستادند و از او خواستند تا با نظر دختر موافقت کند و او را بمرد دلخواهش ابولبابه دهد پدر نیز مراجعت نموده او را به ابولبابه داد (۱).

اولا توجه شما را به کلمه نکاح که حضرت فرمودند جلب مینمایم که هرگز در اینگونه موارد کلمه تمتع بکار نرفته و در اینجا ازدواج نیز مطرح نشده است زیرا تمتع مرحله ای است حیوانی و قرآن هم یا کلاوا و تمتعوا را عنوان فرموده که بگذار کافران بخورند و تمتع کند (و اینها اگر خیلی ترقی کرده باشند یک ماشین هم اضافه بر شکم و عورت بیشتر ندارند و مسئله شرکت در زندگی با زن جای خود را به تساوی حقوق زن و مرد داده است و این مرحله ازدواجشان و مرحله نکاحشان هم که میدانید روابط پدر فرزندی چگونه است. بهر صورت حضرت کلمه نکاح را آوردند مرحله ای نسلسازی است هر چند مرحله ازدواج و زندگی نیز با عدم میل و رغبت بین دختر و پسر ناهنجاری دارد اما با تحویل نسل عصبی و معیوب که در مرحله نکاح است

بس

مهم میباشد که حضرت به آن اشاره فرموده اند.

ممکن است خواننده ای فکر کند این چه شد که اسلام از یکطرف به دختر اجازه شوهر یابی و انتخاب میدهد و از طرف دیگر او را در قید رضایت ولی اش در آورده است؟ و این را شرح دادم که ولی در اینجا سرپرست و مراقب است که دختر در آغاز تشکیل خانواده فقط از مرحله تمتع با فریب خوردن بهره نبرد و فریفته خضوع و نوازش پسر نگردد و کسی در میان باشد کاری کند پیوند ازدواج را فقط مرگ بتواند بگشاید و بین عروس و داماد جدائی اندازد (هر چند بعضی از فقها را عقیده است که بدون دخالت ولی همه انتخاب و اختیار با دختر است اما هر کس باید از مرجعش تقلید کند و قریب به اتفاق دخالت ولی را شرط میدانند) پسران و دختران قبل از ازدواج در خواب و خیالهای شیرینی بسر می برند در اندرون خود گفتگوهائی با خویش دارند آرزوهای یکدیگر را که هنوز نمی دانند طرفشان کیست برآورده نمایند و برای فرزندان خود نقشه ها و تمایلاتی میکشند و فعالیتھائی ابراز میدارند که همه باید هنگام انتخاب دقت و مراقبت قرار گیرد. اینکه قرآن میفرماید الخیثات للخیثین و الخیثین للخیثات و الطیبات لطیبین و الطیبین للطیبات همین مرحله انتخاب است:

نه اینست که ایمان قوه درونی و قلبی است که هر گاه بخواهد در محیط خود را نشان دهد به گفتاری یا کرداری که همه را عمل صالح میگوئیم جلوه گر می شود یعنی نزد شخص مؤمن ایمان تبدیل به عمل صالح می شود و انفس و افاق نزد مؤمن همه و همه زمینه خدائی دارد و

لذا طیب همانگونه که از جماد خبیث میگریزد و خبیث از جماد طیب گریزان است و یکنفر فاسق تا زمانی که به اجبار در مسجد است همانند طیر در قفس فرصت ندارد تا فرار کند و یک مؤمن است ناراحت است و مؤمن نیز تا وقتی که فاسقی در کنارش است در شکنجه مییاشد و من یک تفسیری برای این آیه علاوه بر آنچه مفسران بزرگوار فرموده اند قائلم در ذیل آیه و جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخره حجاباً مستورا و این حجاباً مستورا این هم میدانم که بین مؤمن و کافر تا به ثریا میله های قفس کشیده شده است.

آری طیب با اعمالی که از خود تحویل محیط میدهد گیرنده ای جز دختری طیب ندارد و اصولاً دختری فاسق کمتر خواهان پسری طیب است و برعکس اگر دختری در سنین پائین که هنوز بر فطرت است و به ازدواج طیبی در آمد و بعدها خبیث شد چون همسران پیامبرانی چون نوح و لوط نشانی از این است که بحث طیب و خبیث محصور و محدود به زمان انتخاب می شود و کفو یکدیگر بودن و نبودن مربوط به آغاز زندگی است و شاید بهمین دلیل بتوان گفت که نوح و لوط همسران خود را در سنین کم سالی آنها برگزیده بودند و اینها هنوز طیب بودند و همانگونه که قرآن میفرماید بعلت کردارهای ناشایست مورد سرزنش و عذاب قرار گرفتند.

اینکه می بینید اسلام با آنهمه گرفتاری و وسعت کلمه و مقرراتی که باید در ظرف ۲۳ سال به بشریت فیض بخشی نماید در این مورد اصرار و پافشاری عجیبی دارد و علامات یک دختر خوب و یک پسر پسندیده را مورد توجه قرار می دهد به عظمت و اهمیت موضوع انتخاب کفو و

همسر لایق واقف می شویم.

چند مرتبه حدیث پیامبر و امام صادق را آوردم که پرهیز و دوری از خضرا الدمن را دستور می‌دهد و این حدیث سخن مرا تأیید میکند زیرا میفرماید خضرا الدمن دختری است همانند گل و سبزه ای که در زمین های آلوده و کثیف روئیده است یعنی دختری است که چون گل تغذیه شده از کثافات از حرام و دزدی و ناپاکی است در خانواده ای بی ایمان تربیت گردیده است و گر چه اینها زیبايند و بر فطرت ولی ریشه در منجلايب داشته و اثر محیط بالاخره آنها را منحرف خواهد ساخت و امام در جای دیگر چنین دختران را ظلام و دختران درست تربیت شده را فیسر نامیده و گاهی خیر کثیر نامگذاری کرده اند (۱) ظلام که زندگی تاریکی را سازمان بخشی خواهند نمود و آن دیگر که روشنی بخش و نیکی زای زندگی است.

حضرت باقر فرماید جوانی نزد رسول الله آمد درباره ازدواج اجازه خواست حضرت فرمودند برو ازدواج کن ولیکن حتماً همسر با ایمانی برای خود انتخاب کن (۲).

هر وقت کسی با پیامبر یا امام درباره ازدواج سخن گفته در جواب از ایمان دختر جواب شنیده و در مواردی نشانی هائی نیز داده اند و از جمله:

از نبی گرامی سؤال شد از بهترین زنان فرمودند: آنهايند که فرزندانى صالح برای شما تربیت میکنند در میان خانواده خود

۱- وسائل الشیعه باب ۶

۲- باب ۸

محترمند با شوهرشان مهربان و خاضع اند برای آنها خود را آرایش کرده زیبا میسازند به آنها خیانت نمیکنند و بدستور و خواهش شوهرانشان گوش داده از آنها اطاعت مینمایند (۱).

زنان بد آنهایند که با شوهران خود تندی کرده آنان را بکارهائی وامیدارند که برای آنها سخت و غیر مقرر است و دائماً از آنها بد گوئی کرده و در زندگی قانع نیستند. (۲)

عبدالملک مروان در مدینه جاسوسانی داشت که مرتب هر اتفاقی را به او گزارش میکردند.

حضرت سجاد کنیزکی داشت او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود جاسوسان گزارش دادند عبدالملک نامه تندی بحضرت نوشت: بمن اطلاع رسید با کنیزکی که خود را آزاد کرده اید وصلت نموده اید در صورتیکه با کسانی همطراز خود از قریش میتوانستید وصلت کنید که هم درشان بزرگواری شما باشد و هم فرزندان صالح تحویل دهد در این مورد نه رعایت صلاح خود کرده اید نه فرزندان را که آینده خواهند داشت مورد عنایت قرار داده اید.

حضرت در جواب مرقوم فرمود: مافوق پیغمبر مقامی و شرفی تصور نمیشود که من به آن برسم کنیزک مالک من بود برای ثواب آزادش کردم و طبق سنت الهی با او ازدواج نمودم و هر کس در دین خدا پاک باشد چنین امور خدشه ای و خللی به او و بزرگواری او وارد نمیسازد ما باید با اسوه حسنه و تاسی نیکو از رسول الله پیروی کنیم و

حضرتش برترین زن قریش دختر عموی خود را به غلامش زید عقد کرد و خود کنیزکی یهودی زاده (صفیه دختر حی بن اخطب) را بزنی گرفت (۱) از حضرت باقر است که جویر مردی فقیر کوتاه قد و قیافه زشت سودانی داشت مسلمان شد روزی پیامبر فرمودند جویر چه خوب است زن بگیری که عفت محفوظ بماند و در کار دنیا و آخرت یار و یاورت باشد. عرض کرد کدام زن حاضر است همسرم شود آیا دلخوش کند به ثروتم یا زیبایم فرمودند اینها سخن عهد جاهلیت بود اسلام بی مقدار ان را شرف بخشید و ذلیلها را عزیز کرد و نخوتهای جاهلیت را نقار است قبیله ای و نسب های بلند را در هم کوبید امروز سیاه و سپید قریشی و غیر قریشی، عرب و عجم که از نسل آدم اند و آدم از گل همه و همه برابرند و محبوب تر نزد خدا کسی است که پرهیزگارتر است.

جویر گفت من کسی را به تقواتر و برتر از شما نمیدانم.

فرمودند با خانه زیاد بن لبید برو و دخترش را خواستگاری کن و به زیاد بگو پیامبر دستور داده او را بعقدت درآورد.

(زیاد که اعیان و اشراف بود نزد رسول الله آمد که شاید چاره ای کند) اما پیامبر فرمودند ای زیاد جویر جوانی مؤمن است و زن مؤمن کفو مرد مؤمن است مبادا از این جوان بعلت تنگدستی روی بگردانی زیاد اطاعت کرد (۲).

حضرت باقر فرمود: مؤمنان کفو و همشان یکدیگرند (۳).

۱- ۲۶ الزواج فی الاسلام آقای مشکینی اردبیلی.

۲- صفحه ۳۰

۳- همان صفحه

حضرت صادق فرمود: رسول الله ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را که از شریف ترین خاندان قریش بود بعقد مقداد بن اسود که مردی فقیر بود در آورد تا سطح ازدواج را بر مبنای تقوا پایه گذاری فرماید و مردم از رسول الله تاسی نمایند (۱).

سلمان یکنفر ایرانی سفید پوست و بلال یکنفر سیاه پوست آفریقائی و صهیب یکنفر سیفد پوست رومی بود اما هر سه مسلمان مورد علاقه بودند که از اتیادات رفع تبعیضات نژادی و رفع نخوتهای قبائلی عصر جاهلیت نجات یافته بودند بعد از رحلت رسول الله سهم غنائم غیر عرب را کمتر دادند و از آنها زن گرفتند ولی به آنها زن ندادند و شکایت نزد علی بردند که در زمان پیامبر سلمان و صهیب و بلال و همه موالیان برابر بودند اینک چرا فرق میگذارند علی نزد خلیفه رفت و اعتراض کرد اما آنها گفتند ما به چنین سنتی تن نمیدهیم (۲).

از حضرت صادق است که کفو در ازدواج مردی است که پاکدامن و قادر بر نفقه باشد (۳).

رسول الله زنان قریش را غیر عرب تزویج میکرد تا سطح ازدواج حقیقی خود برقرار کرد و سایرین بحضرت تاسی کنند (۴).

از علی پرسیدند جائز است زنان عرب را بغیر عرب تزویج کنم؟ فرمود: خون شماها برابر است و فرجان برابر نیست؟! (۵).

از حضرت باقر است که مصیبتی از این سخت تر نمیباشد که جوان مسلمانی دختر برادر مسلمانش را خواستگاری کند و پدر

۱- همان صفحه

۲- ۳۳

۳- ۳۵

۴- ۳۵

۵- ۳۵

جواب دهد ببخشید شما از جهت ثروت با مادر یک ردیف نیستی

پیامبر فرمودند بدترین شما را معرفی کنم: تهمت زن - بخیل مفرط - تنها خور بی خیر و کسیکه زن و غلامش را بزند و عائله اش را محتاج دیگران کند و پدر و مادرش را بیازارد.

فرزند هر کس شراب را که خدا بزبان من حرام کرده بنوشد شایستگی همسری را ندارد (۱)

فرزند اگر شراب بخورد مریض شد عیادتش نکنید و اگر خواستگاری کرد به او زن ندهید (۲)

امام صادق فرموده هر کس دختر خودش را به شرابخوار بدهد قطع رحم کرده است (وظیفه پدری انجام نداده است) (۳)

از حضرت رضاست: مبادا دختر به شرابخوار بدهد گویا او را به زنا داده اید. (۴)

از حضرت صادق: شرابخوار صلاحیت ندارد دختر باو بدهند یا مالی بدستش بسپارند فرموده امواتان را بدست نابخردان ندهید (۵).

از نبی خاتم است هر کس دختر عزیزش را بشوهر بی دینی دهد روزی هزار بار لعنت بر او نازل شود. (۶)

حسین بن بشاربه حضرت کاظم نوشت یکی از خویشان دخترم را خواستگاری کرده ولی اخلاق ناپسندی دارد حضرت جواب داد اگر بد اخلاق است دختر به او نده (۷).

پیغمبر خاتم فرمود: بهترین شما را معرفی کنم آنکه پرهیزکار،

۵۳-۱

۵۳-۲

۵۳-۳

۵۳-۴

۵۳-۵

۵۵-۶

۵۵-۷

پاکدل، دست باز پدر و مادردار، خوشرفتار با پدر و مادر باشد و عیانش را محتاج دیگری نکند (۱).

علی بن اسباط بحضرت جواد علیه السلام نوشت: من برای دخترانم کسی را که (در اخلاق و ایمان) همانند خودم باشند نیافته ام (تا با وی وصلت کنم) حضرت در جواب نوشت: مطلبی که درباره دخترانت نوشته بودی دریافتم خدا ترا رحمت کند تا این حدود دقت در کار دختر لازم نیست (۲).

که همسر وی صد درصد مطابق میل پدر باشد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: اگر خواستگاری آمد که دین و اخلاقش مورد پسند بود قبولش کنید و گرنه فتنه و فساد بزرگ در زمین پدید آید (چون بر اثر ایرادهای گوناگون دختر در خانه میماند اخلاقش فاسد می شود، بهار شوهرداری میگذرد، پیوند اخلاقی زن و شوهر دیر جوش میخورد و بالاخره در وجود نسل هم که میوه درخت ازدواج است آثار نامطلوبی بیار خواهد آمد).

رسول خدا نهی فرمودند که پدران خواستگار مسلمانی را که برای دخترشان آمده و از دینش رضایت دارند رد کنند و فرموده، اگر موافقت نکنید فتنه و فساد بزرگ در زمین پدید آید (۳).

از حضرت رضایت که اگر خواستگاری آمد که دین و اخلاقش را می پسندی اجابت کن، از تنگدستی او نهراس، خداوند متعال فرموده: اگر (زن و شوهر) از هم جدا شوند خدا هر کدام را از کرم خود بی نیاز کند و نیز فرموده: اگر (مردان مجرد ازدواج

کنند و) فقیر باشند خدا از فضل خود بی نیازشان کند، خداوند کریم و عالم (با جوان بندگان) است، غرض از ذکر دو آیه این است که در هر صورت روزی زن مرد با خداست (۱).

حضرت صادق فرمود: که کمترین ضرر مال اینست که مسلمانی باید برای خواستگاری دخترش و به بهانه بینوایی دست رد بسینه اش گذارد (۲).

از نبی خاتم است: بهترین زنان شما آنهاییند که بچه آورند مهربان؛ پاکدامن، نزد فامیل عزیز و محترم، در برابر شوهر متواضع و فروتن، برای شوهر زینت کند و نسبت بدیگران موقر و بی اعتنا باشد حرف شوهر را بشنود، بفرمایش کردن نهد، در خلوت در اختیار وی باشد ولی همانند مردان مبذل نباشد (۳).

بهترین زنان امت من (از نظر ازدواج) زنی است که صورتش زیباتر و مهرش کمتر باشد (۴).

بهترین زنان شما آن است که پاکدامن و راغب باشد (۵).

یکی از قسمت های خوب برای مردم مسلمان اینست که زنی بهره اش شود چون به او بنگرد خرسند شود و در غیاب او آبرویش نگهدارد و در حضورش فرمانش ببرد (۶).

هیچ مسلمانی بعد از اسلام غنیمتی بالاتر از این بهره اش نشد که همسری مسلمان داشته باشد که چون نگاهش کند مسرور گردد چون امرش کند مطیع باشد و مال و غرض خود را در غیاب شوهر

۵۱-۱

۵۱-۲

۵۷-۳

۵۷-۴

۵۷-۵

۵۷-۶

نگهبانی کند (۱).

از سعادت مرداست که همسری شایسته نصیبش شود. (۲).

به مردان هم شان خود زن دهید، از همقدران خود زن بگیرید و برای نطفه ها محل مناسب انتخاب کنید. (۳).

دنیا متاعی بیش نیست و بهترین متاع دنیا همسر شایسته است. (۴).

هر کس را چهار چیز دادند خیر دنیا و آخرت دادند: بدن صابر زبان ذاکر، قلب شاکر زن شایسته. (۵).

از سعادت مرد داشتن چهار چیز است داشتن همسر شایسته، خانه وسیع، مرکب راهوار، فرزند صالح. (۶).

به حضرت موسی وحی شد به فلان کس خیر دنیا و آخرت یعنی همسر شایسته دادم. (۷).

پنج چیز از سعادت مرد است: زن شایسته، فرزند نیکرفتار، همنشین خوب، فراهم شدن روزی در وطن و دوستی آل محمد. (۸).

وقتی آیه نازل شد: والذین یکنزون الذهب و الفضة (آنها که طلا و نقره انباشته کرده در راه خدا انفاق نمیکنند بعدابی دردناک و بشارتشان ده) نبی خاتم سه مرتبه فرمودند مرگ بر طلا و نقره، گفتند یا رسول الله پس چه مالی تهیه کنیم؟ فرمود: زبان شکرگو، دل نرم، همسری که در امر دین یار و یاور شما باشد. (۹).

با دوشیزگان ازدواج کنید که دهانی گواراتر و رحمی جمع تر دارند و زودتر یاد میگیرند و محبتشان پایدارتر است. (۱۰).

۵۷-۱

۵۹-۲

۵۹-۳

۵۹-۴

۵۹-۵

۵۹-۶

۵۹-۷

۶۱-۸

۶۳-۹

۶۳-۱۰

هنگام انتخاب همسر از موی او هم تحقیق کنید چنانکه از رویش، چه موهم مایه زیبایی است. (۱)

مردی شرفیاب شد عرض کرد زنی دارم که چون وارد خانه میشوم استقبالم میکند و چون خارج شوم بدرقه ام نماید، هرگاه مرا غمگین بیند گوید برای چه غصه داری؟ اگر برای روزی است خدا ضمانت کرده و اگر برای آخرت است خدا غمت را زیاد کند. نبی خاتم فرمودند خدا را کارکنانی است که همسر تو یکی از آنهاست او نصف اجر شهید دارد. (۲)

در اینجا مرا سخنی است با کسانی که دسترسی به کسی یا کتابی دارند که در ژاپون به دختران تعلیم داده میشود اگر خواندند و این دو سه تعلیم را در مدارس تربیتی آنها تدریس شده باور کردند علت طولانی تر بودن عمر بتوسط ژاپونی ها را در دنیا بدانند.

هیچکس بعد از ایمان غنیمی بالاتر از همسر موافق بدست نیاورده است. (۳)

بدترین زنان زنی است که در فامیلش بیمقدار باشد و به شوهرش بزرگی بفروشد، ناز و کینه توز باشد، از کار زشت رو نگرداند در غیاب شوهر خود را بیاراید و در حضورش بی اعتنا و بی پیرایه باشد، سخن شوهر گوش نکند، فرمانش نبرد، در خلوت چون شتر چموش رام نگردد عذر شوهر نپذیرد و از خطایش نگذرد. (۴)

بدترین زنان شما زن نازا، کثیف، لجاجزی است که چشم

فامیلش حقیر و در نظر خودش عزیز باشد. نسبت بشوهر سرکش و با دیگران رام و تسلیم باشد (۱).

رسول خاتم در دعا عرض میکرد؟ خدایا بتو پناه میبرم از فرزندى که فرمانگزارم باشد و مالى که بی نتیجه تباه گردد و همسرى که مرا پیش از وقت پیر نماید و رفیقى که مکر و خدعه نماید (۲).

از خَضْرَا الدَّمَنِ که زنى زیباروى در خانواده اى رذل و فرومایه است پرهیزید (۳).

به زید بن نائِب فرمودند با پنج زن ازدواج مکن آبی چشم بی حیا - دراز لاغر - کوتاه زشت سالخورده حيله گر - زنى که از شوهر دیگر بچه دارد (۴).

و در حدیث دیگر دارد و فرمودند با دوازده زن ازدواج مکن که علاوه بر پنج زن فوق دیوانه، نکوهیده، زنى که مرتب از شوهر سابقش یاد کند - مالدارى که بر شوهرش منت نهد، زبانی زشت گو و فحاش دارد - بی رغبت به آمیزش است و سلیط (۵).

مرد رستگار کم است و زن رستگار کمتر چون زن هنگام خشم بکفر گراید و در حال عادى بایمان (۶).

بدترین چیز، زن بد است (۷).

بدترین زنان شما زن بی شرم و عبوس است (۸).

از ازدواج با زن کودن پرهیزید که همنشینی با آنها بلا و فرزندشان تباه است (۹).

۶۹ - ۱

۶۹ - ۲

۷۳ - ۷۱ - ۳

۷۳ - ۷۱ - ۴

۷۳ - ۷۱ - ۵

۷۳ - ۷۱ - ۶

۷۳ - ۷۱ - ۷

۷۳ - ۷۱ - ۸

۷۳ - ۷۱ - ۹

هر کس فقط برای جمال با زنی ازدواج کند خواسته خود را در وجود او نیابد و هر کس تنها بنخاطر مال زنی را بگیرد خدا او را بهمان مال وامیگذارد (و غیر از آن مال از او چیزی نمی بیند) همیشه در ازدواج همسر با ایمان انتخاب کنید (۱).

کسی که زن حلالی را با مال حلال بگیرد ولی صرفاً منظورش از این ازدواج فخرفروشی و خودنمائی و تظاهر باشد خدا این وصلت را مایه ذلت و خواری او قرار دهد (چه این وصلتها غالباً با افراد بالادست است و بناچار داماد باید در مقابل خانم و فامیلش کمر خدمت را محکم به بند) (۲).

کسیکه زنی را برای مالش بگیرد خدا او را بهمان مال واگذارد (و از خیرات دیگر زن محرومش کند) کسیکه زنی را برای جمالش بگیرد چیزهای ناپسند از او به بیند و هر کس با زنی برای دینش وصلت کند خدا از مال و جمال هم محرومش نفرماید (۳).

چون زنی را صرفاً برای مال یا جمال بگیرند جز مال و جمال از او بهره ای نگیرند و چون بمنظور ایمانش ازدواج کنند خداوند متعال مال و جمال هم روزی آنان کند (۴).

کسیکه بطمع مال زنی را بگیرد خداوند جز همان مال بهره ای عاید او نکند (۵).

ازدواجی که برای غیر خدا و حفظ عفت باشد منع کرده و از آن زن گرفتن که بمنظور خودنمائی و تظاهر باشد جلوگیری نموده است (۶).

۷۵-۱

۷۵-۲

۷۵-۳

۷۷-۴

۷۷-۵

۷۷-۶

رسول خاتم نهدی فرموده اند که زن را برای مال یا جمالش بگیرند؛ فرموده مالش موجب طغیان و جمالش مایه تباهی اوست در ازدواج دین و ایمان زن را نظر بگیرید (۱).

تا اینجا همه فرمایشان نبی خاتم بود.

علی علیه السلام فرمود بهترین زنان شما پنج طایفه اند سهل گیر، نرمخو، رام، زنی که چون شوهر خشمگین شود آرام ندارد تا رضایتش را فراهم آورد و زنی که در غیاب شوهر حیثیت او را نگه دارد این زن از کارکنان و عمال الهی است و از لطف خدا ناامید نگردد زنان برخی پر خیر و برکت اند بعضی پر بچه اند یکی در دامان و دیگری در شکم دارند بعضی نسبت بشوهر بدخلاقند بعضی همانند غلهای پر شپش اند که خداوند بگردن هر که بخواهد می افکند (غل های از پوست که گاهی پر از شپش میشده و بگردن بخت برگشته هائی بوده است (۲).

حضرت باقر فرماید مردی با پیغمبر در کار ازدواج مشورت کرد حضرت فرمود آری زن بگیر ولی زن با ایمان خداشناس خدایت خیر دهد شایسته مانند کلاغ «اعصم» نایاب است (کلاغی که یک پایش سفید است (۳).

از حضرت صادق است نیک بنگر خود را در دام که میافکنی و چه کسی را شریک مال و آگاه بر دین و محرم اسرار خود میکنی اگر از این کار ناگزیری دوشیزه ای پیدا کن نیکرفتار و خوشخوی و زنان چنانند که شاعر گوید (زنان را گونه گونه آفریده اند - بعضی غنیمتی ارزنده و دلبر و دلربایند بعضی چون ماه یک شبه جلوه میکنند - در

برابر شوهر و بعضی چون شب تاریک - هر کس زنی شایسته بچنگ آرد پیروز گردد و هر کس بخطا رود چاره ندارد) البته روی سخن حضرت با مردی است که زنش مرده و خواست مجدد زن بگیرد. (۱).

از حضرت کاظم است که روز قیامت سه چیز را از مؤمن حسابش را نمیخواهند: غذایی که میخورد، لباسی که میپوشد و همسر شایسته ای که مددکار و موجب حفظ دین اوست. (۲).

از حضرت علی علیه السلام است: همسر شایسته چون لباس است. (۳).

و از آنحضرت است که همسر درشت چشم، کندمگون بزرگ سر بن میانه بالا انتخاب کنید. (۴).

و از حضرت صادق است که بهترین زنان شما زنی است که چون با شوهر خلوت کند و جامه از تن برگیر پرده حیا را نیز بدور افکند و چون جامه بر تن کند لباس حیا را هم بپوشد. (۵).

و باز از آنحضرت است که بهترین زنان شما خوشبو، خوش پخت و پز، بجا خرج کن و امساک کن است و چنین زن از کارکنان خداست و کارکن خدا ناامیدی و پشیمانی ندارد. (۶).

و باز فرماید بهترین زنان شما زنی است که هرگاه خشمگین شود یا شوهر را بغضب آورد بشوهر بگوید دست من در دست تست تا از من راضی نشوی خواب بچشمم نمیرو. (۷).

و باز فرماید: موهبتی بالاتر از داشتن همسری که دیدارش مسرت بخشد و سوگند شوهر را عمل نماید و در غیاب حیثیت او را محفوظ بدارد. نداده اند. (۸).

۱- ۶۱

۲- از ۶۳ بیعد.

۳- از ۶۳ بیعد

۴- از ۶۳ بیعد

۵- از ۶۳ بیعد

۶- از ۶۳ بیعد

۷- از ۶۳ بیعد

۸- از ۶۳ بیعد

و باز از آنحضرت است سه چیز مایه آسایش مؤمن است خانه وسیعی که نابسامانی زندگی او را بپوشاند، زن شایسته ای که در کارهای دنیا و آخرت یاورش باشد و بیرون کردن دختر از خانه خواه بمرگ و خواه به ازدواج. (۱)

و باز: زن طوق است به بین چه طوقی بگردن می افکنی (لعنت یا رحمت). (۲)

علی علیه السلام فرمود بدترین همسران آنست که موافق نباشد. (۳)

در خطبه های مربوط به عقد ازدواج شنیده میشود که همسر کریمه صالحه ای که برای داماد در نظر گرفته شده آنچنان شایسته است که چون حاضر باشد و به عروس روز - همسر فردا - مادر آینده بنگرد مسرور است و چون غائب و خارج از خانه باشد زنی است که در مال و ناموس و هر چه مربوط به زندگی هر دو است مراقبت حفاظتی می نماید.

ابده بما تعول برای مرد است که هر چه را خواست ابتدا کند شایسته آنکه از اهل و عیالش آغاز کند از وسائل رفاهی و خرید و تهیه وسائل آسایش و یک زندگی آبرومند و درخورشان و جهاد المَرْتَه حُسْنُ التَّبَعْلُ برای زن است که بداند اگر نمیتواند شمشیر و اسلحه ای برداشته به جهاد در راه خدا بشتابد بهتر نگهداری از بعل و شوهرش جهاد اوست و این نیز نوعی تساوی است که مرد زندگی کند برای زن و از آغاز هر چه و هر چیز زن در نظرش باشد و زن زندگی نماید برای مرد که با مرد نیکو زندگی کردن جهاد در راه خدا نمودن است.

۱- از ۶۳ بیعد

۲- از ۶۳ بیعد

۳- از ۶۳ بیعد

مرد باید از زنی که خضرا الدمن است پرهیزد که شرح داده شده و زن نیز باید شوهر در فاسق فاجر را انتخاب نماید و عجیب است که در مورد مرد شرابخوار سفارشهایی به خصوص و احادیثی ویژه وارد گردیده است و این را نیز شرح دادم که برای سوخت و ساز الکل در عضلات در یک مرحله دیاستازی دخالت می نماید که نزد الکلیک ها تا الکل نرسد دیاستاز مذکور کاتالیزری است وارد عمل نمیشود و این مسئله به ارث به نسل میرسد یعنی یک فرزند شرابخوار آمادگی برای میخواری خواهد داشت.

از این قبیل دستور است که مرد نسبت به زن چگونه باشد و زن نسبت به مرد چسان زیاد است که به پاره ای از آنها در این جلد برخورد خواهد خورد و باز درباره مرد و زن که لباس یکدیگرند اضافه نمایم که در ابتدای بعثت یا ایها المدثر و ثیابک فطهر نازل شد که خلاصه ای از آیه قوا انفسکم و اهلیکم ناراً می باشد: آنجا میفرماید مرد و زن لباس یکدیگرند و اینجا دستور پاک نگهداشتن لباس میدهد همانگونه که در آیه اخیر به صراحت دستور پاک نگهداشتن خویشتن خویش و اهل و خاندان را صادر میفرماید گویا با توجه به آیه تطهیر که پروردگار محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و الزهر رجسی، پاک داشته این قدرت را خدا به شوهر میدهد نسبت به زن و به زن میدهد نسبت به مرد.

مسئله جبر و اختیار در انتخاب همسر و در نتیجه انتخاب نسل به نظر قرآن چنین است:

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی - خطاب به همه آدمیان است نه به مؤمنان یا عده ای مخصوص زیرا مسئله خلقت انسانی مطرح

است و جنبه تکوینی دارد این مسائل تشریحی است که میتوان مؤمنان را مورد خطاب قرار داد. پس از خطاب توجه به خلقت آدمیان از دومین ذکر و انشی است که قبل از قرآن در هیچ ماخذ و مدرکی آنرا به چنین صراحت نمیتوان دید که پیدایش انسانی را به تساوی از ذکر و انشی بدانند.

و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا - این قسمت هنوز استمرار و علت و نتیجه برداری از قسمت اول آیه است که در اثر قرار گرفتن که ذکر و انشی در کنار یکدیگر مردم زیاد میشوند و خاندان و گروه بوجود می آورند که هر کدام به خلقت اولیه ناشی از جمع ذکر و انشی شناخته میشوند و به هر کدام معرفت حاصل میگردد و این هنوز در قلمرو خلقت تکوین و به اجبار است و هر فردی مجبور که پسر پدرش باشد و برادر خواهرش.

مرحله بعدی مهمترین قسمت از تکوین است که تشریح نام دارد و همه تشریح درباره آدمیان چنین خلاصه میشود و گرامی ترین نزد خدا متقی ترین فرد است و اینجا شرع است و اختیار - و بارها آوردم که پشت انبیاء برای نظم و ترتیب دادن کارهائست که ما اختیار داریم آنرا براه اطاعت یا به جاده عصیان بیندازیم. هر کس مجبور است پسر پدرش باشد اما مجبور نیست همسر شوهرش یا عروسش باشد و آنجاست که باید در انتخاب کفو تقوا کرد و دستور دین را منظور و رعایت داشت.

انتخاب پدر و مادر بصورت اجبار یعنی قبلاً انجام گرفته است اما انتخاب فرزند یا جبری که اختیاری به اجبار دارد باید انجام گیرد

و در تمام کائنات که ساخته و پرداخته (خلق فسوی) دست یک استاد حکیم علیم است این یکنواختی چشمگیر و مشهور میباشد که هر کاملتری به اجبار به قبل خود که کمال کمتری دارد وابسته است و باید دانی را تغییر داد که عالی و کاملتر بهتر گردد و عمل برعکس نتیجه ای ندارد یعنی نمیتوان در اصلاح گیاهان کوشید تا زمین بهتری داشت یا در اصلاح حیوانات سعی کرد تا علفهای بهترین محصول باشد زیرا بعدی خود به خود کاملتر شده است بهمان اندازه که مسیر الی الله المصیر را پیموده است برعکس هر دانی باید فدای عالی شود و اگر عالی تر نباشد احتیاج به وجود دانی نیست تا برسد به امام و پیامبر و اولوالعزم و خاتم آنها که لولاک لما خلقت الافلاک و اگر انسان نباشد گوسفند به چه کار آید و گوسفند نباشد علف برای چه و همینطور الی آخر اگر پیامبر نباشد مردم به چکار آیند.

انتخاب همسر و کفوی شایسته نیز همینگونه است و باید هر بعدی در طریق الیه راجعون انتخاب گردد یعنی هر بعدی بهتر از قبلی و هر نسلی شایسته تر از پدر و مادر باشد.

انا لله همان قسمت اول آیه مورد بحث است که یا ایها الناس انا خلقناکم لتعارفوا و همه به اجبار است و به اجبار از خدا آمده ایم اما الیه راجعون آنقدر در حصار جبر استحکامی انا لله نبوده قدرت جبریش بهمان اندازه قبلی نیست و همین مایه التفاوت همان ناچیز اختیاری است که به اجبار به آدمیان عطا شده است.

اینکه فرزند پیامبر یکی پیامبر میشود یا هیچکدام نمی شوند و حتی مانند فرزند نوح اصلا اهلیت پیامبری ندارد و با سخن قبلی

مغایرت دارد که هر بعدی باید بهتر از قبلی باشد تب و بیماری تکامل است که عارض این میسر تکاملی میگردد ولی همیشه تب باقی نماند و بنا بر وعده الهی ان الارض لله یورثها عبادی الصالحون نتیجه این تکامل است که روزی همه زمین پر از بندگان صالح باشد مشحون از پیامبرانی که نبی خاتم وعده داده اند علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل.

در آیه مورد بحث (انا خلقناکم من ذکر و انثی) چنانچه به دو کلمه «لتعارفوا» و «عندالله» توجه شود که اولی «لتعارفوا» مدارج و مراتب شناسائی خلقت تکوین است و دومی «عندالله» بزرگداشت از خلقت تشریح ما را به این نکته توجه میدهد که انتخاب ذکر - انثی - و انثی - ذکر را برای شناخت مخلوق است یکدیگر را که کیستند و در چه مقامی و تمکنی و شعوب و قبائلی اما «عندالله» فقط مقام تقوا ارزشمند است و پیوند این مرحله و مقام تقوا به مقام و مرحله ازدواج فقط در این امکان پذیر است که در انتخاب کفو و همسر شایستگی دینی در درجه اول و قبل از هر چیزی منظور گردد.

در این جلد و جلد های مورد بحث مخصوصاً جلد های بعدی که از تربیت نسل سخن خواهیم داشت مرتب باید شعار دهیم که نوشته های ما مخصوص کسانیست که اصول دین را به تحقیق پذیرفته و بقیه را حتی به اشاره اسلام میپذیرند و برای دیگران انتخاب کفو مشروط به ضوابط مقامی و ثروت و غیره میباشد.

بیاری خدا در جلد های مربوط به تربیت کودکان باز بیش از این درباره ایمان و اینکه باید در ازدواج آنها منظور داشت بحث خواهیم کرد زیرا نسلی که بوجود می آید عقده های حقارتی که ممکن

است در او پیدا شود بیشتر ناشی از عدم ایمان والدین است زیرا پدر و مادری که از بداخلاقی و بدرفتاری ابائی و گریزی ندارند سبب میشوند اختلال در رفتار و شخصیت کالی نسل پیدا شده و همین دو بیش از هر کس موجب میشوند یک رفتار ضد اجتماعی در فرزندان بوجود آید که خشم ضداجتماعی آنها بصور گوناگون بروز مینماید و از جمله رفتارهای ضد مذهبی و از جمله ناهنجاریهای جنسی و از جمله رل جاسوسی و آتش بیاری و از جمله

به بین چگونه قرآن انگشت روی موضعهای بسیار خطرناک زندگی گذاشته است و اصلاح مورد مذکور را نگر که تا چه پایه منظور داشته است این خالق ماست که قبل از همه متوجه بوده است این اجتماع کوچک خانواده باید دور از بداخلاقی و بدرفتاری باشد این اجتماع کوچک فوق العاده نیازمند آرامش های روحی و فکری است و لذا در آیه شریفه مرد و زن را برای یکدیگر لتسکنوا الیها معرفی میفرماید و اگر لتسکنوا بودند و مرد و زن دو قطب آرامش دهنده محسوب گردیدند نسلشان هم بزرگشده محیط بدون دغدغه بوده بدون عقده حقارت بزرگ خواهد شد.

تصور نفرمائید مواضع بسیار مهم دیگر را نیز قرآن بیان فرموده است بلکه قرآن علل و عوامل ازدواج را در نقش های اقتصادی - روابط جنسی - عشقی مورد عنایت قرار داده با سه کلمه: ان یكونوا فقراء یغنیهم الله من فضله اقتصادش و با قره العین حقوق زن و نسل را و با تمتع عشق و نیاز را بسته بندی کرده و تحویل میدهد و باز تصور نفرمائید هر خاندانی و فامیلی را اینگونه مشمول عنایت خود

قرار داده و مرد و زنش را لباس یکدیگر و لیسکنوا الیهای یکدیگر و غنا ساز از یکدیگر معرفی مینماید بلکه برای خاندان بی ایمان همان اجتماع کوچک را در مرحله تمتع متوقف ساخته میفرماید ذرهم یا کلوا و یتمتعوا - بگذرد و اکل و تمتع متوقف باشند یعنی در اینجا دیگر نه روش پدرشاهی مورد قبول اسلام است نه مادرشاهی بلکه روش دامپرووری را حاکم میدانند چنانچه بعضی از ملت ها نیز بروش دامپرووری اداره میشوند.

اگر بشری که توانسته از آهن آپولو ولو ناسازدا زانسان نتوانس آدم بسازد این مربوط به دنیاست نه مربوط به حیات آن و دنیا با حیات دنیا فرق دارد:

قران را توجه فرمائید که کجا حیات دنیا دارد و کجا دنیای تنها را ذکر میفرماید:

مادو جور عمل داریم یکنوع آن خاص افراد است اعمال صالحی باشد نعمت های حامل از آن عامل خود را فرا میگیرد و کارهای بد و آلوده ای باشد نعمت هایش بدامن فاعلش می نشیند یعنی در این نوع هر کس در بحبوحه ای از آنچه ساخته غرق است و گرچه هر ذره ای و هر کوچکترین امری همه و همه در سراسر جهان بر یکدیگر اثر میگذارند اما در این نوع عمل فقط برای عامل آنچه کرده است برگشت های اجباری به خودش دیده میشود و آیاتی که به کلمه حیات در آن نیست و فقط کلمه دنیا اکتفا شده این چنین وحی احادیث نیز همینطور مثلا- الدنيا مزرعه الاخره یعنی دنیای هر کس یا جبار مزرعه آخرت همان شخص است و گرچه اعمال عامل بر سایر افراد و

محیط اثر خوب یا بد میگذارد ولی دیگران بالاجبار نباید در نتیجه اعمال اشخاص دیگری بمانند.

نوع دوم آیاتی است که حیات دنیا را متذکر میباشند در این آیات علاوه بر پیوستگی قبلی که هر ذره و عملی بر تمام آفرینش اثر میگذارد اعمالی که به حیات دنیا تحویل و نسبت داده میشود اتصال حیاتی هم دارد مثلا در بازیهای المپیک می بینیم آتشی را می افروزند مشعل را بدست یکی میدهند از محلیکه مسابقات قرار است برگزار شود شروع بدویدن میکند میدود تا خسته میشود مشعل را بدیگری میدهد او نیز میدود خسته شد سومی مشعل را میگیرد تا به المپیاء میرساند، در هر حال مشعل روشن است و به هدف میرسد.

حیات دنیا نیز همیشه زنده است پدری آن حیات را با خود دارد میدود خسته و فرتوت و پر میشود می افتد در حالیکه مشعل حیات را بدست فرزندش نیز میدود و صبح ها به شب و شبها بصبح می آورد زحمت و غم و راحت و سرور که زندگی جز مجموعه ای از لحظه ای بیهوده غمگین ساعتی بیجا مسرت نیست گذرانده باز آنرا تحویل فرزند بعدی میدهد در حالیکه مدام مشعل حیات برافروخته بوده و خاموش شدنی نیست.

برگردیم به اصل موضوع و درباره یک آیه بحث کنیم:

انما الحیوه الدنیا لهو و لعب و زینه و تفاخر و تکاثر فی الاموال و الاولاد روشن میسازد که آدمی مدتی اسیر عروسک ها و توپ کوچلوهای بازی است و بعد اسیر توپ های بزرگتر و ارزشهایش و سپس اسیر مال و مقام و آخر اسیر در زیادتى اموال و اولاد و این

مسر حیات دنیاست که حیات این دنیا بر این مبنا مسیری دارد اما برای انسان مسیر الی الله منقلبون انا الی ربنا لمنقلبون - انا لله راجعون که که سیری دور از اسارت است و این را به تجربه بگویم که شما اگر پس از سن بازنشستگی و گذارندن مقامات و جمع اموال به پشت سر بنگرید جز خاکستری بجای مانده چیزی نمی بینید عروسک ها، توپها، پولها، مقامها همه خاکستر شده مانده اند و آنچه باقی است همانهاست که هر چه بمرگ نزدیکتر می شوید دوستشان دارید. بیشتر از آنها یاد میکنید و باز به تجربه بیائید خدائی شوید و در این مسیر قدم بردارید به بینید اسیر خدا شدن بلکه عبد خدا شدن هم همان رنجها و پدیده های آلوده را برای خاکستر شدن تحویل شما میدهد با آرامش و بینش دیگری خواهید داشت؟

کسیکه از سطح هوسها، خوراکیها، آمیزشها بالاتر نیامده مگر بیش از حیوان است و کسیکه به سطح وظیفه ارتقا یافته آدم است و آنکه بسطح وجود رسیده پیامبر؛ و بسیاری از انسانها در این فواصل قرار دارند و چه بسا از حیوان پائین تر و بل هم اضل و معیار شناخت همین دنیاست که و ما متاع الحیوه الدنیا فی الارض الاقلیل و در قبال شناخت آخرت دنیا بدون ارزش است برای کسانیکه از آدم بودن بالاترند و در قبال رضوان الله آخرت هم بدون ارزش است برای کسانیکه از موظف بودن هم بالاترند و علی را فهمیده اید که فرمود خدا را عبادت نمیکنم به طمع بهشت و نه از ترس آتش و این کار بازرگانان است بلکه خدا را عبادت میکنم حقا اهلا لعبادته که او

سزاوار عبادت شدن است (۱)

اینکه بشر انسان می شود و انسان بار امانت را می پذیرد و همان پذیرش وظیفه است کسیکه ناشتائی و ناهار و شام و رختخواب و اراده و ماشین را نپذیرفته اما وظیفه را پذیرفته است در محدودیت های کلاس اول بشری اسیر مانده و برای همیشه مردود در همان کلاس باید در جایزند آن یکی سرمایه ای جز اداره و ماشین و لحاف و شام ندارد و لذا درس و بخشش نیز حاکم بر امور مذکور می باشد در حالیکه آدم وظیفه شناس میدانند وظیفه دندانش چیست وظیفه دستش چیست پایش چیست و بالاخره مغز و انسانیتش چه وظیفه دارند و لذا از دندانش تا بینهایت کوس بردار است و آن دیگری در همان لحافش و اداره اش و کلاسش مانده است و کوسی عظیم اگر بردارد آنست که یک خدمتگزاری را تشویف کند یا یک رفتگری را توبیخ.

ما دبستان می رفتیم کسی را بالاتر و والاتر از مدیر دبستان نمیدانستیم به دبیرستان که آمدیم مدیرش را مافوق همه تصور میکردیم به دانشگاه آمدیم رئیس دانشگاه و هر پله آمدیم بالاتر دیگری را پله پائین تر دیدیم که مدیر دبستان دانش آموز می سازد و استاد دانشگاه دانشجو لذا فهمیدیم همیشه باید بالاتر و بزرگتری را شناخت که برای انسان باعظمت درخور است و وقتی انسان وظیفه شناس شد و یک پله آمد بالاتر میتواند بفهمد که چرا الله اکبر باید گفت زیرا مدیر دبستان و مدیر کل را پس از آنکه خودش بمقام بالاتر رسید در همان

۱- ما عبدتک خوفا من نارک و لا- صنعافی جنتک بل و جدتک اهلا لعباده لعبدتک و در جای دیگر تعبیری دیگری نیز فرموده است.

مربی دانش آموزی و دانشجویی محدود می بیند اما آنچه از همه بزرگتر است مکتب الله آفریدگار همه چیز است.

قرآن میفرماید میخواهید هر چه موعظه بوده هست در دو کلمه خلاصه کرده بگویم: فکر قیام (قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تفکروا) بلکه قیام را قبل از تفکر آورده است و دقت کنید هر چه آفریده شده خارج از دو چیز نیست ماده و انرژی و فکر انرژی است که چون بعمل در آید قیام است لذا میفرماید قیام برای خدا ولی تفکروا قبلا در راه خدا بوده است که مبدل به تقوموا لله گردیده است و عجیباً که نام قیام کننده را نیز در کنار نام مقدس خود میگذارد و در اینجا نیز رعایت قیام دسته جمعی فرموده مقدم بر قیام فردی پهلو به پهلو نام خود ذکر میفرماید ان تقوموا لله مثنی و بعد از آن فرادی زیرا قیام دسته جمعی دست خدا همراهش است (یدالله مع الجماعه) تفکر مایه و پایه ایمان است و هر دو چراغ دروند و قیام و عملوا الصالحات نیز هر دو سرمایه برون و برخاسته اند تفکر و ایمان - اینکه گفتم خدا حیات دنیا گفته و همیشه آنرا سرزنش می نماید برای اینست که در مقام مقایسه با آیاتی که فقط دنیا را دارد نه حیات دنیا می فهمیم حیات نزد خدا ارزشمند است و هر چه آفریده محبوب اوست و اما او دنیا را مقدمه و مزرعه آخرت آفریده است یعنی وقتی می گوئیم دین و دنیا و دنیا را در برابر دین قرار دهیم - دنیا بد است چون بگوئیم دنیا و آخرت دنیا خوب است و دنیائی که محدود به اسارتهائی چند شود و محرومیت از آخرت بیافریند بد است اما دنیائی که ابراهیم خلیل و حسین سید الشهداء تحویل دهد

خوب است.

عوامل اقتصادی مربوط به زن و شوهر که در قرآن مطرح است (... ان يكونوا فقرا يغنيهم الله من فضله ...) و عوامل اجتماعی (... و اخذن منكم ميثاقاً غليظاً و ...) و عوامل روانی (لتسكنوا اليها ... موده و رحمه ...) و عوامل صیانتی (... لباس لهم ... لباس لكم) هیچکدام نقشی دنیائی بازی نکرده همه مربوط به حیات و دنیاست و هر کدام در مراحل تقسیم بندی شده بوسیله قرآن انما الحيوه الدنيا لهو و لعب و زمينه و تفاخر و تکاثر ... بطریق خاص خودنمائی و تظاهراتی دارند لذا اگر هدف تکاملخواهی است یا هیچگونه مسئله ای جز اینکه زمينه دینی داشته باشد سازگار نمی باشد.

عبارت دیگر غنا باشد و دین نباشد چه میشود - مودت و رحمت بدون دین - لتسكنوا اليها و آرامش بدون دین هیچکدام ضامن اجرائی قدرتمندی با خود ندارد که در ظاهر و باطن پلیس خفیه ای معین شده از طرف دین هر دو را وادار به مراقبت از یکدیگر بنماید و جالت تر ارتباط عوامل فوق با حیات دنیاست نه با دنیا زیرا همه عوامل مذکور مشعلی است که از طریق ژنهای آبداء و اجدادی به فرزندان منتقل میشود الی یوم القیامه.

شرحی از مراحل سه گانه مورد بحث

از متعت - زوجت و انکحت بحث می‌کردم.

بعضی بچه ها را دیده اید که سفت و سخت به تلویزیون چسبیده اند.

و مرتب از فیلمهایی که قهرمانان! در آنها بازی می نمایند و رغبت دیدن نشان میدهند علتش اینست که چنین بچه ها در خانه قهرمانی نمی بینند و بجای قهرمان ایرانی! به قهرمان تکرآسی پناه میبرند مراحل تمتع، زوجت، انکحت نیز همین وضعیت را دارد چنانچه شوهر در یکی از مراحل سه گانه یا زن در یکی از این مواقع به آنچه باید از آن قسمت سود ببرد نبرد اختلاف خانوادگی شروع می شود و نسل در این میان پایمال میگردد و تجربتاً در خانه هائی که روش مادرشاهی یا پدرشاهی حکمفرماست تلویزیون دیدن بیشتر است.

امروز به اندازه ای علم و دین نزدیک شده که نوید داده می شوئ در آینده بسیار نزدیک بر فطرت بودن دین بفرمول در آید یعنی ثابت شود که دین چیزی جز حقیقت و حقیقت چیزی جز دین نیست.

امروز فهمیده ان که پس از پیدایش اختلاف جزئی بین پدر و مادری که شیر میدهد قهر و ننگی و بی اشتھائی بچه شروع می شوئد و بچه حالت روانی مخصوص (مار اسموس) می افتد آری دعوائ بر سر اینکه یک جاسیگاری باید روی میز گوشه اطاق یا گوشه دیگر باشد و پدر و مادر بر سر آن بکش پس کش راه میاندازند بچه را به بکش پس کش ها می اندازد و بالاتر بگویم که بزودی علم به اطلاع خواهد رساند: شما رفته اید مقداری انگور از میوه فروشی خریده اید پولاتان از راه حلال فراهم شده فروشنده هم حلال خریده و حلال میفروشد اما باغدار با آب دزدی انگورها را برای یکمرتبه سیراب ساخته است اثری که این انگور بر شما میگذارد با اثر انگور حلال تهیه شده که بر شما میگذارد فرق دارد.

زن و مرد در مرحله متعت بر خط دین به مرحله زوجت میرسند اینها میراثی دیگر بسوی ژنها میفرستند تا ژنها آنرا به ارث تحویل نسلشان بدهد و میراثی دیگر میگویم زیرا که اگر زیربنای دینی در کار نباشد ژنها قهرمانی بهتر از دین نمی بینند که تحویل گیرند تا فردا متصل سازند. این جزئی اختلاف بر سر محل گذاشتن زیر سیکاری از راه شیر یا جان فرزند آنچنان میکنند که همه نپذیرفته آیا همین اندک اختلاف از راه ژن چه خواهد کرد؟ بعد مرحله ازدواج بر خط دین به مرحله نکاح میرسد اینجا جمع آوری میراث است که باید به نسل تحویل داد و باز زیربنا خیلی مهم است و ژنها خودشان نزدیک است قهرمان ساز شوند و نسلی قهرمان و نابغه تحویل دهند و چه نوع تغذیه ای برای ژنها بهتر از تغذیه دینی است؟

احترام متقابل و سابقه خانوادگی

تسبیح نزد آفرینش خود کار (تکوین) چون نوبت به انسان (تشریح) میرسد عنوان عبادت پیدا میکنند. تسبیح و خودکاری به تناسب یکدیگر و به قدر معلومند و هر دو در مرحله اجبار - سبحان الله که به الحمدلله و تحمید میرسد مخصوص انسان است و از خودکاری به جانب رهائی و انسانیت و اراده تمایل پیدا میکند و آوردم که در قرآن جز انسان هیچ موجودی ویژگی الحمدلله گفتن ندارد.

بعد از رهائی و انسان شدن و حمد گوئی مرحله آزادی است مرحله ای که انسان از بندگی همه خدایان کاذب که تصور می شود

رب ناس یا ملک ناس یا در آخر اله ناسند آزاد شده و باور دارد فقط بنده الله است و اینجا خداشناس شده و در شناخت علمی به والاترین مقامی که بشر متمدن روز میخواهد و آنرا آزادی میگوید رسیده است بعی به لا اله الا الله! مادر اسلام بالاتر از آزادی نیز هست و آن اختیار (طلب خیر کردن) و الله اکبر و کوچک شناختن همه مکتب ها و همه چیزها در برابر خدا و در نتیجه رسیدن به خداپرستی است از اینقرار:

هر چه خود کار آفریده شده است مافی السموات و ما فی الارض تسبیح گویان از هو العزیز الحکیم الی هو العزیز الحکیم مسیر الی الله المصیر را می پیماید اشاره به آیه یسبح الله ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم) انسان نیز در همین مسیر است و چند صباحی او را برای آزمایش از خودکاری خارج ساخته به او اختیاری میدهند و در نتیجه در ایام مذکور تسبیحش عنوان عبادت پیدا می نماید و الا جماد و نبات و حیوان و همه و همه آفریده شدگان به اجبار عبادت دارند و لذا در مسیر الی الله که انسان از الله تا الیه راجعون است هم از طرف سایر آفریده شدگان محترم بحساب است و هم وی به آنها احترام بگذارد و این احترامی است متقابل و در این قلمرو اسلام را می بینم که اشاراتی هم دارد.

مومن در مسجد چون ماهی در آب است و منافق در مسجد چون پرنده در قفس.

شخص محضر را بر آن مکان که نماز میگذارده بخوابانید که زمین با او مدارا میکند.

فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی (قرآن) که دستور به

حوت موسی میرسد در سرزمین مقدس است کفشها را بیرون آورد

رابطه انسان با سنگهای مقدس و نامقدس که در جلدهای قبل شرح داده شد و ممنوع بودن مسلمانان از بیهوده ساختن زمین های قابل استفاده و تشویقشان بر عمران و آبادی (واستعمرکم فیها... قرآن) و نیمی از سازمان بخشی انسان را پروردگار از خاک معرفی شده میفرماید.

ملاحظه فرمودید که هم زمین و زمان برای مؤمن احترام قائلست و هم مؤمن برای زمین و زمان که حتی ممنوع است که دشنام زمان (سب دهر) بدهد و دستور است که بر هر نعمتی شکر گزار باشد

نباتات که علاوه بر تسبیح در مرحله بالاتری از آفرینش هستند احترام بیشتری دارند:

مسلمان از ریختن آب داغ به پای درخت ممنوع است. از آزار دادن و بدون جهت از ریشه برآوردن درخت بر حذر شده است حق سوزاندن بدن گیاه را ندارد، وقت بذرافشانی زارع باید خود را در عظمت یاد و نام خدا مشغول بدارد، گیاه را تشنه و گرسنه داشتن در اسلام گناه است. از درخت بود که موسی آتشی تصور کرد و انی انا لله شنید و در جایگاهی من الشجره مبارکه در کنار وادی بود که او کلام خدا را شنید و حضرت آدم و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت محمد نیز با درخت سر و کار دارد و شجره الخد و شجره الملعونه و شجره تنبت بالدهن و شجره مبارکه و شجره الزقوم و شجره من یقطن و شجره بیعت رضوان و سجده و النجم و الشجر یسجدان همه امتیاز درخشان است که گاهی به بدبختی ها و گمراهی

انسانها مربوط میگردد و درباره نبات و روئیدنی نیز مسائلی مشابه آن است که در اینجا نیز نشان میدهد انسان بهمان اندازه که در مسیر والله انبئکم من الارض نباتا (قرآن) با روئیدنیها همسازی و همراهی دارد و از طرف روئیدنیها محترم است و وی نیز دستور احترام به روئیدنیها را دارد و اینجا سؤالی مطرح می شود که خارج از بحث و برنامه ماست:

آمده ان درختانی در حوالی یکدیگر را درجه گذاشته و رطوبتشان را اندازه گیری کرده و بعد یکی از آنها که تشنه نگهداشته بودند آب دادند و بعد دیدند که بر رطوبت همسایگان نیز افزوده شد یعنی ملاحظه نمودند که گیاهان آب قرض یکدیگر میدهند یعنی بر یکدیگر ترحم دارند (قابل توجه اغنیا) و سؤال اینست:

آیا انسان نیز که جنبه نبات بودنش منظور است یا گیاه در نوعی تعاون بسر میبرند؟ یعنی گیاه به انسان کمک میکند و احساسات دارد اما انسان نسبت به انسان چطور؟

نوبت به حیوانات که میرسد باز به علت اهمیت بیشتری که در سازمان بخشی آفرینش دارند دستورات اسلامی زیادتری درباره اشان هست بحدیکه پروردگار در کتابش حتی انعام را سفارش میفرماید از علفهای تازه بدهند بلکه از علفهایی که خود انسانها میخورند بدهند (قابل توجه دامپزشکان) کلوا و ارعوا انعامکم - خودتان بخورید و انعامتان را نیز بطریق چرانیدن از آنها بخوانید و توجه داشته باشید که خوردن هر نوع چیز مانده و فاسدی که زیان به بدن برساند حرام است و برای حیوان چه؟

هیچ حیوانی را نمیتوان بدون جهت آزار داد هم گرسنه نگهداشت و حیوانی را در برابر چشم حیوان دیگر ذبح کرد یا شکنجه داد (باز هم قابل توجه دامپزشکان و انسان پزشکان!). باری که بر پشت حیوان بار برمیگذارند نباید زیاده بر حد تحملش باشد و اگر او را زخم کرد مسائلی دارد و نباید چه صورت حیوان زد و اگر به پشتش زده شد نباید و میز شود یا مجروح سازد و خواربار بسیاری که در جلد‌های قبل شرح داده ام و میرساند احترام بین انسان و حیوان متقابل بوده و حتی از بسیاری حیوانات تظاهر است احترام آمیز نسبت به صاحبانشان ثبت و ضبط بوده و دیده رسیده شده است.

آنچه بین انسانها جالب است و پروردگار در قلمرو احترام متقابل از انسانها خواسته است و شاید کمتر به آن توجه شده باشد این مسئله است که قبلا باید بحث مختصری نمود و سپس شروع کرد:

نه این است که مسئله تقسیم ارث در اسلام آنقدر برای کشورهای متحد و مترقی شگفت آور است که از برخی موارد آن استفاده کرد و در قوانین خود گنجانده اند اما مسئله تقسیم ارث را موازینی و مقرراتی است که با مسئله صرف سرمایه فرق کلی دارد و بنحوه دخل و تصرف بازماندگان با دخل و تصرف صاحب اموال بهمان نسبت که ارزش آن نزد آنکه زحمت کشیده و بدست آورده یا در نگهداری کوشیده با آنکه ناگهان بادر گذشت یکی آنرا دریافت کرده است تفاوت دارد.

ارث را آنچنانکه میدانیم مشمول تقسیماتی میگردد در صورتیکه سرمایه در برابر صرف وجوهات اسلامی و مقررات مربوط به آن

قرار میگیرد و از جمله مواردی که قرآن به آن اشاره میفرماید و جالب بوده فوق العادگی دارد مسئله زیر است.

فرض کنید پدر و مادری از فامیل آنگونه در زمانهای مختلف در گذشتند که آنچه باقی گذاشته اند به یکی از نوادگانشان میرسد و نواده دیگری از آن محروم مینماند مثلا باغی است و فصل میوه هاست و یکی از نواده ها سهمیه مفصلی از آنها دریافت داشته و دیگری از آنها با وجود داشتن تمکن محروم مانده است با آنکه تقسیم ارث به حساب صحیح اسلامی انجام گرفته است اما اسلام دوست میدارد مسئله صله ارحام ولو آنکه نواده محروم ثروتمند باشد در اینجا فراموش نشود و دیدگان در گذشتگان صاحبان اموال که به جانب همه فرزندان خود معطوف است منتظرند که هیچکس از ماندگانشان محروم نماند و قرآن اگر کلوا و ارعوا انعامکم برای انسان و حیوان دارد که انعام واقع در قلمرو حمایتشان از همان گیاه تازه بخورد که صاحبانشان میخورند برای انسان و انسان بالاتر از آنرا خواسته داستانی بدین مضمون دارد:

در سوره کهف دو مرد را ذکر میفرماید که یکی را دو باغ پر انگور بود که در فواصل آنها درختان خرما و در سایه آنها زراعتی کرده بودند سالی بود که میوه بقدر کافی و آب بقدر لازم وجود داشت مالک به رفیقش گفت من از تو در وعده فرو نبرم و گفتگو بجائی کشانده شد که گفت ما اظن ان تبید هذه ابد! تصور نکنم هرگز این اوضاع نابود گردد (و همانند بسیاری از بی نیازان اضافه کرد) و گمان نکنم قیامتی نیز برپا شود و اگر هم باشد در اینجا نیز بهتر از این

جانگاہ را خواهم داشت و دیدید و خواندید که عاقبت چه شد و در سوره کهف شرح داده شده است.

برای اینکه رابط گیاه و انسان - حیوان و انسان را بیاورم مطلب بسیار است هم علمی هم اسلامی که هر دو یکی هستند آن با سابقه ۱۴ قرنی و این کمتر از دو قرنی اما کتاب مربوط به اینگونه مباحث نیست مثلاً ثابت شده است اگر بر سفره غذای سفیدی هست و گرسنه بران نظر درد اگر به او داده نشود و مایوس گردد آن غذا را مسموم میسازد و از مستحبات سفره هم برای شما شرح دادم اگر اسبی، گاوی مرکبی هست اول باید کاه و جوئی لازم است برایش آماده کرد و او را غذا داد و سپس سفره نشست و نیز مستحب است که سه لقمه متوسط هم هست به گربه سر سفره غذا داد؛ بهر صورت زمان زمان دیگری شده است دیگر باید پذیریم که اگر اسلام میگوید سه لقمه هم به گربه غذا بدهید بحث از مسمومیت غذایی در کار است و امام اگر میفرماید شاش شتر بهتر از شیرش است شتر خار میخورد ادرارش قلیانی است نه اسیدی و بهترین مبالغ بعضی تنک نفس ها مواد کرتنی که در بدن حیوان پستاندار زیاد است و عظیم الجثه باشد بیشتر است و شیرده باشد بیشترش و ادرارش دفع می شود اما از ادرارش بیشتر و ادرار هر حیوانی که کلیه چرکی و مؤف ندارد بدون میکرب است و مواد مذکور چون در اسید خاصیت خود را از دست میدهد باید از ادرار علفخوار که قلیاست بدست آورد و لذا شاش شتر برای تنگ نفس مخصوصی خصوصیت داشته است و این را هم باید دانست که مسئله ارتباط جماد و انسان بالاتری هم دارد و آن ارتباط گیاه

و انسان است و بالاتری هم دارد و آن ارتباط حیوان و انسان است و بالاتری هم دارد و آن ارتباط انسان و انسان است و بالاتری هم دارد و آن ارتباط و اتصال خویشاوندی است که اسلام مقررات صله ارحام را بر آن وضع کرده است و بالاتری هم دارد که ارتباط مغز انسانهاست و اینها برادرند و المومنون اخوه از اینجهت گفته شده است و الا اسلام سفارش همه مردم را به مسلمین کرده که نسبت به آنها در کردار و گفتار چگونه باید بود اما وقتی دو نفر میخواهند شرکت در زندگی تشکیل دهند باید آنقدر نزدیک و در سطح بالا و والا باشند که مغزشان هم آهنگی داشته باشد اما آهنگی که میتواند هر دو مغز جز صدای فطرت بلند نشود و جز درخواست ایمان چیزی طلب نمایند که در اینصورت آنها برادرند و زن و شوهر را به بین که اگر نیکبخت شدند پس از مدت کوتاهی خویشاوندان هر دو طرف هر جا میرسند میگویند الحمدلله که عروس و داماد چون خواهر و برادرند و اینجاست که می فهمیم چرا اسلام و مخصوصاً تشیع پایه و اساس ازدواج را برایمان نهاده است که عروس و داماد هر دو مؤمن باشند و هر دو از خانواده ای باشند که هم ایمان داشته باشند هم عمل صالح که نزد اسلام نه ایمان تنها قبول است نه عمل صالح بدون ایمان.

مؤمن خورشیدی فروزان در جان دارد اما آفاق را از آن نور بی بهره داشته است گویا اسلام میخواهد در نفس ایمان جای گیرد تا هر چه پلیدی و آلودگی است از بین برود و در اتاق نیز ایمان های تبدیل به عمل صالحشده جای گیرد (انرژی ایمان مبدل به فعل صالح شده) تا هر چه پلیدی و آلودگی است از بین برود و نه انفس تاریک

بماند و نه اتاق در ظلمات فرو رفته باشد و حداقل کاری که ایمان و عمل صالح میکند نجات صاحبش از درون گرائی و برون گرائی است.

درون گرا که متوجه احساسات و افکار خودش است و علائم در راه سعادت تمام توجه او را به خود جلب کرده و از هدف یاد نمیکند و لذا نسبت به آینده در اضطراب و نگرانی دائم بسر میرد و چون تصور میکند بلکه باور میکند که دروغ ترس او نیست اصول و معیارها را بسی از اعمال برتر بحساب می آورد قدرت نوشتن وی از گفتنش بیشتر است و به مطالعه کتب علاقه دارد و مشتاق خواندن است علت ها و قوانین را بررسی میکند تجزیه و تحلیل و طرح و پروژه را دوست تراز وارد عمل شدن میدانند کنج عزلت را بر گوشه کاخها برتر میدانند و دیر آشناست.

برعکس که برون گرا به خود اعمال و اصلاحات و افراد دیگر و به جهان محوس دیدیده ها توجه دارد یعنی در زمان حال زندگی میکند، روان سخن میگوید زود تصمیم میگیرد و اجرای آن را سریعاً مایلست انجام داده شود خون گرم و زود آشنا و اهل معاشرت میباشد و ایمان و عمل صالح هر دو را بدست یکدیگر داده و درون و برون را در حال تعدیل نگهداشته و نفسی مطمئن بیار می آورد و لذا پسر و دختری که ایمان دارند اگر در سابقه فامیلشان نیز نگریسته شود و عمل صالح را مورد علاقه فامیلی اشان بیابند وصلتی از آن بهتر میشود (برای پیاده کردن درون گرائی بر حیوانات میتوان کبوتر و مرغ را مثال زد که کبوتر ممکن است بر خروارها گندم که پارچه نازکی بر آن کشیده شده ایستاده باشد اما از فرط گرسنگی بمیرد در صورتیکه

مرغ اگر دو دانه گندم در عمق خاک باشد آنقدر پر و بال میزند و خاک را زیر و رو مینماید و آن دو دانه را بیابد و بخورد).

اینها را بایستی در مورد خواستگاری آورده باشم ولی چون مقصود شرح مختصری از سابقه خانوادگی خواستم بدهم بیفزایم که برای خواستگاری چند چیز دیگر نیز سفارش شده است یکی ازدواج نکردن با زنان احمق (۱) و ازدواج کردن با صاحبان کپل (۲) و سفید پوست (۳) و دوری از شرابخواران و فاسقان و بدخلقان که شرح دادم و لذا آنچه را باید توجه داشت علاوه بر سابقه فامیلی هوش و عقل آنهاست که ازدواج با احمقی که در میدان میراث فامیلی سرگردان است میباشد و چشم انتظار که پسری بیابد و طوق نعلش را بپذیرد و بر گردن آویزد درست نیست.

آنچه ماند سابقه فامیلی است که بنگرد اگر در فامیل سابقه مادرشاهی غالب است بکلی دوری کند که اینکه رساله ها نوشته اند و نشان داده اند که در چنین فامیلهای بچه های است کیزوفرن و دیوانه پیدا می شود و قبلا شرح دادم و اگر روش پدرشاهی غالب آن هم سعی کند اگر قدرت زدودن آنرا در فامیل جدیدی که میخواهد تشکیل دهد در خود نمی بیند بخدا پناه برد و سعی کند نه روش مادرشاهی مستقر گردد و نه پدرشاهی برقرار شود.

برای شرح این قسمت مطلب زیاد است به اختصار آنکه:

۱- ۴۸ کافی صفحه ۳ تهذیب ۲۲۸

۲- ۴۲ کافی صفحه ۶

۳- ۴۴ کافی صفحه ۶

بعضی مینویسند انسانهای اولیه زن را آبستن میکردند و میرفتند بچه ها متولد میشدند بزرگها می دیدند فقط زن است که بچه می آورد و لذا قبول میکردند که بچه از مادر است بچه هم بزرگ میشد این مسئله را به پیروی از دیگران میپذیرفت و در نتیجه مادر از لحاظ اجتماعی برتر شمرده میشد و حکومت بدست وی بود برخی همیشه قدرت را در اختیار مرد میدانستند که حاکم و طالب و فاعل بوده است و پدرشاهی یا پدرسالاری را همیشه مطرح قلمداد نموده اند تا اینکه اسلام آمد از هر جهت زن و مرد را مساوی معرفی کرد اگر از لحاظ اقتصاد و مالکیت بود هر دو را استقلال داد و حال آنکه هنوز در جهان متمدن زنها به چنین حقی نائل نشده اند اگر تساوی در برابر قانون بود اسلام آنها را برابر معرفی نمود و ضربدر قرمز بر روش مادرشاهی کشید و بر روش پدرسالاری نیز خط بطلان زد و روش خواهر برادری و انما المومنون اخوه را پذیرفت و در اولین ازدواج اسلامی که صد در صد مورد موافقت نبی خاتم سفیر بزرگ الهی حضرت محمد قرار گرفته بود عروس خانم و شاه داماد را می دیدند که در همان روزهای اول یکی گندم را آسیا میکرد و دیگری که غذا می پخت شوهر به فاطمه سلام الله علیها کمک میکرد و فاطمه نیز حسن و حسین را پرورش میداد.

چون بسیاری از جوانان تحصیلکرده از من پرسیده اند برای ازدواج چه چیزهایی منظور داریم تکرار میکنم که هم آنها ایمان است و بعد سابقه فامیلی از دو نظر از اینکه در اعمال و گفتارشان خیر غلبه دارد یا نه و دوم هوش فامیلی است گر چه در این مسئله گاه

یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی دیده می شود و از یک فامیل که هوش فرزندی باهوش پیدا میشود و برعکس از فامیلی همه هوشیار فرزندی کم هوش.

بقیه مسائل را که هم خونی و خویشاوندی باشد در جلد ۲۱ به تفصیل شرح داده شده است که بسیار به اختصار چنین است:

اگر در فامیلی بیماری ارثی غلبه ندارد ازدواج فامیلی سبب می شود و ژن یکدیگر را تقویت کرده نابغه ای بوجود آورند و در صورتیکه بیماری فامیلی و ارثی وجود داشت چه بهتر که با بیگانه وصلت شود ولی این دو مطلب را نیز نادیده نگیرید و شرح همه و مثالهایش را در جلد ۲۱ بخوانید که:

چه بسا یکی از فلاهن بیماری که در خانواده اش هست میگریزد و آنقدر دور ازدواج میکند که بین او و همسرش هزاران فرسنگ راه است اما از کجا که همان بیماری در فامیل عروس خانم وجود نداشته باشد.

دوم آنکه چهار سال است الی پنج سال که مسئله ازدواج فامیلی حدت و شدت خودش را از دست داده است و یک علتش آنکه در ضمن تحقیقات مربوط محققین به این نتیجه رسیدند که ساکنان امریکای آتازونی بدین علت از لحاظ هوش بر امریکای لاتین برترند که حاضر نشدند با سرخپوستان ازدواج کنند و بیگانه را نپذیرفتند.

پیدایش نسل

برای پیدایش نسل، آمیزش مرکزیت دارد مرکزیت کارهائی که باید قبل و بعد از آمیزش انجام پذیرد بعضی از این کارها سنتی است که اغلب آنرا میدانند و در کشورهای اسلامی هر کدام مخصوص بخودشان اعمالی دارند که اسلام بر بسیاری از آنها صحه میگذارد همانگونه که بر بعضی کارهای عصر جاهلیت که برای تکامل انسان سازگاری میکرد صحه گذاشت مانند حرام دانستن جنگ در ماههای حرام و قرعه کشی در مواردی چند و

کارهائی که قبل از آمیزش (و هم اکنون قبل از اولین آمیزش) باید انجام گیرد و نزد همه مسلمانان تقریباً معمولست عبارتند از: خواستگاری، عقد ازدواج، به خانه آوردن عروس، حجله رفتن و شب زفاف.

در قلمرو عقد مراعات روز و ساعت عروسی و عاداتی چند که مرتبط به آداب قومی است مانند رعایت فاصله زمانی برای کس که در فامیلش عزاداری است و مرگ و میری اتفاق افتاده است و آداب دیگری که برخی بین ادواج و نکاح فاصله می اندازند و عقیده دارند پس از عقد تا زمان خانه بردن عروس فاصله مناسبی جهت آماده سازی وسایل و لوازم مورد احتیاج میباشد و ...

در این مورد لباس عروسی، سفره عروسی، منزلی که باید

عروسی را به آنجا برد همه از جمله مسائل قبل از حجله رفتن میباشد.

برای حجله رفتن نیز که خود مطلبی از این کتاب را تشکیل میدهد شاخ و برگهایی است از قبیل:

قبل از حجله رفتن چه باید کرد عروسی و اعمالی که در حجله باید انجام داد و آنچه را باید در شب زفاف قبل از آمیزش رعایت نمود و مطالبی دیگر که هر کدام جنبه پزشکی تنها دارد آنقدر لزوم و به اختصار آورده میشود و آنچه مربوط به مذهب باشد نظریه اسلام را تا حد امکان به نسبت بضاعه علمی تقدیم خواهد داشت.

اینکه بهداشت و تنظیم خانواده و سقط جنین را که مربوط به بعد از آمیزش است قبلاً آوردم به علت اهمیت موضوع و احساس مسئولیتی که میکردم و برای کسانی که فقط در برابر همین جلد قرار میگیرند یادآور میشوم که از جلد ۲۱ بهداشت نسل شروع شده و جلد های ۲۲ تا ۳۲ به برنامه های دیگری (مسائل ولایتی) اختصاص داده شده و تنها قبلاً در جلد ۲۱ و ۳۳ مربوط به بهداشت نسل بوده و در آنها عناوین زیر مورد بحث قرار گرفته است:

نسل و تعریف آن و ارزشی که دارد همه از قرآن و احادیث و روایات - ازدواج و رهبانیت - ازدواج و قرآن - ازدواج با خویشاوندان و با محارم و همخونی در ازدواج - ازدواج با بیگانه - متعه و ارکان آن و فرقی با بی بند و باری و زنا - آشنائی قبل از ازدواج خطبه عقد و تعیین مهریه در اسلام.

بقراری که ملاحظه میفرمائید خطبه عقد خوانده شده و شرکت زندگی بلکه یکایکی زندگی شرح و بررسی مسائلی بعد از آن

مورد

توجه است.

پس از عقد ازدواج دو روش ممکن است اتخاذ گردد: بلافاصله عروس را به خانه داماد ببرند یا آنکه به اصطلاح «عقد کرده» بنشانند تا زمان مناسبی کار بردن عروس صورت گیرد.

چون کار رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برای همه مسلمانان مورد تأیید خداست وَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ را قرآن طوری ذکر میفرماید که تاسی از حضرتش روش پسندیده و الهی می باشد و بزرگترین عروسی انجام گرفته در حضور حضرتش به عقد علی در آوردن یگانه فرزند عزیزش فاطمه بوده است میتوان از نظارتی که حضرت داشته آن هم بر آن عروسی که حتماً تا پایان جهان الگو و نمونه ای برای مسلمانان میتوان برد باید توجه داشت در این باره عقد و خانه بردن عروس - عقد و فاصله دادن برای بعد که عروس را به خانه ببرند - کدامین برگزیده شده است.

ازدواج بسیار میمون و مبارک بین دختر رسول خدا و پسر عمش که نویسنده از همین الان تبریکات صمیمانه خود را به محضر مبارک پدر عروس و عروس و داماد و نواده مکرمشان حضرت حجه بن الحسن و به تمام مسلمین جهان با شایسته ترین احترام و ادب تقدیم میدارم با فاصله پس از عقد، با وضع خاص و تشریفاتی جالب انجام گرفت که چون برای هر مسلمانی خواندنش مسرت انگیز است به اختصار آورده میشود و قبل از ذکر چگونگی آن فرخنده عروس بخانه داماد بردن باید متذکر بود که فاصله دادن بین عقد و بردن عروس به خانه داماد عاری از عوارض نامطلوب نخواهد بود که دخالت اطرافیان

یکی از آنهاست مخصوصاً دخالت کسانیکه مایل بوده اند عروس به آنها برسد یا آنها که متوقع بوده اند با یکی از طرفین ازدواج نمایند و هم اکنون دختر یا پسر را بهره دیگری ملاحظه مینمایند اما در یک حالت فیما بین (به نام یکدیگر) آنها را می بینند نه با یکدیگر و شریک در زندگی یعنی اندک اندک دیگران حاضر به ازدواج آنها میشوند.

پس در این فاصله - بین عقد و خانه بردن - قسمت بزرگی از حواس خود را که باید صرف مهام امور نماید به توجه از کار و کردار و چگونگی تماس های عروس با فامیل و اشخاص برگزار مینماید و دختر نیز بهر دختری یا زنی که حتی نام شوهرش را ببرد مشکوک شده دیدگانش همه جا آنها را از لحاظ حواس تعقیب مینماید و روح غیرت در مرد و حسادت در زن که در این مورد فطری هر دو باید باشد تقویت می یابد اما این حالت بتدریج کاهش یافته (یا ناگهانی) و در زمان بعد چنین قدرتی ندارد تا بحدی که ثابت شده اگر مرد به زن بی علاقه شود حتی او را امر و نهی نکرده با او تندی نمی نماید و شرح این قسمت را در جلد ۲۰ و ۲۱ دادم.

پسری که ناگهان عروس عقد کرده را به خانه میبرد از یک زندگی تحت الحمایگی بودن به زندگی تحت الحمایگی داشتن میرسد در صورتیکه فاصله عقد و خانه بردن را شاید در انسانهای قبل از هزار سال اخیر همان دورانی به حساب آورد که مرد به عنوان مهر نزد پدر یا مادر عروس خدمت میکرده است یعنی این فاصله همان حد فاصل زندگی بین زندگی قدیم که نسل بوده و به زندگی نسل -

پروری جهش کرده است میباید و از اول ناگهان با عده ای مواجه نخواهد شد که وی را خویشاوند به حساب آورده و مسائلی حاد برایش پیش نخواهد آمد.

پسری که در فاصله مذکور به امید تهیه اسباب و اثاث از طرف خاندان عروس نشسته یا دختری که در این مدت از پسر توقعاتی دارد قبل از عوامل ازدواج مقدس درپائی از مادیگری در زندگیشان دیده میشود که همه اکنون تجربتا می فهمند مادیگری تحت الشعاع عشق و علاقه میتواند قرار گرفت و در این فاصله است که هر چه را عروس درخواست کند داماد تهیه یا خریداری خواهد کرد و توصیه اغلب مادرزنان به دختر خود در اینگونه موارد فراموش نمیشود.

ناگفته نماند که عروس را به خانه شوهر بردن حتی بلافاصله پس از عقد بدون اشکال بوده و استحبابی یا ترجیحی از نظر اسلام بین دو قسم گفته شده که بین عقد و خانه بردن فاصله داده شود یا نشود ذکر نشده است.

مهر

در بعضی از شهرها و از جمله در این شهر (یزد) به آن صداق گویند و این کلمه انتخابی قرآن است که در آیه و اتو النساء صِدَقَاتِهِنَّ نَحْلَه آورده است. صدقه (به ضم دال) از صدق و علامت راستین بودن مرد است در اقدامی که درصدد انجام آن میباید و راستین بودن یعنی بر فطرت بودن و این بر فطرت بودن نزد حیوانات نیز معلوم

است که خودکاری اعمال دارند و نزد انسانهای نخستین هم که چنان خودآگاهی و اراده و انتخاب نداشته اند بوضوح دیده شده که برای جلب رضایت ماده (همانند حیوان نر نسبت به ماده) حالت فروتنی بخود میگیرند انسانها علاوه تری که داشته اند دادن غذا بوده یا چیزی که زن را خوش آید و فرقی نمیکند امروز نیز شکارچی ها در روابط نامشروع خود از این عمل فطری استفاده کرده خضوع و فروتنی اظهار نموده و بجای مهر کادو یا پیشکشی یا صرف غذائی تقدیم می نمایند و عجیب آنست که فریب خوردگانی که مهر جعلی در کارشان دخالتی نداشته است بیشتر خود را به فریب خوردگان و مورد تجاوز قرار گرفتگان بحساب می آورند.

صداق که بدستور قرآن باید از طرف داماد به خود عروس پرداخت شود نشانی از صدق اقدام و صدق خواستگاری و صدق درخواست تشکیل خانواده از طرف مرد است و پیشنهاد دهنده را دلیل بر صدق عشقی صداق نشانی است و اضافه شدن نحله بدنبال آن آیه که کاری همانند زنبور عسل (نحل) را میرساند و همین کلمه بین کسانی که شکارچی هستند و کادو و پیشکش دارند با آنکه صداق میدهد و عشقش بر صدق است فرق میگذارد.

نه آنست که زنبور عسل بطور متوسط روزانه ۲۵۰ پرواز دارد که عسل تهیه میکند و اگر برای رفع نیازمندیهای خودش بایست پرواز کند روزانه ده مرتبه پرواز کافی بود و این معجزه قرآن است که میفرماید وحی بر او شد از جمله عسل برای مردم تهیه نماید و ۲۴۰ مرتبه زیادیش اطاعت از وحی برای خدمت به مردم است بطریق

تهیه عسل.

این صداق پرداختی از طرف داماد نیز وجهی است که صادقانه و صداقانه پرداخت می‌گردد و داماد چون زنبور عسل جز شیرین‌کامی از این پرداخت توقعی دیگر ندارد و زنبور عسل تنها حیوانی است که از طرف خودش استبراء میشود و مامورانی در کنار سوراخ کندو آماده‌اند که اگر بر پلییدی نشست کمرش را دونیم کنند و نحله داماد نیز بوسیله خودش تهیه شده و از وجهی و تمکنی است که هیچ خیال بر پلییدی نشستن و آلوده ساختن و دامنی را لکه دار نمودن در آن راه ندارد و بر فامیل است که همانند ماموران کندو از صداق مراقبت نمایند که صادقانه عمل شود و نحله باشد.

نحل که عسل می‌دهد همانند زنبوران دیگر نیست که شکارچی‌اند زنبور عسل شکارچی نیست و عسل دارد و نحله و زنبور قرمز شکارچی است و نحله ندارد و این داماد که صداق می‌دهد صدیقی که نحله است و هرگز از طرف شکارچی تقدیم نمی‌گردد بلکه از طرف صادق در خواسته‌ها و خواستگاری کرده است که خواهان برقراری الفت و مروت و رحمت و تشکیل خانواده است.

نحله کلمه بسیار شیرینی است و شیرین‌تر از آن که نشان می‌دهد نحل با عسل دادنش به انسان وی را تحقیر نمی‌کند و فقر انسان را نمیرساند و توهینی به انسان نمی‌نماید و این صداق نیز که نحله است و مرد به زن می‌پردازد نباید توهین به زن تلقی شود.

زنبور و عسل که بیست و چهار برابر آنچه برای خود پرواز میکند برای آدمی پرواز میکند و بر آدمیان منتی نمی‌نهد و عملش بر فطرت

است و صداق داماد نیز نه مثلی است و نه جز صداقت و فطرت به کلمه دیگری مخالف و مغایر آن نزدیک می‌باشد.

چه جالب است که قرآن با یک کلمه «نحله» کلمه صدقاتهن را تفسیر میکند و نقاب از چهره اش برمیدارد تا با دلیل و منطق همه بدانند فرق بین یکنفر که سوء نیت و خیانت در عطیه فرستادنش مستتر است با آنکه صداق میفرستد و صداقش نحله است و فرقی اینکه صداق نحله ای از زنبور عسل است و آن دیگر زنبور قرمز آن پرواز زیادتری بدون منت و توقع خرید و فروش انجام میدهد که بر گل بنشینند و محصولش عسل و نسل باشد و این که شکار کند و نیش بزند و برخیزد.

در ضمن توجه فرمائید که پرداخت مهر مسئله را از سادگی بدر خواهد آورد و تشریفات اسلامی خطبه، عقد، و صداق و سفره و حجله و همه و همه برای اینست که کار از سادگی در آید که هر چه بسادگی دست آید بسادگی از دست میرود و این جمله را بخاطر اهمیتی که دارد بارها تکرار خواهم کرد.

کسیکه خواهان است پایه و اندازه امتیاز و استقلالی که اسلام به صداق داده بداند کافیت به او گفته شود با آنکه اسلام نفقه زن را بعهده مرد گذاشته است باز هم به او دستور میدهد مهر بپردازد بحدیکه اگر در ازدواج قید نشد و نامی از مهر نبردند مهری معادل مهر زنانی امثال وی برای همیشه بعهده مرد است و زن میتواند از مردش بگیرد و مهتر آنکه مهر را نیز همانند صرف دارزاق عمومی که از افراط و تفریطش نکوهش کرده است در مورد مهر نیز

همینگونه است کم خوردن که ضرر برساند پر خوری - کم پوشیدن زیاد پوشیدن - کم کاری - استراحت و بازی نکردن و تفریح زیاد علاوه بر آنکه بر فطرت است و کسی نمیتواند اصلاً نخورد یا زیاده بخورد - بر هند بگردد یا سه پالتو پوشد نزدیک شدن به آنها نیز نکوهش شده است و بهمین قیاس و بخش که از مهریه های سنگین بد گفته اند و ابزار انزجار نموده اند از پائین آمدن مهر از حد متعارف و متعادل هم نکوهش گردیده است (۱) و معلوم میگردد این مهر یک نوع پشتوانهای بلکه بهتر بگویم نوعی بیمه کردنی برای زن محسوب میگردد و دلیل بیمه گری آنکه دختر اگر خودش بدون دخالت ولی اش عاشق شود و در اینصورت مهر را نادیده بگیرد پس از برداشتهای تمتعی از همسرش و بخاموشی گرائیدن غرائز جنسی و برگشتن عقل از دستگاه تناسلی به مغزش! می فهمد که اشتباه کرده است حتی میزگردهائی را که خانمها تشکیل میدهند و پرسش هائی که در این باره از آنها میشود و الحق در این قبیل کارها حتی دو نفر زن که بهم برسند میزگردشان گذاشته و بحث آغاز میشود و در هر صورت خانم ها بر سه گونه اند و در قلمرو عدم یا وجود مهر و بدتر بودن و بهتر بودن آنها سه رقم حرف میزنند یکعده به سادگی و عامیانه میگویند مهر یعنی خرید دختر و اطلاع ندارند که این وجه همانند خرید جنس نیست که نرخی و اتیکتی دارد و بدستور اسلام باید همانند خرید جنس نباشد که توافق فروشنده شرط است بلکه باید با توافق طرفین انجام گیرد بعلاوه بجای پرداخت مهر میتوان کار ارزشمند دیگری نمود:

جوانی را که قصد ازدواج داشت نبی خاتم از او پرسیدند برای مهر چه داری گفت هیچ فرمودند بجای پرداخت مهر به عروس قرآن تعلیم دهد (۱) دسته دوم خانمهایی هستند که علیه مهرهای سنگین عقده ای در آنهاست یا خودشان یا دخترشان یا مورد علاقه اشان بخاطر همین مسئله مهر مدتی خانه مادره شده یا رنجی از این بابت دیده اند و دسته سوم که با توجه به رفتارشناسی معلوم میشود چکاره اند در صورتیکه اگر مسئله خرید دختر با پرداخت مهر مطرح بود بایستی اسلام دستور ندهد پس از عقد چنانچه بلافاصله طلاق روی داد و دخولی نشده است نصف از آن دختر باید مقرر به او داده شود و چرا مهر بیشتر موجب فخر است و چشم و هم چشمی است و با میزان سواد و هنر و ایمان نرخ آن ترقی و تنزل مینماید پس خرید ایمان و هنر و علم در کار است نه خرید دختر در صورتیکه هیچکدام درست نیست و اگر قرآن را دیده باشید آنجا که میفرماید خدای متعال فقط مشتیر خرید جانها و مالهای شماست (ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة) و در برابر آن بهشت پرداخت مینماید و اینجا هم نه خریدار (خدای متعال) به فروشنده (انسان) توهین کرده است و نه جان و مال را بیمقدار معرفی نموده است.

قرآن میفرماید روزگاری بشر و حتی پیامبری بزرگ و اولوالعزم چون موسی جانش عمرش را داد و به دختر شعیب و خاندانش خدمت کرد تا دخترش را گرفت و اینک پیامبری بزرگ و اولوالعزم محمد خاتم الانبیاء میفرماید مالت را بده و دختر را بگیر یعنی در برابر

خدا جان و مال بده و بهشت را بگیر و این خریدنی نیست و اینجا در برابر دختر جان و مال بده و دختر را بگیر و این هم خریدنی نیست اگر قرار باشد هر چه را پول میدهید خریده اید حج و نماز و کارمندی کردن و ... همه و همه خریدنی است و مهمتر از همه آنکه اسلام برای از بین بردن کسی و قتل نفسی ارزشی وضع کرده که آن هم ارزش آدمی نیست و مگر میتوان گفت یزید چه ارزشی دارد یزیدی که یکی از خلفای بعد از او (عمر بن عبدالعزیز) میگفت کسی از او به نیکی یاد نکند و به شخصی که نام یزید را با عنوان امیرالمؤمنین برده دستور داد بیست تازیانه زدند (۱) آیا این یزید که سه سال و اندی خلافت کرد و سال اولش سبط رسول خدا را کشت و اجسادشان را مثله کرد و زنان و کودکانش را به اسیری برد و گرسنگیها و تشنگیها و شکنجه ها داد و سال دوم به مدینه تاخت و مردانشان را کشت و سه شبانه روز دختران و زنانشان را بر سپاهیان مباح کرد و سال سوم به کعبه حمله برد و آنرا به سنگ بست و خراب نمود این یزید چه ارزشی دارد که در قبال کشتن وی چند باید پرداخت و حسین را که نبی خاتم میگوید حسین منی و انا من حسین و سید شباب اهل الجنة است در قبال کشتن وی چند باید پرداخت اگر برای پرداخت قتل یزیدها ذکر نیست برای حسین هست و السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره را امام در برابرش ایستاده میخواند که دم یعنی خون و ثار هم یعنی خون و سلام بر تو ای حسین که خون خدائی و پدرت هم خون خدا و من قبل از این میگفتم ثار از ثوره و انقلاب و از ایثار و جان بازی و فداکاری میاید و امروز

فهمیدم در همان زمان معنای اصلی آن در جنگها مصطلح و معروف بوده است و در جنگ جمل همینکه بازار کشت و کشتار گرم شد بصره ایها شروع کردن به دادن شعار یا لئارات عثمان یا لئارات عثمان و علی هم دستور داد همان شعار را بدهند که نبی خاتم در عزوات دستور داده بودند یا منصور اُمّت یا منصور اُمّت ای پیروز بکش ای پیروز بکش و یا لئارات یعنی بصره ایها برای خونخواهی عثمان ارزش قائل شده خود را برای خونخواهی حاضر به آمدن میدان کشت و کشتار کرده اند و لذا ثار الله و ابن ثاره یعنی ای علی وای حسین که خونخواهی شما هم در مقام ارزشمندی و پرداخت بها با خداست و شما خیال میکنید دختری که دروغ نگفته و عفت ورزیده و ایمان و عمل صالح داشته کمتر از فلان امام زاده است بخدا قسم همین الان در میان شیعه افرادی هستند که از بسیاری امام زاده ها که مرقد و ضریح دارند نزد خدا گرامی ترند و مگر چنین دختری که گفته شد و بدون شک بعلت مخالفت اسلام با پرداخت مهر سنگین به او مهریه ای متعادل برای ازدواج با او منظور میشود این وجه ناقابل خرید این دختر است و فلان دختری که در کاباره ها خوب مست شده و خوب اعضایش را به جلوه گری انداخته و در برابر مغز جوانان را به بیضه اشان منتقل ساخته و تقاضای بلافاصله ازدواج رسیده و پنج میلیون تومان مهرش شده ارزش وی نیز همین ست یعنی آن دختر بر فطرت زندگی کرده هزار تایش به اندازه این یک دختر معتاد به افیون و مواد مخدر و موج الاعضاء ارزش دارد اگر مایلید و زنده بودید بروید پس از رسیدن دوران بیست ساله بعد از شوهر دو بپرسید چند می ارزند

بشما خواهند گفت:

ما بدنبال سرمان مینگریم و جز مستی خاکستر که بجای نهاده ایم نمی بینیم اما آن میگوید جواهر در خاکستر یافتیم و این چیزی اضافه نمی بیند؛ هر دو میگویند آدمی را یک امتیاز مشخص است یا یک نقطه ضعف و هر دو با بزرگ شدن تدریجی این دو چیز در آن غرق میشوند و میمیرند.

علی بخاطر عظمتش کشته میشود و حرمله بخاطر دناوتش و این نقطه ضعف بزرگ شدن حتی در کلیه مراحل زندگی خود را نشان میدهد آنکه از اداره ای رانده شده منتقل شده تویخ شده جریمه شده و این فدای نقطه ضعفش شده است و بهمین طریق تعالی و ترقی یافته بخاطر امتیازی که داشته است و پیامبر فرمودند:

نقطه سیاهی در دل است که بزرگ میشود تا همه دل را میگیرد و نقطه سپیدی است که بزرگ میشود و همه دل را میگیرد و این نقطه سیاه سرآغاز و شروع نقطه ضعف است که در محو آن کوشش نمیشود و این نقطه سپید سرآغاز و شروع نقطه عظمت است که در افزایش و اعتلای آن کوشیده است و دختری که عظمتی دارد و مهر سنگین ندارد این خریدنش نیست او میدانند و شوهرش هم میدانند و مردمی هم که باید بدانند میدانند.

حضرت علی فرموده است:

لا- تغالوا بمهور النساء فتكون عداوه (۱) (در مهرهای زنان غلو نکنید و برای زنان مهرهای سنگین قرار ندهید که این ایجاد عداوت

میکند) چه بسا بعدها پسر بیدار شود که این چه کار بود کردم آری پسرها حتی در روزهای اول ازدواج هر چه را عروس بخواهد ولو باید قرض بگیرند گرفته انجام میدهند و از گرمی بازار ازدواج نه مقدار مهر را متوجه اند نه اندازه خرید را و از حضرت باقر است:

من برکه المراه قله مهرها و من شئومها کثره مهرها (زنان با برکت زنانی هستند که مهر آنان کم باشد و زنان شوم آنها که از حد متعارف مهری بیش داشته باشند) (۱)

اگر پرداخت مهر خرید دختر است پرداخت حقوق به کلیه افراد از رئیس گرفته تا خدمتگزار خریدن آنهاست و اگر به نامهایی که قرآن به هزینه های زندگی داده دقت شود (صداق - نفقه - و ...) و عظمتی که در کلمه صداق است به صدق و خواهان بودن از روی فطرت نهفته است دانسته میشود صداق وجه خرید نیست بلکه قبول پذیرش عظمت زن و امر ازدواج است.

در قرآن است که حضرت موسی چون از ترس فرعون گریخت تا مبادا وی را برابر کشتن یک قبطی که پیرمردی از بنی اسرائیل را بناحق کشته بود و بدست حضرتش بقتل رسید گرفتار شود روی به بیابان نهاد تا به مدینه رسید خارج از شهر چوپانان را دید که گوسفندان خود آب میدهند و دخترانی معصوم نیز برای همین کار آمدند. موسی که کمک به دختران را لازم دید نزدیک شد و مساعدت کرد و بالاخره براهنمائی دختران به خانه پدرشان حضرت شعیب وارد شد و چند سال در قبال خواستگاری از دختر شعیب تعهد خدمت کرد یعنی قرآن زمانی را اشاره

میفرماید که برای خواستگاری پدر دختر را خدمت می‌کردند و اشاره ای به قبل از آن ندارد و اما در کتابها مینویسند که انسانهای اولیه چون زایمان را از زن می‌دیدند نه از مرد، مرد را معطل و عاطل تصور کرده و همه چیز را به مادر منسوب میداشتند و این روش مقرر امروز مادرشاهی نامیده میشود در این دوران و بعد از آن تا به امروز بشر هرگز نخواست است با نزدیکان خود ازدواج کند و این مسئله مشکل مانده ای است که چرا بشر حاضر نمیشده جنگ کند کشته شود یا بکشد و دختری را به یغما ببرد و با او زندگی نماید و با نزدیکان خود مادر خود دختر خود خواهر خود و... ازدواج نمیکرده است.

کم کم مسئله خرید و فروش و طرح اقتصاد و ثروت را بشر یاد گرفت و به عوض آنکه پدرزن را خدمت کند و عمر تقدیم کند تقدیم کالا یا وجه کالا پیشنهاد گردید و مهر بدینوسیله پیدا شد.

در اسلام مهر به خود زن که عنوان عروس را دارد داده میشود و زن صاحب و مالک تمام آنچه دارد میباشد و بدون اجازه اش بعلاوه زن را نمیتوان به خانه آورد و به کار کردن گماشت و حتی نمیتوان به شیر دادن کودکش که نصف نوزاد از آن پدر است مجبور ساخت و باید پدر این قسمت خود را پایاپای یا با خرید جبران نماید بعلاوه که زن در اسلام حق اجتماع خود را نیز مالک است و نمیتوان وی را مجبور به انتخاب فلان شوهری کرد و این از جمله شاهکارهای اسلام است که اگر قبلا وجهی به پدر عروس میدادند و او را میگرفتند دیگر اسلام دستور میدهد این مهر به خود دختر داده شود و در حالیکه

مالک حقوق اقتصادی و اجتماعی خود است به خانه شوهر وارد شود و بر شوهر است خانه تازه وارد، غذای تازه وارد، لباس تازه وارد حتی اگر اندکی هم هست از خانه پدری عروس بهتر باشد تا تصور نکند بر افراد زندگی سخت تر و بدتری پیش آمده است و اینجاست که ما به جبران آنچه گفتیم که زن نصف ارث میبرد و نصف شهادت میدهد اما در اینجا با آنکه مهر میگیرد و حق کار کردن و حقوق شیر دادن میبرد و صاحب همه چیز خودش است باز هم می بینیم اسلام وی را واجب النفقه مرد نموده است و لذا باید در قبال وضع اقتصادی مرد در اینجا گفت که به زن ستم نشده بلکه به مرد ستم و توهین شده است! آری به مرد ستم شده است که زن در برابر آنهمه قدرتهای تغیردهنده طبیعت جنس لطیف مانده است و به مرد ستم شده است که در طول تاریخ آنقدر مردها بخاطر زنها تغییرات داده اند که زنها به خاطر مردها حتی یک ذره نداده اند بحدی که همه مینویسند اگر کلئوپاترا بینی اش شکل دیگری داشت نقشه جغرافیای فعلی هم شکل دیگری داشت یعنی در طول تاریخ بشر از آنروز که حکومت مادرشاهی برقرار بود تا به امروز که نام آن عوض شده است اما قدرتش هنوز عوض نشده است و نشانی از آن مسئله خواستگاری است که مرد باید بدود و تابع باشد و زن بنشیند و متبوع.

در جلدهای حجاب هم از لحاظ پزشکی ثابت کردم و هم احادیثی آوردم که به حجاب در آوردن زن - تنها مسئله عورت و سکسو البته اسلام مطرح نساخته بلکه علل و حکمت های دیگری نیز هست و از جمله زیبا باقی ماندن زن و لذا نباید گفت چون اسلام

مرد را بدون حجاب و زن را با حجاب خواسته نسبت به یکی از آنها توهین کرده است.

باز هم درباره مهر آنجا که سخن از اثاث جهازیه است بحث خواهم کرد.

اثاث و لوازم عروسی

همه خواننده یا شنیده ایم که مردی روزها روزه بود و شبها شب زنده داری مینمود و به مختصر غذائی اکتفا میکرد و همسرش جریان را به حضرت علی عرض نمود و در پاسخ سئوالی که حضرت در این باره از شوهرش فرمود شوهر به حضرت گفت:

چرا شما در غذا خوردن چنین هستید:

حضرت پاسخ داد شما نمیتوانید چنین باشید.

اثاث و لوازم عروسی به اندازه ای که مورد نیازشان است تهیه اش بلاشکال بوده و اگر آنقدر جلوه کند که سبب شود بسیاری از پسران از ترس تهیه یا برخی از دختران از خوف ترسیدن و دسترسی پیدا نکردن در برابر آنهمه لوازم تشریفاتی، عروسیشان حتی به تعویق و تأخیر افتد از لحاظ مکتب اخلاق پسندیده نبوده و اسلام با هر ازدواجی که پایه و اساسش بر مال و ثروت استوار گردد مخالف بوده و از مهرهای سنگین و تجملات و تشریفات مسابقاتی بیزار است.

مهر و جهاز حضرت زهرا اگر چه همانند کارهای دیگرشان و از جمله (و یطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً) آنها کمتر

میتوان مورد عملکرد قرار داد و با شکم گرسنه، غذای حاضر و منحصر را به دیگران داد اما میتواند یک الگوی علمی و دینی برای دیگران بوده باشد چنانچه آیه مذکوریت الگوی بسیار بزرگ علمی و دینی برای اقتصاد اسلامی به عنوان همه اقتصاد دست میدهد:

یادتان باشد آوردم که همه غذا و تغذیه اسلام در دو آیه شریفه آورده شده است آنجا که از کمیت آن میفرماید:

كلوا و اشربوا و لا تسرفوا - و از کیفیتش فلینظر الانسان الی طعامه و شرح داده شد که چرا - هم اکنون نیز گفته میشود همه اقتصاد را در این آیه آورده اند و چگونگی عملکرد مطلق اقتصاد اسلامی در آنها عنوان شده است:

نه آن است که اقتصاد در قدرت دولت و انفاق دولت به مردم در تجربه روزگار با شکست مواجه شد و چه بسا بسیاری از مالکین راضی به ملی شدن یا تصاحب اموالشان از طرف دولت نباشند قرآن آمده و میفرماید:

انفاق باید از طرف مردم باشد آن هم آنقدر اسلامی که دیگران را حتی در غذا دادن که اصل اقتصاد است بر خود ترجیح دهند و لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تجبون به مرتبه ای برسد که خود هم اگر گرسنه اند یتیمان و اسیران و مسکینان - سه گروه - را برسند، گروهی که نمیتواند طراز نامه زندگی داشته باشد زحمت میکشد میدود میاید میروود کار میکند دخلش بود نوزده خرج بیست و این مسکین است.

گروهی که دستهایش بسته و دهانش باز است رشدی و مغزی

که بدانند چگونه لقمه ای تهیه کند و حتی چسان به دهان بگذارد ندارد و این یتیم است.

و گروهی که قبل از هر چیز غل و زنجیر بر دست و پایش است اما در حقیقت دهانش را بسته اند و این اسیر است و خارج از این سه گروه نداریم و علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا می آیند و با آنکه خود گرسنه اند طعامشان را به مسکین و یتیم و اسیر میدهند و کار اقتصاد اسلامی را بحدی اعلا و بالا به الگو دادن میبرند که جهان باید اقتصادش را بر آن پایه گذاری کند یعنی بجای آنکه همه آنچه دارند به دولت بدهند و دولت به جای خود و مورد لزوم مصرف نماید.

یاد میدهند که باید افراد انفاق کنند و آنچه را برای خود می خواهند قبلاً جهت دیگران خواسته باشند و بر این پایه گذاری اقتصادی امتیازاتی است که خارج از بحث این کتاب است و یکی از آنها افکار عمومی است که اگر انفاق از مردم باشد پشتوانه آن خود مردمند و اگر انفاق از دولت باشد افکار عمومی مزاحم و مخالف آن میباشد و چه قدرتی برای پشتوانه و استواری و پایداری بیش از افکار عمومی؟

خاندان نبوی (اهل البیت) و فضه خادمه شان با آنکه گرسنه بودند غذای خود به مسکین و یتیم و اسیر دادند و این از لحاظ پزشکی هم جالب است.

اولا فضه خادمه اشان نیز رضایت چنین به عملکردی داشت تا مسلمانان نگویند علی و همسر و فرزندان از آب و خاک دگر و شهر

و دیار دگرند و ما نمیتوانیم چونان باشیم و همانند آنان کار کنیم و اینک فضا الگو شد و راه چنین عذری را بست.

کسیکه گرسنگی کشید بعدی که سحری خورده و افطار خود بخشیده اما برای آب خوردن و چیزهای دیگر آزاد است در افطار بعدی جبران گرسنگیش میشود و بیشتر بگویم که گرسنگی بیشتر هم با رسیدن غذای بعدی جبران میشود اما شخص از خانه خارج میشود مسکین یا یتیم یا اسیری را می بیند که از گرسنگی لبش سفید و چهره اش زرد و چشمانش فرو رفته و ناله ای ندارد آن که با آه سودا کند یا آهی ندارد که با ناله ای عوض نماید آن شخص شاهد اگر حتی یک رگ انسانیت در بدنش باشد با دیدن چنین قیافه ای آنچنان اوراق میوشد و اعصابش کوبیده و در نتیجه ترشحات بدنش دگرگون میگردد که جبران پذیر نیست.

خارج از برنامه بیاوریم: الان گفتم اگر در یک رگ انسانیت در بدن شخص باشد در برابر رنجدیدگان، به کمک برخاسته و در مقابل گرسنگان، غذایش را می دهد و در این عصر که ثابت شده اگر گیاهی در جوار گیاهی باشد که یکی دچار تشنگی شدید شده باشد دیگری به او آب قرض خواهد داد و ندانسته اند از چه راهی اما این انسان که از سیری خفه میشود و به گرسنگان غذایی نمیدهد آیا بدتر از حیوان نیست اولئک کالانعام بل هم اضل نیست این که از گیاه هم بی رگ تر است و انسان اضل از حیوان از خاک هم بی ارزش تر است.

برگردیم به مطلب خودمان و درباره اثاث و لوازم عروسی تحت عنوان مهر، جهاز، مطالبی ذکر نمائیم.

در آنجا که بحث شد چرا زن نصف مرد ارث میبرد از جمله آوردم که ارث یعنی اقتصادی از یک خاندان به خاندان دیگر منتقل شدن و در نتیجه باید خاندان و ارث از آن میراث به نفع رفاه و آسایش خانوادگی کاربرد اقتصادی و عملکردهای دخل و خرج داشته باشند و اما مهر اقتصادی است از یک خاندان بهمان خاندان منتقل میشود و بر مرد است که هنگام شوهر شدن و تشکیل خانواده جدید سرمایه گزاری لازم را برای شرکت زندگی جدید بنماید و ما باز از مهر حضرت زهرا که مربوط به ازدوجی بس بزرگ و روحانی و مستقیماً تحت نظر رسول الله انجام گرفته برای نمونه مطالبی خواهیم آورد.

با توجه به اینکه نبی گرامی دست را به سینه خواستگاران ثروتمند و متمکنی نهادند که از دخترشان خواستگاری کرده بودند و چون به اطلاعشان رسید که زنانی چند دخترشان حضرت زهرا را سرنشین کرده اند که به ازدواج مردی غیر ثروتمند - علی - در آمده است فرمودند: دختر عزیز پدرت ترا با مرد تهیدستی عقد ازدواج بست. با اینکه رجال و ثروتمندان از تو خواستگاری کردند نور دیده عزیز پدر و شوهرت فقیر نیستند به خدا قسم گنجهای زمین را بر من عرضه داشتند ولی نعمت های دنیای باقی را بر ثروت و مال دنیا برگزیدم. عزیزم برای همسرت شخصی را انتخاب کردم که قبل از همه اسلام آورد و از لحاظ علم حلم و عقل بر تمام مردم برتری دارد. خدا در بین تمام آدمیان من و شوهرت را برگزید. همسر خوبی داری قدرش بدان و از فرمانش سربیزی مکن

و با توجه به احادیثی که آن حضرت و جانشینان گرامشان در کتابها دیده میشود همه توجهات اسلام به سعادت و سلامت

عروس و داماد معطوف بوده و تشکیل خاندان سعادت‌مندی را برایشان آرزو دارد و از تعیین مهرهای سنگینی و تشریفات و تجملاتی که سبب میشود دیگران به علت نداشتن یا آرزوی داشتن، در ازدواجشان تعویق و تاخیر بیفتد سخت مخالف میباشد و بهمین لحاظ مهر و جهاز حضرت زهرا را می بینیم که با آنچه پدر بزرگوار یا فرزند عزیز آن بانوی بزرگ و مقدس فرموده اند مطابقت دارد:

نبی گرامی فرمودند: بهترین زنان است آنهايند که رویشان زیبا و مهرشان کم است (۱)

حضرت صادق میفرماید: بدن زن در این است که مهرش سنگین باشد (۲)

البته توجه فرمودید که نبی گرامی و فرزند گرامیشان چگونه به نسبت بین ثروت و آنچه سبب تجویز مهر سنگین میشود اشاره میفرمایند

نه آنست که هر زنی زیباروی است خواستگار بیشتری دارد و در نتیجه احتمال به مزایده گذاردن و حالت مقابله بر زن کردن پیش می آید و در نتیجه خود نوعی بی احترامی نسبت به زن است لذا آورده اند که بهترین زن آن است که مسلمان باشد (امت من باشد) رویش زیبا باشد و با وجود این که زیبا به گمان اشتباه باید مهرش را سنگین نمایند و چنین نخواهد بود و زیباییش در برابر مذهب شوهرش عرصه و میدان داری نخواهد داشت و در غیر اینصورت اگر زنی مهرش سنگین بود و دختران دیگر که در آن منطقه اند با دید همچشمی همان مهر را متوقعند و سبب تاخیر یا تعطیل ازدواجشان شد این مهر سنگین باعث بی رغبت شدن جوانان

۱- صفحه ۱۵ نکاح کتاب وافى

۲- صفحه ۱۵ نکاح کتاب وافى

به ازدواج و نوعی سد راه خدا کردن به حساب آمده و بد است.

هنگامی خواستگاری علی از دختر رسول خدا - پدر بزرگوار عروس از داماد میپرسند آیا برای عروسی چیزی پس انداز نمودی؟

- یا رسول الله پدر و مادرم قربانت شما از وضع من کاملاً مطلعید تمام ثروتم را یک شمشیر و یک زره و یک شتر تشکیل میدهد.

- تو مرد جهادی و بدون شمشیر نمیتوانی بود و در راه خدا جهاد نتوانی کرد شمشیر را لازم داری؛ شتر نیز از ضروریات زندگی تست بوسیله آن باید آب کشی کنی و وضع اقتصاد خود و خانواده ات تأمین نمائی و جهت اهل و عیال کسب روزی کنی و در مسافرتها باربرداری باشی تنها زره ات را میتوانی بر این راه بگذاری و من هم بر تو سخت نمیگیرم و بهمین زره اکتفا میکنم.

توجه فرمودید که چگونه قبل از همه مسئله مهر مطرح و پیگیری و به انجام رسید و جالب آنکه نبی گرامی میفرمایند: یا علی برای عروسی آیا پس اندازی نموده ای و این قابل توجه است که جوانان برای ازدواج متوجه پس اندازی باشند.

مطلب دیگر سخت نگرفتن پدر عروس است که اهمیت دارد و آنرا به زبان آوردند زیرا کلمه معنای جراحت دارد و همینکه به زبان آمد سخت بر دل می نشیند و از همان اول داماد را اثر میگذارد و بدنبال آن سخن عمل کردن و از میان آنچه داماد دارد آنرا که مورد نیاز مبرمی نیست برای مهر پذیرفتن آنچنانکه نبی گرامی شمشیر و شتر داماد عزیز را که لازم داشت خود استثناء فرموده زره را برای مهر انتخاب فرمودند و این توجه دادنی است که هر کس بسنجد و هر

دامادی است شتری که باید وسیله کسبش باشد و آبکشی اش کند و کار دنیایش روبراه روبراه سازد و شمشیری که امر آخرتیش را صفا دهد و بسعادتش برساند از دستش نگیرید و وی نیز مراقب باشد از دست ندهد و زرهی که امکان دارد بخاطر همان به آخرت رو کرد یا به دنیا رو آورد بفروش رساند و این هشدار برای جوانان است که نه برای عشق به زن و ازدواج میتوان خود را از بین برد نه زندگی خود را از بین برد و نه آخرت خود نه دنیای خود.

رسول الله به علی فرمودند برخیز زره را بفروش برسان و بهایش نزد من آرتا برای شما جهاز و اسباب خانه تهیه کنم.

در روایات است که حضرت آن را به بازار برده و به اختلاف بهای آنرا بین چهارصد و چهارصد و هشتاد و پانصد درهم ذکر کرده اند فروخت و در روایتی عثمان آنرا خرید و دو مرتبه زره را به علی اهدا کرد.

البته توجه فرمودید که مقداری از اثاث و لوازم خانه از آنچه مهر شده است تهیه میگردد یعنی سرمایه گزاری برای شرکت جدید و زندگی تازه بوسیله شوهری که قبلا دو برابر زن ارث برده تادیه میگردد.

حضرت علی پول زره را به نبی گرامی تقدیم نمود. نبی گرامی ابابکر و سلمان فارسی و بلال حبشی را احضار فرمود (دخالت دادن یک شیخ عرب و یکنفر سفیدپوست غیرعرب فارسی و یکنفر سیاه غیرعرب حبشی برای نشان دادن مساوات و برابری در اسلام و رفع تبعیضات نژادی حتی برای تهیه جهاز دختر رسول الله) مقداری

از وجه فروش زره را به آنها داده فرمودند در برابرش اسباب و لوازم زندگی برای حضرت زهرا خریداری نمایند. مقداری از آن پول را نیز به اسماء داده فرمودند عطر و بوی خوش برای دخترم تهیه کن و باقیمانده را به ام سلمه سپردند.

حضرت علی علاوه به فروش زره و تقدیم وجه فروش به نبی گرامی یکدست لباس کتان یمنی و یک پوست گوسفند دباغی نشده نیز تقدیم داشتند.

توجه شما را تا کنون به نکات زیر جلب مینمایم:

نگهداری مقداری وجه نقد به حساب احتمالات و پیش آمدهای ضروری زندگی تهیه عطر و بوی خوش در آغاز زندگی تازه که همیشه بین مسلمین رائج بوده و هم اکنون به نسبت و تشخیص خاصی عمل میشود - آوردن لباس عروس و فرش خانه بوسیله داماد.

ابوبکر پولها را شمرد و گفت شصت و سه درهم است و اسباب زیر را خریداری کرد:

۱- یک پیراهن سفید

۲- یک روسری بزرگ

۳- یک حوله سیاه خبیری

۴- یک تختخواب که از پوست خرما تهیه شده بود

۵- دو عدد تشک کتانی که یکی از پشم گوسفند و دیگری از لیف خرما پر شده بود.

۶- چهار عدد بالش از پوست میش که پر از گیاه اذخر بود.

۷- یک حصیر هجری

۸- یک آسیای دستی

۹- یک کاسه مسی

۱۰- یک مشک چرمی مخصوص برآوردن آب از چاه

۱۱- یک طشت لباسشوئی

۱۲- یک کاسه برای شیر

۱۳- یک ظرف آبخوری

۱۴- یک پرده پشمی

۱۵- یک آفتابه

۱۶- یک سبوی گلی

۱۷- دو کوزه سفالین

۱۸- یک پوست برای فرش

۱۹- یک عبا (۱)

وقتی جهاز را خدمت نبی گرامی آوردند حضرت اشکشان جاری شده سرشان به آسمان بلند کرده گفتند:

پروردگارا این عروسی را برای کسانی که اکثر ظرفهایشان گلی است مبارک گردان.

با توجه به اینکه نبی گرامی را فقط یک فرزند بود که باید نسلشان از طریق وی باقی بماند بدون شک با توجه به آیات کریمه ای که پیدایش هر نسلی را از نطفه امشاج ذکروانثی میدانند به این مسئله

۱- ۳۵۳ جلد ۳ مناقب ابن شهر آشوب و ۳۵۹ جلد اول کشف الغمه و در این قسمت همه از کتاب بانوی نمونه اسلام فاطمه

زهره علیها السلام نوشته آقای ابراهیم امینی نقل میشود

توجه فرموده اند که نیمی از سازمان بخشی نسل نبوت بوسیله شوهر حضرت فاطمه خواهد بود و لاجرم باید شوهری انتخاب شود که لیاقت محتوایی از انتقال نیمی از نسل نبوت را داشته باشد و نبی خاتم آنرا در علی سراغ داشتند.

اگر فاطمه بانوی نمونه و بزرگ شده در دامان رسول خدا و خدیجه کبراست علی نیز در خانه حضرتش بزرگ شده اول عالم و اول مجاهد اسلام است و پیامبر خدا را نیز حداقل این قدرت در امکان است که وجوهی به عنوان قرض هم شده فراهم کرده مهری به تناسب فرخنده وصلت یگانه دخترش و جهازی سازگار با زندگی عروس و دامادی تهیه نماید اما آنچه به عنوان اسباب و اثاث زندگی جدید فراهم شده درسی و مکتبی برای آیندگان جلب توجه مینماید:

پیراهن سفید ما را به یاد جلد ۱۸ می اندازد که ۴۴ استحباب درباره انتخاب لباس را آوردم و یکی از آنها انتخاب رنگ لباسها بود که مستحب است سفید بوده باشد و امتیازات شش گانه رنگ مذکور را آوردم.

تختخواب از پوست خرما و تشک از لیف خرما و بالش از پوست میش و پر از گیاه اذخر توجه ما را به تختخوابی که باید زبرش سفت باشد و بازی نکند و تشکی که مختصر نرمشی دارد و بالشی بسیار ملایم جلب مینماید.

اذخر گیاهی است مخصوص که از رده اسل شرح داده شده و توبان.

ولی در اینجا مقصود از آن نوعی گاه است مخصوص مکه بوده است ولی چون تعریف از گلهای سفید خوشبوی اذخر نیز شده احتمالاً گاه مکه هم امتیازی در این باره داشته باشد.

درباره ظروف و انتخاب آن از نظر اسلام به تفصیل در جلد چهارم بحث شده و آنچه باز جالب است دعای حضرت برای زندگی کسانی است که با ظروف گلی سروکار دارند؛ ظروفی که از زمین است و بهیچوجه مسمومیت و حساسیت نداشته و موجبات ابتلائی را فراهم نمیسازد و بقدر کافی در جلد ۴ بحث کرده ام.

اثاث و لوازم تهیه شده را میتوان از لحاظی به دو دسته تقسیم کرد.

فرش و پرده و لباس و رختخواب - وسائل شرب و تغذیه.

و هم اکنون میتوان با توجه به آنچه داماد عزیز حضرت ولی الله علی فرمود که ادبوا اولادکم لغیر زمانکم به بحث زیر باید توجه نمود:

اولادتان را برای زمان غیر زمان خودتان ادب کنید معنای سخن مشهور آنحضرت است و غیر مشهور سخن آنحضرت یا مَعَشَرِ الْفِتْيَانِ حَصِّنُوا أَعْرَاضَكُمْ بِالْأَدَبِ وَ دِينَكُمْ بِالْعِلْمِ [\(۱\)](#) که میفرماید:

ای گروه جوانان شرف و مقام انسانی خود را با ادب محافظت نمائید و گوهر گرانمایه دین را با نیروی علم از دستبرد ناپاکان بر کنار دارید که چون این دو سخن ارزنده در کنار یکدیگر مورد توجه قرار گیرند معلوم میشود ادبوا اولادکم لغیر زمانکم این نیست که اگر

برای زمان بعد دخترها با وضعی زننده در اجتماع حاضر شدند دختر مسلمان نیز چنین تربیت شود یا اگر پدر و مادر نماز میخوانده اند و زمان بعد طلعه رقص و استعمال مواد مخدر و الکل آشکار شد فرزندان را نیز بکار والدین بگذارند و چنان ادب شوند که طلعه اش در نسل گمراه آشکار گردیده است بلکه دین را باید بوسیله علم شناخت و رشد داد و از دستبرد ناپاکان بر کنار داشت و علم را توسط دین کنترل کرد و نگذاشت بوسیله ناپاکان در راه فساد و خونریزی بکار برد یعنی نه علم و قوانین علمی تغییر پذیر است نه دین و قوانین و مقررات دینی و آنچه را میتوان بوسیله ادب تغییر داد اعراض است مثلاً:

پدری لامپا میساخته باید پسرش لامپ بسازد پدری مردنگی میساخته و باد بزن می بافته پسرش باید یخچال و کولر بسازد و توقف در اعراض مورد اعتراض است و درباره جهاز حضرت زهرا نیز بهمین منوال اگر در خانه حضرت طبق روایات و آنچه قبلاً شرح دادم چوبی در دلداری بوده و حضرت حوله خود را به آن آویز میفرموده است هم اکنون باید آئینه ای و میله ای متحرک و جالب باشد.

اگر فرش از حصیر بوده است به تناسب آبروی عروس قالی باشد اگر ظرف گلی و سفالین و مخصوصاً شیشه ای بوده است هم اکنون طبق معمول زمان باشد منتها باید توجه داشت که آنقدر فرش و انگشتر و تجملاست زیاد نباشد که آه و دود دختران دیگر که یقین خواهند کرد هرگز به آنها نمیرسند بلند شود که مکتب اخلاق اسلام با چنین تشریفاتی مخالف است.

اینکه یک مشک چرمی مخصوص بر آوردن آب از چاه جزو

جهاز حضرت بوده است در مسیر اسلامی بنابر روایات ادبوا اولادکم تا به امروز مبدل به کانتور آب شده است که مرد باید برای آسایش زن آنرا ضروری تشخیص داده و تهیه ببیند و این بهترین مثال برای تغییر زمان بر مبنای ادب کردن است و مشکی مخصوص آب کشیدن و از آن استفاده های دیگر نکردن یک مسئله مهم بهداشتی برای آنروز تلقی میشود که در مسیر ادبوا اولادکم باید متوجه بهداشتی کردن آبها بطریق اولی بود یا معشر الفتیان و کنار یکدیگر قرار دادن دو کمه معشر و فتیان نکته ای است:

برای کلمه گروه در عربی لغاتی دیگر نیز هست (رهط، فرقه و غیره) اما معشر در مرحله ای که انقلاب و تحریک و توجه به وظیفه و مسئولیت داده میشود بکار برده میشود و فتیان نیز در جائی که خواسته باشند جوانان را تعارف کنند و اهلیت آنها را در راه انجام وظیفه برسانند ادا میگردد و برای کسیکه فتی بکار میبرد و اشاره بجوانمردی است.

هر کس صاحب و مالک دو چیز است اعراض و دین، اعراضش از خودش میجوشد و دینش از خدایش لذا اعراضش را میتواند با ادب با اصلاح بکشد و درست تحویل انفس و آفاق دهد و شخصیت خود را اینگونه رشد دهد و دینش را فقط ممکن است با علم بمعنای حقیقی دین بشناسد و همانگونه که دین بدون علم و همچنین علم بدون دین را آتش افروز معرفی کرده اند.

(قال علی علیه السلام العلم و الدین توامان اذا افترقا احترقا) و مالک هر دو را به تنهایی حیوان محسوب داشته اند که اول جلد شرح

دادم اعراض زندگی نیز بدون ادب آتش افروزند و هر کدام بتنهائی آدمیت را نمیرسانند و این بسی جالب آنچه را حضرت در ادبوا اولادکم بغیر زمانکم میفرماید توجیه و تفسیر و تاویل مینماید جالب از اینجهت که حساب دین را به علم زمان وامیگذارد نه به ادب زمان و علم را جز دین و دین را جز علم نمیتواند هیچ امر و کار دیگری حتی توجیه کند.

اگر شما میتوانید هفت ضرب در هفت را بگوئید با پیشرفت زمان تغییر میکند فلان نص اسلامی را هم میتوانید بگوئید تغییر میکند آنچه تغییرپذیر است و ادب روز میتواند با کنترل دین آنرا مطابق زمان عرضه دارد اعراض زندگی است که شرح دادم.

اگر رابطه برادر با برادر و رابطه پدر فرزندی تغییرپذیر است رابطه خدا و انسان نیز تغییرپذیر است و هر چه آوردم خلاصه در اینکته:

آنچه با اوج و حسیض تکنیک اوج و حسیض میپذیرد و ثابت نیست در قلمرو ادب است که باید کلیه آنچه تغییرپذیر است تابع آنها باشد که ثابت و تغییرناپذیر میباشد و این بر فطرت است و این دین است (اینکه قبلا آوردم انسان موجودی است هم تماشاگر هم بازیگر در صورتیکه بقیه آنها غیر از انسان فقط تماشاگرند باید توجه داشت که بازیگریش ادب است و باید با دین کنترل شود)

ساعت عروسی و آمیزش

پیروان اسلام در مدت چهارده قرن سه دوره خاص را گذراندند

دورانی که مردم نبی گرامی را فرستاده خدا میدانستند و آنچه فرموده بود بعلت اعتماد و ایمان بحضرتش میپذیرفتند خواه آنها که حتی مستجاباتش را عمل میکردند و از مکروهاتش دوری می جستند و چه کسانی که در همه ادیان و تمام دورانها یافت میشوند و جز اطاعت از خواهشهای نفسانی زندگی اضافی ندارند و این طبقه نیز همیشه در اسلام بوده و هست و در مدت مورد بحث هم بوده اند.

دوران دوم که پایانش بزمان ما متصل میگردد سخت ترین ایام بر پیروان اسلام گذشت، بر بسیاری از مسائل اسلامی خرده می گرفتند مسلمانها و مدتی همه روحانیان عظام را اهانت میکردند و آنچه را بعقل خودشان یا عقل پیامبران زمانشان. (مارکس، داروین فروید و امثالهم) درست نمیامد مسخره مینمودند خاصه اگر از اروپای غرب و اشکالی و ایرادی بود و سرنخ از آنها بدست مسلمین داده میشد که در خصومت اسلام بیداد میکردند.

این دوره که در آنیم اما در اواخر آن فترتی است در سراسر جهان بنفع الهیون پیش میرود بار دیگر پیام فرستادگان راستین پروردگار بوسیله دانشمندان بزرگی به مردم میرسد و آنچه در اول شریعت بود و به اتکای اینکه پیامبر خدا را شناخته اند اوامرش مطاع هم اکنون دورانی میرسد که همان شریعت فراموش شده بوسیله شناختها، پژوهشها، تجزیه و تحلیل ها و خلاصه بوسیله علم بازشناخته و مورد پذیرش قرار میگیرد و پیامبران را مردم بدلیل آنکه از طرف علم مجدد معرفی میشوند که راستین بوده اند و با عالم دیگری ارتباط داشته اند قبول مینمایند.

همان علمی که آغازش بدست خود پیامبران بود امروز وسیله شناختشان شده است و این از طرفی مایه تاسف و از جانب دیگر موجب مسرت است تاسف که بر همان خلف بر اصالت برهان پیشی گرفته و مسرت که حق آمده و باطل جای خالی میکند تا روزیکه کتب الله لا غلبن انا و رسلی (۲۱ مجادله) و بنا بر وعده الهی حاکم مطلق جهان فرامین پیامبران باشد.

ولیطهره علی الدین کله (۳۳ الثوبه) و اسلام همانند خورشیدی در برابر ادیان ستاره مانند دیگر نمایان باشد و طلیعه اش آشکار که دیروز دانشجو سعی میکرد متدین معرفی نشود و امروز افتخار میکن که او را مذهبی بشناسند.

دیروز ما را مسخره میکردند که قطعه سنگی بنام عقیق، یاقوت فیروزه و... در سوراخی از فلزی می نهند یا به نخی آویخته به انگشت می بندند و میگویند امام گفته است.

اگر فلاینی هنگام ملاقات امپراتور اسلامی خلیفه عباسی انگشتی از عقیق در دست داشت نمیترسید. اما امروز چه؟ امروز دیدند که ابتدا اشعه لیزر را از یاقوت گرفتند و سپس از عقیق و... و این که مسلمین به انگشت میکردند چیست که کند و کاو میکند و اندک اندک از حالت ابهام خارج میشود و دیگر حرف نزدند.

طب میخواندیم سر کلاس رسماً میگفتند لوزه و آپاندیس و پستان مردان از اشتباهات خلقت است کارهای بسیار لوزه و آپاندیس را پیدا کردند دیگر راجع به پستان مردها از اشکالی و ایرادی خبری

نیست بلکه دانستند سهم پستان مردان در ارث رساندن به پستان دختران بسیار است و نمیگذارد بتدریج پستان دختران تحلیل رود.

آنقدر یک روزنامه قلیل الانتشار به عالم محدث بزرگوار دانشمند جلیل القدر مرحوم حجه الاسلام حاج شیخ عباس قمی قدس سره ایراد گرفت و ... و در ضمن گفت مسلمین چه دارند؟ اینکه فلانی در کتابش بنویسد هنگام اجابت مزاج بهتر است مسلمان! به مدفوعش بنگرد و بیچاره رفته بود و آنقدر عمر عزیزش را در راه یافتن مدرک بزرگی برای گیرائی و گرفت علیه آنجناب یا علیه اسلام پیدا کرده بود و بعد فرزندانش سر کلاس پزشکی نشستند و دیدند استاد درباره مدیریت بیمارستانها میگوید:

در انتخاب باجی ها نیز باید کمال دقت مرعی داشت و آنها را آموزش و عادت داد که شغل خود را کوچک نشمارند و به آنچه باید انجام دهند آشنا و عامل باشند.

یک باجی که مدفوع بیمار را برای خالی کردن میبرد میتواند جان وی را نجات دهد با نگاهی که به مدفوع کرده و به جراح خبر داده که فلان بیمار عمل شده مدفوعش خون داشت و جراح دست بکار شود؛ و کسیکه مستحبات و آداب نخلی را رعایت کند که یکی از آنها روشن بودن مستراح است و دیگری مشاهده مدفوع به وجود چرک و خون و انگل و آنچه امکان وجودش برای اطلاع خود و با مطلع ساختن پزشک لازم است وقوف یابد.

بما میگفتند در کتابهاست که مردی تنگ نفس داشت نزد امام سرفه اش گرفت حضرت به او فرمود بول الابل خیر من لَبَنها
مرد که

متوجه شد همه چیز خورده و نزد همه حکیمی رفته است آنچه نخورده حضرت آنرا بهتر از آنچه خورده است معرفی میفرماید:

شاش شتر بهتر از شیرش است. رفت خورد و بهتر شد و چه مسخره ها نکردند اما امروز فهمیدند استروئیدها که بر روی حملات استمی های امفیرماتومونژند در ادرار شتر ماده زیاد است و در اینجا که حضرت شاش شتر را با شیرش مقایسه میفرمایند ماده بودنش مطرح است آن هم شتری که خار میخورد و ادرارش قلیاست و استروئیدها در اسید ضایع میشود و در قلیا محفوظ میمانند و از این قبیل موارد ...

برای مزید اطلاع بلکه یادآوری خاطر نشان میسازد که مسلمین آنقدر ضعف از خود نشان میدهند که حتی حاضر بمعامله مثل علیه کسانیکه بانها اهانت میکردند نیستند و صفتشان در یک بعد اسلامیشان نیست بلکه در تمام ابعاد و شئون زندگیشان هویدا است، چه بسیارند کسانیکه در تمامی اوضاع و احوال، ملیت خود را بیاورند به آن افتخار میکردند اما چون روز مناسب رسید دیدیم آنها که در رأس طرفداران ملیت بودند یعنی صاحبان جرائد همانند سایرین دچار ضعف فوق العاده اند و حتی حاضر به معامله مثل در موارد غیرسیاسی هم علیه متعدیان نیستند؛ یادتان باشد در زمانهایی که سالمندانش هنوز زنده اند در اوراقهای بسیاری از فرنگیان بطور مدام عکسی از چند ایرانی یا مسلمانی دیگر منعکس میکردند که منقلی و وافوری و چرسی و شیره ای را در میان گرفته اند اما هم اکنون که از شرمندگی هیپی، ماری جوانا، هروئین، ال اس د و ... منقل وافور سرافرازی دارد و

عکسش و شرحش در جایی دیده نمیشود اگر باید معامله مثلی نسبت به آنها بشود جز چند مجله آنهم با شرایط و ضوابط، خبر دیگری از افتضاحات و اختلالاتشان نیست.

بهر صورت دیروز حرمسراهای محدود و انگشت شما برخی از سران را مسخره میکردند و امروز می بینیم در جرائد دخترانشان عکسهای زیور کرده خود را منعکس ساخته حتی بزبان عربی مینویسند برای متعه شدن حاضریم.

از جمله مسائلی که اغلب اوقات متجددین در ملاقات با یک مذهبی آنرا بعنوان استهزا عنوان میکردند این بود که فلانی خواست عقد و عروسی براه بیندازد آخوند محله اش گفت امشب خوب نیست باشد برای فردا شب یا فلان شب و در تعقیبش هم جملا-تی پشتوانه اشتباهات آخوندی می آوردند که شب و شب چه فرقی دارد روز خورشید می تابد و شب ستارگان چشمک میزنند و از این قبیل جملات تشریفاتی و ایام را که دست انسان تقسیم بندیشان کرده چه ارتباط با اوضاع و احوال جوی و ...

اما امروز می بینم نه تنها علم کرونوبیولژی استقلال و عظمتی دارد بلکه از لحاظ تأثیری که در زندگی و سلامتی و حتی موارد درمانی بشر دارد مورد توجه خاص دانشمندان واقع شده است.

مدتها بود می دیدند اگر کسی صحیح گریپ شود یا عصر شدت بیماریشان کاملاً فرق دارد یا اگر فلان زهر یا فلان دارو را طرف صبح یا عصر به حیوان یا انسان برسانند عکس العملی مشابه ندارد با توجه به اینکه همه چیز در صبح و عصر به تساوی و یکسان و اندازه

انتخاب شده باشد.

(یک مثال: تزریق داخل صفاقی پنج درهم میلی گرم اوبائین در دو دهم میلی لیتر برای ۲۰ گرم حیوان ۱۵ درصد حیوانات تزریق شده در ساعت ۸ صبح و ۷۵ درصد حیوانات تزریق شده در ساعت ۸ شب را معدوم نموده است).

یک سم میکربی، یک زهر گیاهی، یک صدای شدید، یک ... ممکن است شرایط مختلفی برای اثر فعالیتی بر روی حیوان از خود نشان دهند و نور و تاریکی، حرارت متغیر، روابط اجتماعی است که بر مرکز تغییرات پدیده های بیولوژی بدنی دخالت کرده و میتوانند ریتم های خود را به پدیده های تناوبی اورگانیزم تحمیل و همزمان کنند و این ها را عوامل همزمان کننده یا سنکرونیزورها گویند (sincornizor) و مفهوم ریتم های ۲۴ ساعته شبانه روز را سیرکادین (cirkadin) نامند و تمام موجودات روی زمین تحت تاثیر عواملی هستند که با شرایط تغییرات نصف النهاری تغییر میکنند مانند تغییرات روشنایی بین شب و روز یا از یک فصل به فصل دیگر، تغییرات گرمای محیط، تغییرات طبیعت، شدت صداها و غیره و هر کدام از اینها میتواند بعنوان یک سنکرونیزور وارد عمل شده و به نسبت توانائی خود مرحله اثری خود را به ریتمهای بیولوژی یک بدن حساس وارد نماید.

وقتی ما بساعت خود نگاه میکنیم رقم و عدد ساعتی که روی آن میخوانیم نقش یک سنکرونیزور را بازی نمیکند مگر اینکه با شرایط استفاده از زمان مربوط و مورد علاقه ما ارتباط داشته باشد.

فرامین آمرانه ساعتی که با زندگی اجتماعی ما ارتباط دارد و با شرایطی همین زندگی بما تحویل میشود سکرونیزورهای بسیار نیرومندی برای افراد بشر محسوب میگردند.

(خارج از برنامه بیاورم که فروید قبل از همه کینه های عصر رسیده را ناقدتر از صبح رسیده ها معرفی کرد و ما شیعیان هر چه را فروید از امیال واپس زده و کینه های عصر مؤثر آورد قبلا در یک جمله کوتاه دعای صبح دیدیم:

واجعل مسائی جنه من کید العدی و وقایه من مرویات الهوی این کتاب مرحوم قمی (مفاتیح الجنان) در خانه همه هست بردارید دعای صبح را بیاورید این جمله را واجعل مسائی پروردگار اقرار بده شام مرا جنه من کید العدی سپری از کید دشمن، و وقایه و نرمزی من مرویات الهوی از امیال واپس زده (امیال مردود شده) یعنی نه تنها ورود سم و زهر و میکرب در صبح به بدن عکس العملش کاملاً با ورود آنها در طرف عصر فرق دارد بلکه در چهارده قرن قبل از طرف علی مرتضی اعلام شد که زهر دشمن نیز ورودش اگر صبح باشد یا شام اثرات متفاوتی دارد و امروز علم آنرا دانسته است.

آنچه گفتنش لازم است اینکه پروازهای شبانه و روزانه چند ساعته مراحل و ریتم های سیرکادین شناخته شده و تغییرات جغرافیائی برای مدت های کوتاه مولد اثری نبوده اند (نویسنده پیش بینی میکند بزودی اعلام بدارند که حد ترخص چهار فرسخی و قصد کمتر از ده روزه مسافرتها که در دستورات اسلامی مرز و حد اثر و بلا اثری سیرکادین هاست).

بهر صورت امروز میگویند هر چه در محیط است تحت تأثیر چیزهای دیگر در محیط قرار میگیرد بشرط آنکه حرارت کمتر از ۲۷۳ نباشد و نیز مستقلاً به اثر ساعات، نور و تاریکی، سر و صدا و ... در ارتباطشان با سلامتی، بهداشت، شرایط اجتماعی و اقتصادی افراد بشر وقوف حاصل کرده و مخصوصاً دانسته اند کم و زیاد شدن بسیاری از اشعه های کیهانی در برخی از ایام محیط را برای انجام بعضی از امور مساعد یا نامساعد میسازد و از شخص مورد اعتمادی شنیدیم که سخنرانیهای علمی آقای پرفسور علی جوان کاشف اشعه لیزر گازی در دانشگاه اصفهان حتی آنچنان بوده که میتوان آنها را با ایامی که در کتابهای اسلامی وارد شده تطبیق داد (۱)

و اینک آنچه از اسلام وارد شده ذکر مینمایم و یقین دارم اگر علماً چیزی در این بابت کشف نشده یا شده و ما نمیدانیم بزودی معلوم و در اختیار همگان قرار گیرد بهر صورت خواستم بیاورم همانگونه که انگشتر عقیق و یاقوت در دست داشتن از پرده ابهام خارج شده و دیگر کسی درباره اش نشتر تمسخر در دست نمیگیرد مسئله انتخاب و اجتناب ساعات و ایام برای ازدواج و آمیزش نیز از صورت ابهام خارج گردیده و اینک می بینیم حتی بسیاری از متجددین به آن عمل مینمایند.

امروز این مطلب نیز در قلمرو علم در آمده است که انسان چنانچه دوران اولیه جنینی را (فتوسی را) در ماههای بهار بگذراند از لحاظ صفات

۱- چه خوب است خویشاوندان ایشان بخواهند که پرفسور در این باره به اسلام کمک کنند و مقاله ای بنویسند

و سجایا با آنکه ایام مذکور را در فصل زمستان گذرانده فرق دارد و خلاصه آنکه توقف ۹ ماهه در رحم برحسب آنکه در کدام از یک نه ماه سال باشد سبب تفاوت اخلاقی و اوضاع و احوال میگردد از طرف دیگر در جلد سوم آوردم که آنچه را قدما میگفتند و عقیده بر اثر و تاثیر ستارگان کیهان بر اوضاع و احوال او می دارند و بسیاری از آنچه معلول آدمی است علتش را در نجوم و هیئت بررسی می کردند امروز مجدد مورد تأیید قرار گرفته و کشف تصادفی و ناگهانی دانشمندی را که باثبات رساند اشعه های کیهانی بر کلیه اعمال شیمیائی اثر میگذارند آوردم و سراسر زندگی یعنی انجام اعمال شیمیائی و عمل شیمیائی یعنی اولین عمل موجود زنده و چون بدون آب انجام نمیگیرد باز به اعجاز آیه شریفه و جعلنا من الماء کل شیء مطیع میگردیم.

بهر صورت اگر آخوند محله یا پیرمرد مسلمان گفت ساعت عروسی بعلت قمر در عقرب بودن یا ... بد است و موکول بروز دیگرش نمائید این از خود حرف نزده و یک مطلب را از گذشتگانی نقل کرده که با وحی سر و کار داشته که بر همه چیز علم داشته اند و یکنفر مسلمان برای مسلمان دیگر همیشه در تفال است نه در تشام یعنی در جستجوی فال نیک گرفتن است و اوضاع و احوال نیکو برا برادر مسلمانش یافتن نه در فکر شومی و بد فال گرفتن و چه زمانی این مطلب قرآن بصورت علم در آید و مسئله مورد بحث را موشکافی و قابل هضم برای شنیدن و اطاعت کند که میفرماید:

فنظر نظره فی النجوم فقال انی سقیم (۸۷ الصافات)

ابراهیم خلیل که با نظر کردن در نجوم گفت من بیمارم یعنی زمانی بیاید بیماری خود را از راه دور در آفاق جستجو کنیم و با نظر کردن در آسمانها، ساکنان بیمار زمین را بشناسیم.

امروز آزمایشات جالبی برای ارتباط آدمی با کائنات و اعمالی که خود انجام میدهد در دسترس است مثلاً یکی از بیولژیستها هفته ها خود را در محلی دور از اجتماع مشغول به تجربه ای نمود از اینقرار که روئیدن ریش خود را کنترل کرد بدینطریق که هر روز ریش را ماشین میکرد و موها را وزن مینمود در نتیجه متوجه شد هرگاه تصمیم بر آمیزش میگیرد همان خیال سبب رشد بیشتر ریشش میگردد و این را دانست که بعلت ارتباط هورمون مردانه با روئیدن موی صورت است و نزد زنان نیز به تجربه رسیده قاعدگی با نور و گردش مخصوصاً ماه ارتباط دارد و آمار قطعی نشان میدهد که آبستن شدن در زمانی که ماه کامل است هم نزد انسان هم حیوان بیشتر میباشد و نزد انسان هورمون مردانه ساعت ۸ و ۹ صبح بیشتر و تا ۱۲ کاهش تدریجی درد و حتی نور قرمز و نارنجی محرک روابط جنسی و سبز سرد کننده آن است و نور خورشید در ایامی که روز رو به بلند شدن میگذارد (بهار) احساسات جنسی را شدید مینماید.

اغلب اولین قاعدگی دختران در زمستان پیش میاید و تاریکی و نور کم هورمونهای جنسی را افزایش میدهد و دخترانی که کور مادرزاد بدنیا میاینند قاعدگی زودرسی دارند و آزمایشات متعدد دیگری که دیگر نمیتوان منکر شد اوضاع و احوال فلکیات در همه چیز زندگی مؤثر میباشد.

بهر صورت قدر مسلم آنکه دوقلوئی که یکی از آنها چند دقیقه بیشتر در عالم رحم مانده از لحاظ اخلاق بهمین لحاظ با اولی فرق دارد و ساعت ها و دقیقه ها و لحظات بر زندگی آدمی اثر انکارناپذیر دارند.

باز هم در جلد بعد که دستور اسلام است در چه مواقعی آمیزش بشود یا نشود در این باره با شما صحبت خواهم کرد.

دور از انصاف می بینیم که یک مطلب را نیاورم هر چند خارج از برنامه است و چندان هم خارج از برنامه نیست زیرا در همین چند برگ بود آوردم که برخی از متجددین بر بسیاری از مسائل اسلامی بدیده تمسخر مینگرند از قبیل مستحب بودن اینکه هنگام تخلی شخص به مدفوعش بنگرد که شرح دادم و مورد بحث نیز از این قبیل است.

کمتر خواننده ای است که به این روایت برخورد نکرده باشد که جوانی نزد رسول الله آمد و درمان استمناء را التماس نمود حضرت فرمودند روزه بگیر و موهای بدن افزایش ده.

روزه گرفتن چون همه مجرب اند لازم نیست و شکم گرسنه بطور کلی حال دست درازی ندارد.

آنچه جالب است افزایش دادن موهای بدن است که تحت عنوان درمان استمناء

درمان استمناء

شرح می‌دهم دستور نبوی است.

الان آوردم که یکی از دانشمندان بیولوژیست که روئیدن ریش خود را کنترل میکرد متوجه شد هر زمان تصمیم به آمیزش میکرد و زن موهای ریشش را که ماشین کرده در افزایش می بیند.

دستور نبوی اینست که برای درمان استمناء روزه گرفته شود که در بالا اشاره شد و موهای بدن سترده نشود و بگذارند بلند شود یعنی کسیکه موهای بدنش بلند میشود بجای آنکه دست برای استمناء به پاهایش دراز کند موهایش برای استمناء عمل خود را خواهند کرد و لازم به اقدام دیگری نیست و ما میدانیم هنوز پزشکی نتوانسته درمانی برای استمناء ارائه دهد و چه زمانی این مسئله مو گذاشتن را علم بفهمد اینک بوسیله من به جامعه پزشکی تقدیم میگردد تا همانند هزاران موارد علمی دیگر بنام اسلام به ثبت برسد.

سور عروسی

از ازدواج، رهبانیت، ازدواج فامیلی و غیرفامیلی، متعه، آشنائی و درک کردن یکدیگر قبل از ازدواج، در چه سنی باید ازدواج کرد؟ بحثی به اقتصار کردم دیگر نزدیک شده عروسی صورت

گیرد، سور باید داد و فرمان بحث از آن است اما ناگفته نماند و قلمرو ازدواج مسائل زیادی است که چون هرگز تحویل میزگرد جرائد داده نشده و احتمالاً نمیشود تا دانش آموزاش و ناظمه ها در حل و فصل عقده هائیکه خواجه نصیر طوسی ها و ابن سیناها و شیخ بهائی ها نتوانسته بودند گره هایشان بکشایند اقدام نمایند بنده هم از آوردن آنها خودداری مینمایم:

در جلد‌های سوم و چهارم درباره آداب سفره انداختن و مقررات اسلامی مربوط به آن مطالبی نوشتم که از جمله اشاره به دو سفره مخصوص بود که یکی ضد اسلامی و دیگری موردپسند اسلام است.

آنچه نبی گرامی و جانشینان آنحضرت درباره رعایت حال داغدیدگان دستور داده بودند آوردم و گفتم اسلام میل دارد تا سه روز همسایگان غذا تهیه کنند و خود نزد داغدیده ببرند و بدست خود بخوردش برسانند اما در چند شهر و از همه بدتر این یزد که هر کس داغ یکتا فرزند خوانش هم دیده باشد باید سفره ای همانند جشنها و عروسیها بیندازد تا یک مشت کلاش در مردارگاه ارتزاق نمایند یعنی آنها که برای تسلیت دوست با خویشاوند جنازه را تشییع کرده اند هم اکنون هم برای تشییع هوی و هوس به نهضت شکم به نشینند و این نوعی سفره که چند سالی در حال مبارزه با آنیم و متأسفانه انا وجدنا علیه ابائنا تا حلقوم همه را در گروگان شیطان نگهداشته است و جز عده ای قلیل هنوز قریب براتفاق بر کلاش و شکمبارگی باقی اند.

سفره ای دیگر که مورد تأیید اسلام بوده و روایاتی بشرح زیر

درباره آن داریم سفره عروسی است که به افتخار پیوندها، بجا آوردن سنت ها فرمانبرداری از قانون، اطاعت از پروردگار داده میشود و چه سفره ای که هنوز بوی بهشتی آن دماغ بی دینان و از اسلام آوارگان را نیز معطر میسازد و در جلد چهارم از امام صادق آوردیم که از چنین سفره ای بوی بهشت استشمام میشود و اینک روایات دیگر:

از نبی گرامی است:

ولیمه (سور مستحب) نیست مگر در پنج مورد:

ازدواج، تولد فرزند، ختنه، خرید خانه و بازگشت از سفر حج (قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لاولیمه الافی خمس فی عرس او خرس او عذار اووکارورکماز، فالعرس التزویج و الخرس النفاس بالولد و العذار الختان و الوکار الرجل یشتري الداروالرکاز الرجل یقدم من مکة).

و در تزویج حضرت علی و حضرت زهرا سلام الله علیها نبی گرامی فرمودند:

یا علی باحترام همسرت غذائی عالی تهیه کن سپس اضافه فرمودند که گوشت و نان از ما (طرف عروس) خرما و روغنش از شما (دامادها) حضرت علی فرماید:

من خرما و روغن خریدم و نبی گرامی آستین بالا زدند خرمان را در روغن خرد کرده بهم زدند تا بصورت «حسیس» در آمد و قوچی فرستادند سر بریدیم و نان بسیاری طبخ کردیم و فرمودند:

یا علی هر که را خواهی دعوت کن؛ من رفتم در مسجد فریاد زدم دعوت ولیمه فاطمه را بپذیرید.

(وفی خبر تزویج فاطمه ثم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا علی اصنع لا

هلك طعاما فاضلا ثم قال من عندنا اللحم و الخبز و عليك التمر و السمن فاشترت تمر اوسمنا مخسر رسول الله ذراعه و جعل يشدخ التمر في السمن حتى اتخذه حسيسا و بعث الينا كبشا فذبح و خبزلنا خبز كثير ثم قال يا على ادع من اجبت، فاتيت المسجد فنادت اجيوا الي وليمه فاطمه).

از حضرت باقر است: ولیمه یکروز است روز دوم بزرگواری و کرم است و روز سوم خودنمائی و تظاهر و (و قال الباقر علیه السلام الولیمه یوم و یومان مکرمه، و ثلثه ایام رباء و سمعه)

از حضرت صادق: نبی گرامی برای عروسی همسرش میمونه دختر حارث سور دادند و غذا عبارت بود از حسیس (خرما و روغن و کشک مخلوط که گاهی هم با آرد ممزوج میکردند).

و از آنحضرت است که شب عروسی کنید و روز ولیمه دهید (و قال زفوا عرا یسلم لیلا و اطعموا ضحی)

و از حضرت رضاست: نجاشی آمنه دختر ابوسفیان را برای نبی گرامی خواستگاری و عقد کرد ولیمه ای داد و گفت سور ازدواج سنت پیامبران است (و قال الرضا علیه السلام ان النجاشی لما حطب لرسول الله انته بنت ابی سفیان فوجه و دعا لطعام ثم قال ان من سنن المرسلین الاطعام عند التزویج)

پنج موردی را که نبی گرامی برای سور دادن و ولیمه کردن مساعد معرفی فرمودند یعنی عروسی، فرزند یافتن - ختنه کردن، خانه خریدن و از مکه برگشتن هر کدام یا مورد بحث و بررسی در این

مجلدات قرار گرفته یا خواهد گرفت.

در قسمت اول (عروسی - پیدایش نسل) که دست اندرکار بحث در آنهائیم و درباره ختنه و خرید خانه نیز قبلاً مطالبی آورده شده و مسئله حج مربوط به جلدهای آینده است.

اما آنچه را اسلام از آن یاد میکند اینگونه که پس از ذکر اینکه کجا باید سور و سفره دادن را نیکو دانست چون بمورد عملی آن میرسد حتی به آنچه باید بر آن سور و سفره گذاشت اشاره می فرماید و چه کسی نزد نبی گرامی عزیزتر از یگانه دختر طاهره اش و چه زمانی گرامی تر از لحظاتی که باقیمانده نبوت به ولایت پیوند زده میشود و اگر هر سفره ای که برای چنین فرخنده و صلتی گسترده میشود بدستور نبی گرامی خرما و روغن و نان می بینیم باز نباید بکوتاه نظری از آن گذشت او گفت در آنجا شتر و خرما فراوان بوده و بهمین سبب مردم را با روغن و خرما مهماننوازی کرده اند.

درباره شیر و روغن و خرما آنچه را در مجلدات قبلی آورده ام مجدداً نگاهی کنید و ملاحظه فرمائید دستور مذکور باز چگونه جنبه علمی و احیائی دارد بعلاوه که حضرت فرستادند و قوچی آورده ذبح کردند و ولیمه دادند و از گوشت شتر در آنجا استفاده نمودند که باز شما را برای اطلاع بچگونگی انتخاب نبی گرامی به جلد هشتم که همه درباره گوشت است راهنمایی مینمایم.

بهر صورت توجه شما را به کامل بودن غذا که نه کمبود تغذیه میدهد نه سوء تغذیه جلب مینمایم.

اسلام از کوچکترین فرصت برای استحکام برادری و برابری

بین پیروانش استفاده کرده است و دستور ولیمه در موارد پنجگانه را ملاحظه فرمائید که چگونه خویشاوندان را و در درجه بعد دوستان را بیکدیگر پیوند میدهد و جالب تر اشاره به برتری سفره عروسی است تا آنجا که پیامبر میفرماید:

یا علی غذائی عالی تهیه کن و امام میفرماید بوی بهشت از آن استشمام میشود زیرا بهشت در سایه اتحاد و مودت و رحمت بدست میاید و کدام سفره ای بهشتی تر از سفره عروسی که خویشاوندان دختر و پسری را که بهزار دل و آرزو به تشکیل خانواده جدیدی نشسته اند بهم معرفی و نزدیک میسازد و غذائی کامل و سالم که خود مکتب باز کردنی در جهت بهداشت مینماید بر آن گذارده اند و اگر یک نظر عمیق اما زودگذری به قرآن نمائیم می بینیم پس از سفره حضرت ابراهیم برای فرشتگان و سفره حضرت موسی برای بنی اسرائیل و سفره حضرت مسیح برای حواریون و سفره نبی گرامی در یوم الدار برای آغاز دعوت به توحید سفره ای به ستایش سفره عروسی وارد نشده است و ذکر این همه سفره در قرآن و اینکه سوره ای بنام آن «مائده» نازل شده خود اهمیت آنرا میرساند.

اینکه قرآن سوره را مائده و میز و سفره نام نهاده باز خود مطلب جالب و مقدس و بهشتی بودن آنرا در مواردی میرساند از سفره عروسی بوی بهشت استشمام میشود زیرا هر کاری که سبب باشد آدمی را به سوی بهشت راهنما باشد بلکه به جنتش سوق دهد باید پذیرفت که از آن کار بوی بهشت میاید و سفره عروس در میان پنج سفره معرفی شده که گستردن همه مباح بلکه مستحب است بیش از همه به بهشت ارتباط دارد زیرا

بهشت و معاد در زمان آینده خواهند آمد و تنها سفره ای نیز که بهره برداری آینده اش بهشتی است سفره عروس است سفره ای که بین دو فامیل با عقد اسلامی خویشاوندی و نیز دیگری برقرار سازد.

آری این سفره بهشتی جائی گسترده میشود که زمینش فردا زیر قدم مادر قرار میگرد زنی که رسولخدا فرمودند الجنه تحت اقدام الامهات.

فرزندی آمده پسر بوده حتماً ختنه شده و برای عمای مربوط به گذشته سفره انداخته میشود (یا دختر آمده و به احتمال ختنه شده است و سفره ای انداخته اند)

حجی رفته و برگشته جشن میگیرند و سفره می اندازند بر گذشته ای که بفرمان مطاع الهی گذشته است گذشته ای که سنگهای بنام خدا را بوسیده و طواف کرده و سنگهای بنام شیطان را سنگ زده است خانه خدا را تازه کرده و بوسیده و خانه شیطان را خراب نموده و ابراز انزجار نموده است بر چند خانه شیطان در برابر و یا سه برابر باشد و خانه توحید همیشه یکی است و از اول نیز خانه شیطان را خراب کرده و بعد بسوی خانه خدا رفته است خانه ای تهیه شده و مسکن شد و سفره ای در آن در تمامیت آن، آدرس منزل.

بشارت نزول را اعلام میدارد و اعلام اینکه انسان تنها زندگی نمیکند و نخواهد کرد و شناخت خانه اش نیز ایجاد وصلتی و محبتی است

سفره عروسی همانند چهار موردند کور نیست که در چهار گوشه زندگی قرار دارند. در چهار مورد گذشته ها را به آینده ای کمتر متصل میساخت که با گذشت زمان از اثر مورد کاسته میشد اما سفره عروسی آینده را به گذشته پیوند میزند و هر چه زمان بگذرد بر اثر مورد،

افزایش دیده میشود و ازدیاد خواه کثرت نسل باشد یا فراوانی مسائل مربوط به آنها و لذا سفره عروسی است که هر چه میگذرد به بهشت و راه بهشت تعلق دارد و نزدیکتر میشود تا آنکه بسوی بهشت از آن استشمام میشود و چرا سفره عروسی به بهشت مربوط نباشد که آدمیان به تجربه میدانند هر چه بسادگی بدست آمده به سادگی از دست میرود و عقد و پیوندی که با سفره بهشتی و رفت و آمدهای خانوادگی و خطبه و مهریه و شر و شور و اعتباراتی و امتیازاتی بدست آمده هرگز با خنجر طلاق از هم گسسته نمیشود بلکه کمتر ممکن است گسسته شود مگر آنکه امتیازات مصنوعی جای طبیعی را گرفته باشد و در دیگر موارد طلاق وارد نیست و در قسمت مربوط شرح داده خواهد شد.

ناگفته نماند در بین همشهریان عزیز یزدی من گر چه هنوز افرادی هستند که عزت خود را میدانند و بر سفره مکروه مرداری و اکراهی می نشینند اما همه و همه اشان در عروسی به قدر توانائی خود از گستردن سفره ای که بوی بهشت از آن استشمام میشود و مورد تأیید اسلام میباشد قصور نمیورزند.

آنچه را خواننده آید که مربوط به مسائل ازدواج میشود و همه مربوط قبل از حجله رفتن است با توجه به این جمله که آوردم هر چه بسادگی بدست آید بسادگی از دست میرود، مورد توجه بوده و اسلام برای استحکام بخشیدن و از سادگی بدر آوردن تمام مراحل مربوطه کوشش خود را کرده است یعنی کوشا بوده است تا سفره عروسی، عقد، عروسی، و همه چیز عروسی و حتی لباس عروسی ساده نباشد و هر کس یکبار داماد میشود و یکبار عروس و اگر نوبت دومین

پیش آید اصلی نیست بدلی است.

آنچه در استحکام بخشیدن بیشتر چشمگیر است و فعالیت و کار کردن اشرف انبیا در آن عروسی با شکوه بوده تا درسی برای پیروانش باشد که بدینوسیله عروسی را استحکام بیشتری بخشند.

ملاحظه فرمودید که برای تهیه غذا سفیر بزرگوار الهی رسول الله آستین مبارک چگونه بالا زدند و با دستهای نازنین غذا تهیه فرمودند و برای آنکه به استحکام بخشیدن بیشتر مطلب واقف شوید این سؤال نابجا را با کمال معذرت مینمایم:

اگر رسول الله بجای آنکه دخترشان را به ولی الله اعظم بدهند به یک مسلمان که تنها بنام مسلمان بود داده بودند و خدای ناکرده مشاجره ای بین زن و شوهر بوجود میآمد اما در برابر داماد فعالیت در مجلس عقد که از طرف رسول خدا دیده بود نادیده میگرفت و عقدی را که پیامبر غذایش تهیه کرده بود به آسانی میتوانست حتی فکر گسستن آنرا بنماید؟

از اینرو بر هر فرد مسلمانی است در هر پست و مقام و تمکنی است در مجلس عقد دخترش یا پسرش به این چند مطلب پرارزش توجه نماید.

۱- خدمتی که انجام میدهد در قلمرو «هر چه بسادگی بدست آید بسادگی از دست میرود» مسئله را از سادگی خارج خواهد ساخت و قوت خواهد بخشید.

۲- فرزندش به علاقه پدر مهربان خود و مادر عطف واقف شده حتی در این زمان که با فامیل دیگری نزدیک شده است پدر مادر

خود را دور و ناراحت تشخیص نمیدهد.

۳- خدمتی که پدر یا مادر عروس یا داماد انجام میدهند سبب تحریک مادر یا پدر داماد یا عروس شده آنها را نیز به خدمت وامیدارد و تصور اینکه پدر و مادر فامیل دیگر به کمک این فامیل آمده اند اتصالی مضاعف است و این اتصال مضاعف را دقت فرمائید که چه بند محکمی است.

۴- هزاران چشم - آن هم چشم اصحاب و مهاجر و انصار، چشم کسانی چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار ناظر بر صحنه اند آنکه از جبرئیل وحی میگیرند اینک غذا تهیه میکنند یا سفره می چینند شادمانی مینمایند یا فعالیتی دیگر دارند و این بسی ارزشمند است که اگر روزی داماد بخواهد نزد یکی از آنها (العیاذ بالله) از همسر عزیزش گلایه کند بلافاصله خواهند گرفت:

ای وای مگر این عقد نبود که رسول خدا در آن فعالیت می کردند و برای پیروانشان نیز چنین است و بر بزرگان هر دو فامیل است که اگر همه جا بالا-نشسته و دستور داده و بزرگی کرده اند در اینجا بزرگی کردنشان عقد را محکمتر عقد کردن و شناخت را بیشتر شناخت نمودن و فاصله ها را بیشتر کم کردن است و کسی بزرگ فامیل است که آسایش جوجه های فامیلش را که اینک زندگی تازه ای شروع کرده اند و احتیاج به این دارند که انرژیهای معنوی را به خانه جدید و شرکت زندگی تازه اشان سرازیر کنند قیام کنند و کمر خدمت به بندند و بال رحمت بگسترند و جوجه های خاندان را محفوظ از ساده بر گذاریها بدارند.

اینکه رسول الله به داماد عزیزشان دستور تهیه سفره ای عالی میدهند و حضرت صادق بوی بهشت را از سفره عروسی استشمام مینماید برای اینست که بر این سفره کسانی نشسته اند که هر وقت داماد یا عروس بخانه آنها میروند آنها شاهد اتصال بوده و آنها را دعا و تشویق نمایند و چرا سفره عروسی سفره ای نباشد که بوی بهشت از آن استشمام میشود زیرا بر همین سفره است که یک فامیل همه بیگانه از کلیه افراد فامیل دیگر اینک خویشاوند شده و برای عروس و داماد بنیانی و جهت اسلام پشتوانه ای میباشند.

حضرت عیسی که دعا میکند سفره ای از آسمان برایش نازل شود نه تنها آنرا آیتی و معجزه ای از طرف خدا معرفی میفرماید بلکه این معجزه را برگشتی و عودی و عیدی برای انسانها نیز میداند (تکونه لنا عید الاولنا و اخرنا) آن هم نه برای انسانهای عصر بلکه برای اول و آخرشان و سفره عروسی نیز اگر از آسمان نیاید بوی آسمان و بهشت میدهد و عیدی است و جشنی است و شناختی است و اتصالی است برای اول آنها و آخر آنها که باید از هر دو طرف بوی بهشت را به ارث به ابد برسانند.

موضوع جالب دیگری در همین زمینه دارم:

آنجا که سرگذشت زکریا و مریم و محراب است و جمله بِقَبُولِ حَسَنٍ را قرآن دارد قبول حسن یعنی هیچگونه پلیس و آلودگی در آن قول وجود ندارد و شکی در این باره نیست.

آنجا که در قرآن بالوالدین احسانا داریم نه بالوالدین عدلانه بالوالدین انصافا که شرح دادم یعنی اگر چه پدر و مادر نسبت بفرزندشان

هم بد کنند فرزند احسان دارد و بدی و آلودگی از او بروز نخواهد کرد و به عدل و انصاف رفتار نخواهد کرد.

آنجا که در جلد چهارم در تقسیم بندی غذا آوردم ملاحظه فرمودید که غذای مباح - حلال - طیب داشتیم و نیز غذای ازکی و حسن و آوردیم که غذای حسن آن است که نه تنها طیب و با بدن سازگار است بلکه خود نیز در مسیرش هر چه در قدرت دارد زهر و سم بدن را پاک مینماید و غذائی است بدون آلودگی و پلیدی.

و در اینصورت قول حسن - فعل حسن (احسان) - غذای حسن و هر چه پلیدی و آلودگی در آن راه نداشته باشد بکار این دنیای بالبلاء محفوفه و بالغدر معروفه که علی میفرماید نمیخورد و این دنیا شیطان دارد طاغوت دارد، سامری دارد و در برابرش فتنه و آزمایش است اجتماع است مال است فرزند است و چه بسا سد راه بهشت است و هر حسنی را غیر ممکن است به چنین مکانی منتسب دانست و کردار و پندار و گفتاری که حسن است نه تنها خود بد نیست بلکه اجازه نمیدهد بدی بطرفش روی آورد و محدودیتی هم ندارد و در نیکی برابری و همتائی نیست این فقط مخصوص بهشت است و از بهشت است که در این دنیا از فیض بخشی الهی به آدمی نیز داده شده است و اینکه رسول الله دو سبط عزیزش را حسن نام نهاد (حسن - حسن کوچولو حسین) یعنی اینها آقایان بهشت اند اینها از بهشتند اینها اگر حدیث هم هست که سید شباب اهل الجنة اند و آقازادگان بهشتند بهمان دلیل که حسن نمیتواند غیر از این باشد و همانگونه که قرآن هنگام نامگذاری آفریده شدگان آنچنان نامی میگذارد که آدمی

با همان کلمه چه بسا مکان یا زمان و حتی علت و حکمت آنچه مربوط به آن نام است شناخت پیدا مینماید این هم که پیامبر نام حسن و حسین را انتخاب کردند مقدم بر اینکه بفرمایند اینها آقازادگان بهشتند این نام همین مطلب را رسا بود.

بعنوان مثال: قرآن کلمه سکرومستی را ذکر مینماید و از مست نزدیک نماز شدن ممانعت میفرماید (لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری) و حتی پیدائی مسکرات را از خرمان و انگور معرفی میکند (و من النخيل و الا عناب تتخذون منه سکرًا و رزقا حسنا) که در جلد هفتم به تفصیل شرح داده ام.

اما همینکه میخواهد قانون وضع کند و حرمت خوردن مسکرات را بیان فرماید کلمه سکر را نیاورده کلمه خمر را می آورد تا علت و حکمتش نیز که تخمیر مغزی است دانسته شود و در جلد هفتم شرح آنرا آوردم همین خرما و همین گوشت و آرد و هر چه بر سفره این عروسی که پیامبر ترتیب دادند ملاحظه فرمائید که نمیتواند بوئی از آن جز بوی بهشت استشمام شود چنانچه نامی که نبی خاتم بر دو نوردیده اش حسن و حسین میگذارد نمیتواند نامی جز نام آقازادگان بهشت باشد.

رسول الله نام حسن را برای بهشت تنها انتخاب نکرد بلکه برای برابری با معاویه و نام حسین را برای برابری با یزید نیز انتخاب فرمود زیرا وضعیت خاصی که برای خلفا بوجود آورده بودند که اگر هر چند فسق و فجور وجود داشته باشد کسی حق قیام و اعتراض علیه آنها ندارد و فقط میتوان در موارد لازم موعظه اشان کرد، حسن

آمد با معاویه و حسین با یزید آنچه آنچنان کرد که از یک طرف مردم بگویند بارها از رسول الله شنیدیم اینها آقازادگان بهشتند پس چگونه بما گفتند هر کس با خلیفه درافتد دوزخی خواهد بود، سخن رسول الله که دروغ نمیشود و وعده دروغ نمیدهد و آنچه آنچنان کردند که اگر به علی دشنام دادند و ناسزا گفتند به فرزندان وی کسی جرئت نکرد با آنهمه قدرتی که سفاح ها و هارونها و متوکلها داشتند آن سخنان را بگویند و قیام علیه خلفای جور نیز سدش شکسته و افتتاح گردید و بطور کلی حسن ها که نامشان بهشتی است در این دنیا نیز برای برداشت معاویه ها و باز کردن راه بهشت جهت مردم میباشند سفره عروسی نیز سفره بهشت زیرا فردا نسلی بوجود میاید که پا به رد پای مادر میگذارد و رد پای مادری که ایمان دارد زمین بهشت است (الجنه تحت اقدام الامهات) و بوی این سفره بهشتی نسل اندر نسل تا پایان جهان بهمین دلیل که ردپای مادر مکانی در بهشت است.

قبلا گفتم همینکه کشتها به خود آگاهی و اراده و اختیار انسان در آمد آنرا ایدئولوژی میگویند فرقی نمیکند این وضعیت را برای یک مرد در ۱۵ سالگی بپذیریم یا برای مطلق آدمها در آنروز که پیامبری برای هدایتشان آمد.

روزیکه عورتش بر او ظاهر شد و آدم و حوا آنرا پوشاندند و آن هم از برگ بهشت روزی است که برای اقتران و آمیزش مقرراتی پذیرفته شد و دیگر همانند گاو و خران بر یکدیگر جهیدن نخواهد بود و ایدئولوژی عورت بدینطریق بوجود آمد.

دستگاه هاضمه قدیمی ترین دستگاه هر موجود زنده ای است

زیرا ولین شرط حیات جذب است و در برابرش دفع و مغز جدیدترین دستگاه زیرا اولین شرط نگهداری حیات عقل است و در برابرش تحیر و جنون و جهل و کل شی هالک الا وجهه این مطلب را تأیید میکند که هر چه وجه خدا در آن راه دارد میماند و چون هاضمه قدیمی ترین دستگاه و مغز جدیدترین آن بود آدم را با خوردن آنچنان به ایدئولوژی وارد کردند که درست بر خلاف وارد شدنش به آموزش است آنجا به او میگویند:

فلا تقربا هذه الشجرة مرد و زن نزدیک این درخت نشوید میشوند و میخورند به خیال آنکه وسوسه شیطانی درست است و با خوردن درخت یا همیشه در بهشت خواهند ماند یا فرشته خواهند شد در صورتیکه پس از خوردن آنچه نهی شده بودند از آنجا اخراج شدند و به مکانی از زمین هبوط کردند و این نیز ایدئولوژی تغذیه ای آدمی است که با آنچه از قدیم ترین ایام داشت (دستگاه هاضمه) فریب خورد و در نتیجه خوردن عورتش ظاهر گردید (فاکل منها فبدت لهما سواتهما فطفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة) و برایدئولوژی غذا و تغذیه قرار گرفته است.

اما ایدئولوژی مغزی با علم آدم الآسماء و آموزش خدائی به انسان رسید و این جدیدترین دستگاه (مغزی) که مخصوص انسان بود مورد دریافت های بخشش شده الهی قرار گرفت و سرپیچی و خلاف از او سر نزد و آنچه خلاف کرد و سرپیچی نمود و در نتیجه فریب خورد دستگاهی بود که مخصوص انسان نبود و با همه موجودات زنده مشترک آنرا داشته و دارند و مجبورند برای زنده بودن آنرا

داشته باشند پس ایدئولوژی های روشنفکرانه که مربوط به مغز و خاص انسان است با ایدئولوژی های غذایی که مربوط به شکم و بدنبال آن عورت و خاص انسان نیست باید بر اساس پیشرفت هائی که پیامبران به بشریت میدادند هر روز کاملتر و انسانی تر شود و برای آنکه ایدئولوژی های هر قسمت انسانی گردد و باید همه را مغزی کنند و به قلمرو علم ادم الاسماء در آورند و غیر از این کنند ضد انسانی و ارتجاعی عمل کرده اند و مانع از تجلی روح آدمی شده اند.

پیامبری که میفرماید من بردیتی آسان و سازگار بر فطرت مبعوث شده ام و در هر کاری سادگی را پیش دارد چه شد در عروسی یگانه دخترش با آن جوانمردی که باید زره اش بفروشد و هزینه ازدواج کند به تناسب عصر اینهمه شر و شور براه می اندازد و برای بخانه بردن عروس دستجات حرکت میدهد و اشعاری و سرودی میخوانند و جمعیت جواب میدهد و بعد دستور تهیه سفره ای عالی میدهد و خود برای تهیه بهترین غذا آستین بالا میزنند و مشغول میگردند و ...

اینها همه مکتب است تعالی دادن است ایدئولوژی غذا و هر ایدئولوژی مربوط به ازدواج را انسانی تر کردن است. اینها برای اینست که ماده را نیز در انسان و در نزد انسان مجبور سازند تجلی روحانی داشته باشد و دستگاه هاضمه ای نیز که باعث میشود آدمی از فرمان الهی سرباز زند و به درخت منهیبه نزدیک شود دیگر زیربنائی مغزی داشته باشد و پدیده هائی انسانی از او صادر شود و فرودگاه علم ادم الاسماء واقع گردد و نتیجه اش تحویل نسلی باشد که آقا -

زادگان بهشتند و مشعلهای نور و هدایت دنیا که در زیر سفره عروسی زمین بهشت است که فردا قدمگاه مادر است و در بالا سفره عروسی بوی بهشت متصاعد.

لباس عروسی

بحث فقط از لباس خود عروس است نه داماد و نه خویشاوندان عروس یا داماد زیرا در اسلام با دو مطلب جالب از عروسی حضرت علی و حضرت زهرا درباره لباس عروسی روبرو میشویم و توجهمان را تا حدودی به لباس عروس جلب مینماید:

یکی بخشیدن پیراهن عروسی است که نازنین عروس بهنگام رو به حجله رفتن به سائلی داد و این معلوم میدارد که لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون را کسی بهتر از زهرای مرضیه تحقق بخشیده و اوامر الهی را کسی بهتر از آن بانوی محترم مکرم مطاع ندانسته است زیرا حب و دوستی به لباس عروسی نزد دختران باندازه ای است که گویا وصل و حجله و زفاف را در آن دیده اند و با وجود این چون پروردگار میفرماید:

از آنچه خودتان دوست دارید انفاق کنید حضرتش در یک سطح بسیار بالا- آنچه را دوست میداشت برای اطاعت از پروردگار انفاق فرمود و در عین حال نشان داد که هر چند داماد بزرگواری که برای مهریه چیزی جز اسلحه مختصر جنگی و ظرفی و ... چیزی نداشت ولی لباسی برای عروس فراهم گردید و بهمین مناسبت من

در اینجا به تمام عروس خانمهایی که سعی در تهیه لباس زیبای عروسی مینمایند و در این قسمت هم به سیده زنان عالم حضرت زهرا تاسی و توجه دارند و برای تفال و برطرف ساختن تشام، سائلان و فقیران را نیز کمکی و اطعامی خواهند فرمود تبریکات صمیمانه تقدیم داشته و آرزوی تشکیل یک خانواده سعادت‌مندی برایشان میکنم.

دوم آنکه: روایات متعددی است که سفارش درباره لباس همسری که بخانه آورده میشود شده است:

نباید دختری که بخانه جدید وارد میگردد غذا و لباس و مسکنش از خانه پدرش کمتر باشد تا خود را در مضیقه و مسکنت تصور کند، هر کس از هر پارچه ای خود میپوشد باید همسرش را بپوشاند؛ زیور و زینت و پیرایش و آرایش مخصوص زنان است و حریر و اطلس پوشیدن بر آنها حلال یعنی زنان را باید از پارچه هائی که متناسب زنانگی آنهاست برخوردار ساخت و ملاحظه فرمائید علاوه بر اینکه اسلام هیچ مطلبی را فراموش نکرده است چنانچه بهمین یکی دو دستور بسیار بظاهر کوچک عمل شده بود امروز وضع پارچه و دوخت کشورهای اسلامی تا چه پایه بود زیرا هر دختری که عروس شود و لباسی اگر اندک هم بهتر از قبلی لازم داشته باشد با یک تصاعد قابل توجهی باید تلاش در بهتر کردن محصولات نمود محصولات ساختمانی، غذائی، پارچه ای.

انتخاب لباس مستحباتی دارد و از جمله سفید برگزیدن است و در عروسی ها ملاحظه نمودند پیراهنی سفید برگزیده میشود و اینک عروس خانم بیش از آنها که در شور و شعف نیستند و لباس سفید لازم

دارند نیازمند در پارچه سفید رفتن است.

قرانی که کلمه سلام و سلامتی را در سر انفجار بزرگ زندگی ذکر مینماید (ولادت - مرگ - حشر) و در هر سه مورد نیز پوششی سفید را مستحب میداند. هنگام ولادت را سفارش به سفید پوشیده مینماید بحدیکه نبی خاتم کهنه حسین عزیزش را بر مبنای اینکه آیه شریفه میفرماید.

صفراء فاقع لونها تسر الناظرین لیموئی پررنگ کرده بودند انرا با خشم بدور افکند و فرمود باید پارچه بچه سفید باشد و این سلامت برای ولادت - کفن باید سفید باشد و این سلامت برای مرگ روز حشر نیز با پارچه سفید محشور می‌شویم و این سلامت برای حشر و این سه انفجار بزرگ در مسیر ماست که هم جا سلام لازم دارد و پارچه سفید همراه اسلام است و عروس نیز انفجاری بس بزرگ است که بلافاصله پس از آن سه در اهمیت قرار دارد و آوردن که اولین سخن داماد با عروس باید در حجله سلام کردن باشد و لذا در اینجا نیز سلام است و باید سفید پوشید و گرچه همیشه مستحب است سفید پوش بود.

اما در این زمان که شور و شعف عروس خاتم بیش از همیشه است و نیازمند به بهتر تهویه شدن و بهتر از انوار طبیعت استفاده بردن و بهتر خود را تمیز و به جلوه انداختن لازم است لباسش سفید باشد و مردم سراسر جهان تقریباً هم اشان لباس عروسی را سفید انتخاب مینماید.

گویا این انتخاب یک امر محسوس و تجربه شده است ولی برای مسلمانان هر چند مسلمان جغرافیائی با هم باشند هنوز آخوند را در عقد و مرگ و ... فراموش نمیکنند و تاسی از حضرت زهرا را نیز که در پیراهن سفید به عقد ازدواج ولی خدا در آمد از یاد نبرده و نخواهند برد

آنچه در تهیه لباس باید مراعات کرد از شکل و دوخت و رنگ؛ اسلام آنرا فراموش نکرده و در جلد ۱۸ شرح دادم که دو قسمت آن را باید یاد آورد شد:

رنگ لباس که بهتر است سفید باشد و شرح داد که چرا باید سفید انتخاب شود که از جمله:

میکربها از رنگ سفید گریزانند - سفید زود چرک میشود و مجبور به شستن آنند - تهویه در این رنگ بهتر انجام میگیرد - نور به بدن بهتر میرساند - بدن به بعضی رنگها حساسیت دارد و در سفید این مسئله نیز منتفی است که در جلد ۱۸ شرح آنها دیده میشود و حسن دیگر سفید آنکه اثر تحریک کننده ای را که رنگها دارند و هر کدام بر نوعی از قسمتی زندگی مؤثرند در رنگ سفید به نحو خاصی است که در جلد پنجم شرح داده ام.

شکل لباس را نیز در جلد ۱۸ تحت عنوان حدیث نبوی که فرمودند احسنوا لباسکم و زینوار حالکم کانکم شامه فی الناس آوردم:

حضرت میفرمایند لباس خودتان را نیکو انتخاب کنید و آنچه مربوط به لباس و متعلق به انست و بر لباس رحل اقامت می افکند آنگونه زینت دهنده لباس باشید که شما را بشکلی و وضعی در آورد که گویا شامه فی الناس و کل میان مردم هستید.

باز یاد آور میشوم که اگر این دو حدیث را در کنار دستور اسلامی بگذاریم که هر دامادی باید عروسی را که به خانه می آورد مسکن و غذا و لباسی برای عروسی تهیه به بیند که اندکی از خانه قبلی و سکنای پدریش بهتر باشد متوجه میشویم که اگر همین یک

قیمت رعایت شده بود بهترین غذا و خانه و لباسی و پارچه را با پیشرفت و تکامل آنها در سایه دستور استحبابی اسلامی مسلمانها داشتند.

اینکه هنوز لباس عروس نزد اغلب ملل و نحل رنگ سفید انتخاب میشود و زیور و حلی به آن آویز و زده میشود انتخابی غیراسلامی نبوده و مورد تائید دین میباشد (بشرط آنکه از اسراف کاریهای بیهوده صرف نظر شود)

به خانه آوردن عروس

بعضی از حقوق است که حکم نیست و میتوان آنرا واگذار کرد و از جمله حق انتخاب مسکن - از ابتدای ازدواج شرط میگذارند که مثلا حق انتخاب مسکن با زن باشد و شوهر میپذیرد و دراین صورت ممکن است مرد به خانه همسر برود اما از اول باید عروس به خانه شوهر برده شود هر چند خانه از عروس است و اگر از ابتدا شرط نشده باشد که حق اختیار مسکن با زن است علی القاعده باید عروس را به خانه شوهر برد و جالب اینجاست که برای احترام به زن و بزرگداشت دختر اسلام دستوراتی داده است و از جمله:

قبلا یادآور شوم دختری را که اسلام احترام میگذارد همان فردی است که قبل از اسلام زنده به گور شد و با شتر و حیوانات معاوضه گردید و با آمدن اسلام رسول خاتم هر روز دست دخترش میبوسید و هر زنی میدید بر سلام کردن سبقت می جست و سوره ای به نام نساء

آمد و آیه تساوی حقوقشان تحت؛ و لهن مثل ما علیهن بالمعروف با مردان نازل شد و مطالبی دیگر که شرح داده شده است.

احترامی که اسلام به زن گذاشته اینست که بر شوهر میباید عروس را به خانه ای ببرد که از خانه پدرمادری عروس اگر اندکی هم هست بهتر باشد تا موجبات عدم رفاه و آسایش وی نباشد و نگوید چاله در آدمم به چاه افتادم و همینطور وضع غذای آن خانه که باید اگر اندکی هم هست بهتر از غذائی باشد که عروس در خانه پدرمادری صرف میکرده و همچنین لباس باید آنگونه که تصور کند وضعش بهتر شده است و قبلا سوره تبت یدا ابی لهب را آوردم که خدا دستش را شکسته میخواهد از اینجهت که وسائل رفاهی همسرش را فراهم نمیکرد و خدای ارحم الراحمین را بین که ابی لهب را نفرین مینماید که چرا جبل من مسد (طناب از لیف خرما که زخم کننده است) برای همسرش که دشمن خدا اما انسان است و اینکه دستور هیزم کشی داشت انتخاب میکرد با آنکه ما اغنی عنه ماله و ما کسب بود و آنقدر تمکن داشت که میتواند غیر از آن باشد که بود و در سوره نامی از خدا و بهشت و ... نیست و خیلی عجیب است اما ابی لهب نه از آن مال، غنای طبع پیدا میکرد و نه از بهره کسب آن مال شکسته یاد دست این نامرد که وسیله آسایش همسرش را مبدل به زحمت کرده بود و خدا را از اینجهت ارحم الراحمین گفتم که همسر ابی لهب زن بدکاره رباخوار خواهر ابوسفیان دشمن محمد رسول الله را همسر رسمی و قانونی ابی لهب شناخت بنام همسر ابی لهب یاد میفرماید (و امراته ...) و از اینکه سلب آسایش میشود

شوهرش را که امکاناتی در اختیار داشت و اقدامی برای آسایش وی نمیکرد مورد نفرین قرار داد و با آنکه کمتر آیه ای است نامی از خدا یا مقربانش را نداشته باشد تمامی این سوره ندارد یعنی ابولهب صرفنظر از آنکه به خدا و سعادت ارتباطش را نیاوردیم به انسانیت و اینکه بتواند حتی یک زن را که به او سپرده ایم نگهداری کند مرتبطش نشناخته ایم.

عروس و داماد نباید همانند دو حیوان بی خبر از سایر حیوانات فعل شوند و اقتران حاصل کنند و هیچ اجتماعی را هر چند بطور گله ای و جمعیتی زندگی دارند همسان خود بشناسند بلکه می بایست از آغاز ازدواج تا روز تولد نسل یعنی روز یگانگی دو خاندان - هر دو طرف در نشان دادن خود به یکدیگر و نزدیک شدنشان در استمرار و تلاش باشند عقدی باشد و سفره ای که خویشاوندان عروس و داماد و نزدیکان آن دو در آن شرکت دارند تا فامیل عروس خاندان داماد را از خود بدانند و فامیل داماد خاندان عروس را.

از جمله آداب به خانه جدید بردن عروس است که نباید به سادگی و بدون خبر فامیلهای دو طرف صورت گیرد و در این مورد حتی نبی گرامی خاتم و سایرین را می بینیم که در برگزاری عروسیها این قسمت را به شایستگی قبول و انجام داده اند و از جمله به خانه بردن حضرت زهرا سلام الله علیهاست با آن تشریفات خاص که معظم لها را بر استری سوار کردند و اوضاع بسیار مجلل بود و شعرهایی که خوانده میشد و جوابهایی که دسته جمعی میدادند و نبی گرامی خاتم و شاه داماد در جلو اصحاب کنار در عقب چسان حرکت میکردند

که بسیار مفصل و آوردنش به علت اینکه میتوان در بسیاری از کتب دید لازم بنظر نمیرسد.

بهر صورت عروس را نباید برای بردن به خانه همانگونه برد که گویا پدر مادری دخترشان را از خود رانده اند و پسری نیز از خود رانده اند و پسری نیز از خانه ای قهر کرده و هر دو با یکدیگر قرار است به کنج خانه ای بخزند و در آن شریک زندگی یکدیگر باشند یا آنگونه به خانه برد که قبلا با برادرش به خانه عمه یا خاله یا عمول و دائیش میرفته است بلکه باید همه جا و همیشه وسائل آشنائی و نزدیک شدن دو خاندان فراهم گردد بویژه هنگام خانه بردن که نماینده ای از این خاندان و نماینده ای از آن فامیل میخواهند زندگی مورد تائید هر دو خاندان را به نام نیک بختی و خوشبختی آغاز نمایند که هر ازدوای سهولت و سادگی عقد و بسته شود به سهولت و سادگی میتواند طلق و آزاد گردد.

هم اکنون برخی از آنچه در این باره آورده شده است ذکر مینمایم:

یک ماه تمام از عقد ازدواج فاطمه و علی سپری شد علی که تمام اختیارات را برای تمامیت به رسول خاتم واگذار میکرد در این مدت چیزی نگفت تا از آنجا که مهبط وحی است دستوری برخیزد.

همسران نبی خاتم نزد علی رفتند گفتند چرا زفاف فاطمه را تاخیر اندازی اجازه بفرما تا آنرا با رسول خدا در میان نهیم. فرمود روا باشد.

آنها نزد پیامبر آمدند ام سلمه (ام سلم) (۱) معروض داشت:

یا رسول الله اگر خدیجه زنده بود و به زفاف فاطمه دخترش مسرور میشد علی هم خواستار همسر خویش است رخصت فرمائی تا همگان شاد شویم.

نبی خاتم همینکه نام خدیجه شنیدند از مناقب و فضائل وی بسیار گفتند و به مکان اعلیٰ علیین وی اشاره فرمودند آنگاه گفتند متوقع بودم که علی از من خواهند شده باشد اما تاکنون چیزی از او نشده است علی عرض کرد الحیاء یمنعنی یا رسول الله.

نبی خاتم بلافاصله فرمودند:

هیئوالا بنتی و ابن عمی فی حجری بیتا (برای دخترم و پسر عمم در سرای من اطاقی آماده سازید).

ام سلمه به فاطمه گفت بوی خوش داری عطری بسیار خوشبو داشت آورد همین موقع بود که سفره عروسی انداخته شد یعنی سفره عروسی را حضرت نبوی بهنگام خانه بردن عروس ترتیب دادند که شرح آنرا دادم جز آنکه نگفتم قدحی را پیامبر خدا طلبیدند و از غذا مقداری در آن کرده گفتند این بهر فاطمه و شوهر اوست تازه شب شده بود که رسول خدا فرمودند ای ام سلمه فاطمه را بیاور.

فاطمه را در حالیکه عرق آزر بر رخسار مبارکش بود و بسیار لغزش درافتادن میکرد آوردند رسول خدا فرمودند:

اقا لک الله العتره فی الدنيا و الاخره (خداوند در دنیا و آخرت

۱- بعضی ام سلم مادر خادم حضرت که نامش انس بن مالک بوده گویند و برخی سلمی خواهر اسماء بنت عمش همسر حمزه را گویند

لغزش را از تو بگرداند).

رسول خدا برقع از چهره فاطمه برکشید و دست او را بگرفت و در دست علی نهاده فرمودند:

بارك الله لك في ابنة رسول الله يا علي نعم الزوجه فاطمه و يا فاطمه نعم البعل علي (ای علی مبارکت باشد از طرف خدا دختر رسول خدا که برای تو بهترین زنان است و این فاطمه علی بهترین شوهران است) هر دو بطرف منزل خود روان شوید و تا من نیامده ام با یکدیگر سخن نگوئید.

سپس دستور فرمودند دختران عبدالمطلب و زنهای مهاجر و انصار در صحبت فاطمه رهسپار شوند و مسرت و شادی نمایند و تکبیر گویند و از کلمات لهو و حرکات لعب پرهیزند.

پس فاطمه را بر ناقه ای سوار کردند (برخی ناقه شهباء و بعضی دلدل گویند) رسول خدا از پیش روی آنها بود و زمام شهباء بدست سلمان بود و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت از قفای فاطمه بنی هاشم شمشیرها کشیده حرکت میکردند و همسران نبی خاتم از پیش روی همه جلو جلو میرفتند و رجز میخواند:

ام سلمه اشعاری میخواند:

سرن يعون الله جاراتي***واشكرنه في كل حالات...

عایشه سخن را پس از آنکه ام سلمه اشعار خود را تمام کرد شروع کرد:

يا نسوه استرن بالمعاجر***واذكرن ما يحسن في المحاضر

بعد حصفه چنین خواند:

فاطمه خیر نساء البشر*** و من لها وجه كوجه القمر...

سپس مادر سعد بن معاذ بنام معاذه گفت:

اقول قولاً فيه ما فيه*** واذكر الخير و ابدیه ...

اشعار هر کدام در کتابها ثبت شده است و هر بیتی خواننده میشد زنان با هم بیت اول آنرا تکرار میکردند بیتی که آنها را نوشتم و در فواصل آنها تکبیر زیاد میگفتند تا به در خانه علی رسیدند.

پس از آن تا لحظه ای که به حجله رفتند اتفاقاتی افتاد و دستورهائی از نبی خاتم و کارهائی که انجام برخی از آنها مخصوص آن حضرت است یا خانوادگی میباشد و پاره ای نیز بهتر است به کتاب های مربوطه مراجعه و مطالعه شود.

ازدواج در عرش

در قرآن مطالبی از اینقرار دیده میشود:

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی ... ای همه مردم ما که خدائیم همه شما را از مرد و زن آفریدیم.

من نطفه امشاج ... از نطفه ای مخلوط ... (سوره دهر)

عیسی بدون پدر بود و شرح این بکرزائی یعنی برعکس مشهور که هر کس از نطفه پدر و مادر موجودیت پیدا مینماید ممکن است از مادر (بدون پدر) بوجود آید مربوط به حضرت عیسی هم میتوان گفت هست (البته با تفاوتی که مربوط به عالم ملکوت است).

مطالب زیر توضیح و اوضحات است:

- ۱- پیامبر میدانستند که نسلشان قطع نمیشود بلکه زیاد هم میشود و سوره کوثر پشتوانه این دانستن است.
 - ۲- پیامبر میدانستند که هر نسلی نیمی از پدر و نیمی را از مادر سازمان بخشی دارد و این مطلب در قرآن نیز دیده میشود. (...)
انا خلقناکم من ذکر و ائثی - من نطفه امشاج (...)
 - ۳- پیامبر میدانستند که نسلشان از طریق یگانه فرزندشان دختر عزیزشان حضرت زهرا سلام الله علیها خواهد بود.
 - ۴- پیامبر فرمودند که نسل پیامبران دیگر از فرزند ذکورشان بود و نسل من از دخترم است.
 - ۵- پیامبر با توجه به اینکه میدانستند حامل نیمی از نسل نبوت دخترشان است و باید وی را به شوهری که حامل نیمی دیگر از نسل نبوت است بدهند و خواستگاری ابابکر و عمر و هر کس جز علی که از دخترشان نمود رد کردند.
 - ۶- و امروز ما هم دانستیم که نبوت مبعوث از عرش است و ازدواج دو نفر نیز که هر کدام حامل نیمی از نسل نبوتند در عرش انجام گرفته است یعنی چه.
- یکبار دیگر آوردم که نبی خاتم میفرمایند ماه رجب ماه خداست ماه شعبان ماه من است و ماه رمضان ماه مسلمانان.
- در رجب می بینم که علی متولد شده پس از آنکه اسلام هم در این ماه تولد یافته (مبعوث شدن نبی خاتم) است و پیدایش این دو رکن اساسی دین (نبوت - ولایت) در این ماه قرار دارند.

در شعبان یازده نفر از فرزندان حضرتش متولد شده اند آنها که در دین شاخص بوده اند معصوم بوده اند چون امام حسین و امام زمان و در مرحله عصمت چون حضرت ابوالفضل و زینب و علی اکبر و پیامبر از تولد نور چشمانشان شادمانی کرده میفرمایند شعبان ماه من است و چرا ماه ایشان نباشد که حسینشان دینشان را نگهداشت و محمد مهدیشان دینشان را که آنقدر زیر و رو کرده اند بحال اصلی باز خواهد گرداند و باصطلاح اقدام اسلامی دیگر خواهد کرد.

ماه رمضان هم ماه مردم است زیرا صوموا نقوحوا در این ماه است روزه میگیرند و اگر درست بگیرند هم سلامتی جسم دارند که در جلد سوم آوردم پرفسوری در روسیه با روزه داری موهای سفید خود را چگونه برگرداند و سیاه کرد و هم سلامتی روح برقرار میشود و هر سال روزنامه های عصر تهران را می بینید که بعد از ماه رمضان دادستان تهران اعلام میدارد پرونده های دادگستری به صفر نزدیک شده است و مطالبی دیگر که در جلد سوم است و هر کس با خواندنش باور میکند که ماه رمضان که میهمان خداست ماه اوست پس ماه رجب ماه خداست یعنی زمانی است مربوط به خدا و چرا مکانی نیز که در آن پدر امامان یا مادر امامان ازدواج میکنند و مورد قبول پیامبر بزرگوار خدا قرار گرفته به خدا نسبت داده شود و نگوئیم عقد ازدواج علی و فاطمه در مکان خدا پسند عرش بسته شد همانگونه که بعثت پیامبر اسلام و تولد وصی و جانشین او در زمان خداپسند رجب اتفاق افتاد.

بعلاوه اگر به تفاسیر مراجعه نموده و شرحی که درباره کرسی

و عرش داده اند بخوانید خواهید دید امور تشریحی هر کدام چگونه مربوط به عرش میشود و چه امر تشریحی بالاتر از این که رسول خدا بفرمایند نسل من - ائمه مسلمین - از طریق دخترم است و دخترشان را به علی عقد کنند؟

و علاوه تر آنکه پیامبری معراج رفته که نسل را با خود داشته باید آنرا به علی تحویل دهد که نیم دیگرش نیز از علی باشد همانگونه که مسیح بن مریم که از ملکوت آستن شده در خاک دفن نشود و به آسمانها برده شود.

شما در قرآن هر جا بنگرید در کنار نام خدا یا نام محمد را می بینید یا نام فرشتگان یا نام والدین را.

مفهوم لا-اله الا-الله محمد رسول الله - ان الله و ملائکته - ان لا- تعبدوا الا-ایاه و بالوالدین احسانا و نظایرشان. اما جایی نام فرزندان را در کنار نام خدا نمی بینید و خارج از برنامه برای آنها که میگویند چون در قرآن است خدا نفع روح در مریم کرده عیسی از خداست و ... از اینقرار میگوئیم پس مرغی را هم که در قرآن است عیسی در او نفع روح کرد العیاذ بالله از عیسی است و به این قسمت کار ندارم میخواهم بگویم. آدمیان تا پسر و دختر و نسلند نامشان در کنار پدرشان است و مادرشان اما همینکه خالق مجازی شدند و نسلی آفریدند و نسلپرور گردیدند نامشان در کنار نام خدا دیده میشود و برای هر کار بنابر آنچه بارها آوردم شروع اصلت دارد پای در راه نهادشان مهم است راه خودش خواهد بود.

یهدی الیه من اناب در قرآن است و هر کس را که در انابه و

درخواست کند و اعلام آمادگی نماید هدایت میفرماید و ازدواج هم عقلش مهم است اگر در مجالس عقد تشریف داشته اید می بینید از اول سرور و شادمانی است و عروس در جانی آراسته و پیراسته چون گل کنار قرآن و سفره اش نشسته است و داماد نیز شاخ شمشادی وارسته و آراسته در گوشه ای وقار بخود گرفته است خطبه عقد آغاز میشود بمحض آنکه تمام شد و بر سنت الهی این دو بیگانه یگانه شدند احساس میشود که مجلس پر از روح القدس شد و داماد در پایان خطبه این احساس را دارد آری چنین هم باید باشد چون این کلمات خدا مقرر داشته است که آغاز سوق دادن نام یک پسر و یک دختر است که در کنار نام تعالی و تقدس حضرت باری قرار گیرد حال اگر این عقد بین علی و فاطمه در حضور محمد بسته شود چه زمانی و چه مکانی در مقیاس ارزشمندی بر آن جز عرش نسبت میتوان داد؟

آیا هیچ عبادتی بدون نیت وجود دارد؟ آیا هیچ نیت مربوط به عبادت بدون قربت انجام میگیرد یا باید در تمام عبادات قربه الی الله را یادآور شد؟

پس عبادت برای تقرب بخداست و عبادت هر کس مقبول تر تقریبش بیشتر و چه کسی بهتر و بیشتر از علی و فاطمه میتواند تمام کارهایش را آنگونه بجا آورد که موجب رضای خدا و در نتیجه عبادت محسوب و تقرب حاصل گردد و چون عبادات علی و فاطمه بسیار نزدیکتر مکانش در عرش یعنی نزدیکتر به ملکوت اعلی خواهد بود.

همانگونه که مذهب زمان ندارد و کدام وقت از تاریخ و قبل از تاریخ را سراغ دارید که انسان بوده است و مذهب نبوده است؟

مذهب با پیدایش انسان پیدا بوده است یعنی مذهب و انسان همزمانی دارند و بخواهید نسبت به مکان هم بسنجید همین است مذهب و انسان هم مکانی دارند.

آدم که اولین فرد مذهبی معرفی میشود زمانش و مکانش را از بهشت به زمین می آورد و اگر زمان و مکان مذهب، زمین شد و بدست ناکسان به سیه روزی پیروانشان انجامید از اول مذهب برای مردم جنبش بود تحرک بود بهشت بود عرش بود و نتوانستند آنرا ادامه دهند و خرابش کردند و قرآن را به بین که همه چیز مقدسش را از لازمانی و لامکانی پائین آورده و تنزلش داده تحویل زمینی ها میدهد و چندین آیه در این باره است و سوره انا انزلنا فی ليله القدر نمونه ای از آنها و اینکه روح و فرشته و قرآن و تمام مقدسات از کل امر و هر امری باشند.

همانگونه که در هر انفجاری متافیزیکی یا فیزیکی باید کلمه سلامت در آن میان نگهدارنده و سازگار کننده باشد (مثلا روز ولادت - روز مرگ - روز رستاخیز - و سلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا) در این مطلع الفجر (نه مطلع الشمس - نه مطلع الشرق) هم باید سلام هی حتی ... باشد و سلام در میان باشد.

شب قدر باید ناشناخته باشد یعنی زمانی ناشناخته و مکانش را نیز ندانند کجا در معرض اشعه های تابناک مطلع الفجر قرار میگیرد یعنی مکانی ناشناخته و باز بگویم ساکنان قدس و ملکوت خودشان و هر کارشان و هر چه به آنها متعلق است به لازمانی و لامکانی منسوبند به آنجا که منتها به عرش میشود و اقدس از این امر چه امری است

که پیوند زناشوئی بین یگانه فرزند رسول حامی نیمی از نسل وی با پسرعمش، فرزندش، برادرش، وصی اش برای آنکه دامادش شود و حامل نیمی دیگر از نسل وی باشد بسته شود اگر آغازش از عرش نباشد از کجا میتواند باشد؟ اگر پدرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم در مرحله اصطفاست و خود فرماید نسلم در علی است باید علی و دخترش نیز برای ایجاد حسین منی و انا حسین در مرحله اصطفا باشند و عقد آنها در عرش بسته شود یک لامکانی و یک لازمائی برای زمین ها که میدانند زمان پیدایش نور آنها نیز به ازل حوالت شده است.

قبل از حجه رفتن

دیگر عروس را بخانه آورده اند باید باتفاق داماد به حجه بروند این عروس و داماد که پایه و اساس کارشان بر موازین اسلامی بود و همه را آنگونه بجا آوردند که خدایسندانه است در ضمن امور مربوطه قبل از حجه رفتن نیز آگاهی کلی حاصل نموده اند و عالمانه کار کرده اند و دوست دارند بقیه را نیز از روی مقررات دینی انجام داده و به آنها آگاهی داشته باشند.

اینکه آغاز زندگی است و شرکت دو نفره (داماد و عروس) شروع میشود و حجه رفتن ابتدای آن است و ابتدای جلد سی و ششم نیز با حجه رفتن آنها همزمان خواهد بود.

مساوات بین عروس و داماد را قرآن با ذکر این مطلب که هر دو از نقش واحده خلق شده اید آنچنان رساند که جای شبهه ای برای آنها نماند و این برای تولدشان.

هنگام عروسی نیز قرآن مرد را لباس زن و زن را لباس مرد معرفی نمود و نگفت یکی از لباسها بلندتر، گرانتر و در نتیجه با دیگری فرق دارد و این رسم مساوات زمان عروسی که نصف کردن بسیاری از امور بین آنها این تساوی را استحکام می بخشد از قبیل اجازه عقد، شیر دادن و غیره

به حجله رفتن نیز با آنچنان تشریفات است که رعایت تساوی زن و مرد از هر دستوری که داده شده هویدا است حتی در مورد آمیزش و اقتران که باید با اجازه طرفین حتی نسلی بوجود آید.

مهمتر از گوشه حجله که وصلت است کنار زایشگاه میباید زیرا در اینجا یگانگی است و چه یگانگی که از طرف خدا بزرگداشتی جانانه از آن بعمل آمده است بدینطریق که نام مادر و پدر را در یک کلمه «والدین» در کنار نام خود قرار داده است و این تمامیت و کمال و بلکه نهایت رعایت حق و حقوق زن و خمرد است که هر دو در کنار نام خدا در یک نام و آن هم نامی که تولید مثلشان را میرساند بوده باشند و چه تساوی و تشابه بیش از حقشان که نام هر دو در یک کلمه کنار نام پروردگار؟

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

